

پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران

دو فصلنامه / سال اول، شماره سوم / پاییز و زمستان ۱۳۹۲

دارای درجه علمی - پژوهشی

(طبق مجوز شماره ۷۷۴۸۷/۳ مورخ ۰۴/۱۰/۹۱ کمیسیون نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری)

مدیر مسئول: علیرضا علی صوفی

سردبیر: محمدرضا نصیری

هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا):

حسین آبادیان (دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام‌خمینی)،
محمدتقی ایمانپور (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)،
علی بیگدلی (دانشیار دانگشاھ شهید بهشتی)،
هوشنگ خسرو‌بیکی (دانشیار دانشگاه پیام‌نور)،
عبدالرسول خیراندیش (دانشیار دانشگاه شیراز)،
محمدامیر شیخ نوری (استاد دانشگاه الزهراء)،
مقصود علی صادقی (دانشیار دانشگاه تبریز)،
حسین میرجعفری (استاد دانشگاه اصفهان)،
حسین مقتخری (دانشیار دانشگاه تربیت معلم)،
محمدرضا نصیری (استاد دانشگاه پیام‌نور)،
جمشید نوروزی (استادیار دانشگاه پیام‌نور)،
شهرام یوسفی فر (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

مدیر داخلی: جمشید نوروزی

ویراستار: حکیمه دسترنجی

مترجم انگلیسی: سهیلا غضنفری

کارشناس سایت: سارا رحیمی

نمونه خوان: زهرا معمر

صفحه آراء: فاطمه سیدنتقوی

طراح جلد: حسین میرزا حسینی

بهای تک‌شماره: ۲۰۰۰ ریال

بهای اشتراک سالانه: ۴۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، خیابان استاد نجات‌اللهی، نبش خیابان سپند، دانشگاه

پیام‌نور - مرکز تهران جنوب

کد پستی: ۱۵۸۴۶۶۸۶۱۱
تلفن: ۸۸۸۲۵۷۸۵

دورنگار: ۸۸۸۹۵۳۲۸

پیام‌نگار: Localhistories@pnu.ac.ir

وبگاه: Localhistories.Journals.pnu.ac.ir

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش و انتشار مقاله در پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران

تحریریه نشریه است.

نتیجه داوری، از طریق سامانه، به نویسنده اعلام خواهد شد.
۳. دریافت و بررسی مقاله، تنها از طریق پایگاه و سامانه
الکترونیکی مجله به نشانی:
<http://localhistories.journals.pun.ac.ir>
انجام می‌شود.

به مقاله‌های ارسال شده از طریق نامه یا پست الکترونیکی
ترتیب اثر داده نخواهد شد.

نویسنده، باید تمام اطلاعات درخواست شده در سامانه را
(مانند نام و نام خانوادگی، رتبه علمی، دانشگاه محل تدریس،
نشانی پست الکترونیکی، تلفن، آدرس، و...) در سامانه ثبت
نماید. درج اسم نویسنده/نویسنده‌گان در صفحه اول فایل مقاله
رسالی، ضرورت دارد.

شكل ظاهري

۱. ساختار مقاله، باید مشتمل بر عنوان کامل به زبان فارسی و
انگلیسی (به صورت خلاصه و گویا و بیانگر موضوع تحقیق
حداکثر در ۲۰ کلمه)، چکیده فارسی و انگلیسی (با اشاره به
طرح مسئله، روش کار، بر جسته ترین نتایج تحقیق، و شرح
مختصر و جامع محتوای مقاله در یک پاراگراف و حداکثر در
۲۵۰ کلمه)، کلید واژگان تحقیق به زبان فارسی و انگلیسی
(حداکثر ۷ واژه و با دقت در تطابق کامل کلید واژگان انگلیسی
و فارسی)، مقدمه (با اشاره به طرح مسئله پژوهش، پیشینه
تحقیق، شیوه تحقیق، بیان هدف تحقیق)، بدنه اصلی،
نتیجه‌گیری، و فهرست منابع تحقیق باشد.

۲. حجم مقاله، حداکثر بیست صفحه تایپ شده
(حدود ۶۰۰۰ کلمه) در محیط WORD 2003-2007 و در
قطع A4 باشد. متن فارسی مقاله با قلم ۱۲ B Lotus و
متن انگلیسی مقاله با قلم ۱۱ Times New Roman
حروف نگاری و ارسال شود.

۳. عنوان مقاله فارسی با قلم B Louus ضخیم ۱۸، نام

محورهای پذیرش مقاله

- معرفی، نقد و بررسی تحلیلی منابع تاریخ محلی ایران؛
- معرفی، نقد و بررسی تحلیلی اسناد مرتبط با تاریخ
محلی ایران؛
- شناسایی و احیای نسخ خطی مرتبط با تاریخ محلی
ایران؛
- تبیین اهمیت تاریخ‌نگاری محلی و ضرورت شناخت
تاریخ محلی برای شناخت بهینه تاریخ ایران؛
- شناخت فرهنگ و تمدن اقوام مختلف ایرانی از نظر
تاریخی؛
- نقش حکومت‌های محلی و خاندان‌های محلی در
تحولات تاریخی ایران؛
- نقش خاندان‌های محلی در توسعه فرهنگ و تمدن
ایران؛
- شناسایی شخصیت‌های محلی مؤثر در تاریخ سیاسی،
فرهنگی و تمدنی ایرانی؛
- تاریخ هنری، اجتماعی و فرهنگی مناطق مختلف
ایران.

شرایط پذیرش و انتشار مقاله

۱. نشریه، تنها مقاله‌های تحقیقی و تحلیلی را که بر مبنای منابع
معتبر و دست اول تاریخی نگاشته شده‌اند، می‌پذیرد.
نشریه، از چاپ مقاله‌های مبتنی بر گردآوری یا ترجمه معذور
است.

۲. هیأت تحریریه نشریه، با لحاظ کردن ضوابط علمی و
سیاست‌های نشریه، به رد و قبول و یا اصلاح و ویرایش
مقالات می‌پردازد. صدور گواهی پذیرش نهایی مقاله، منوط
به تأیید مقاله توسط دو داور، اعمال نقطه نظرات داوران
توسط نویسنده و سرانجام تأیید نهایی مقاله در هیأت

ارائه شوند. در پایان مقاله، ابتدا منابع فارسی و عربی و سپس منابع لاتین ذکر شود.

۷. معادل لاتین، اسمای خاص و اصطلاحات و مفاهیم تخصصی، در پاورقی هر صفحه آورده شود.

سایر نکات

۱. مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله، بر عهده خود نویسنده/نویسنده‌گان است. چنانچه مقاله به وسیله دو یا سه نفر نگاشته شده باشد، باید یکی از آنها به عنوان نویسنده مسئول، عهدهدار مندرجات مقاله گردد.

۲. انتشار مقاله در نشریه، الزاماً به معنی موافق بودن هیأت تحریریه نشریه با تمام مطالب مقاله و نظرات نویسنده نیست.

۳. نویسنده، باید مقالاتی را برای نشریه ارسال نماید که پیشتر در نشریه‌های داخلی و خارجی چاپ یا ارائه نشده باشد. نویسنده متعهد می‌شود که پس از ارسال مقاله به نشریه، از ارسال آن به دیگر مجلات، همایش‌ها و سمینارها خودداری نماید؛ در غیر این صورت، نویسنده ملزم به پرداخت هزینه‌های بررسی مقاله خواهد بود. چنانچه نویسنده بخواهد مقاله ارسالی خود را در جای دیگر به چاپ برساند، باید موافقت کنی لازم را از مسئولان نشریه کسب نماید. حق چاپ مقاله، پس از صدور گواهی پذیرش، صرفاً برای این نشریه محفوظ است و نویسنده مجاز به چاپ مقاله در نشریه دیگر نیست.

۴. نشریه از برگشت دادن مقالات تأیید نشده معدور است.

نویسنده‌گان با قلم Louus B ۱۱ و عنوان مقاله با قلم Times New Roman ضخیم ۱۷ باشد.

۴. حروف نگاری مقاله‌های ارسالی، باید در کاغذ A4، دو ستونه و با فاصله تقریبی ۱ سانتیمتر بین دو ستون، ۲ سانتیمتر از چپ و راست و ۳ سانتیمتر از بالا و پایین صفحه باشد.

شیوه ارجاع و استناد

۱. شیوه ارجاع دهی در مقالات این نشریه، طبق روش APA انجام می‌شود.

۲. ارجاعات در متن مقاله، بدین شکل و در پرانتز می‌آید: (به ترتیب نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار اثر: شماره جلد اثر و صفحه منبع مورد نظر؛ مثال: احمدی، ۱۳۷۶: ۲۱۰/۱) آورده شود. ارجاعات درون متنی مربوط به منابع غیرفارسی، به همان شیوه ارجاع درون متنی منابع فارسی، ولی به زبان اصلی آورده شود (مثال: Fray, 2001:243).

۳. وقتی از چند اثر مختلف یک نویسنده استفاده می‌شود، در درج اطلاعات ارجاعات درون متنی، آوردن اطلاعات به ترتیب سال انتشار آنها (از قدیم به جدید) مورد توجه قرار گیرد.

۴. در منابع پایانی فهرست منابع تحقیق، به تفکیک زبان منابع و به ترتیب حروف الفبا در پایان مقاله و به این صورت تنظیم شود:

نام خانوادگی نویسنده/نویسنده‌گان، نام نویسنده/نویسنده‌گان، سال انتشار اثر داخل پرانتز، عنوان کتاب، مصحح یا مترجم، شماره جلد، محل انتشار، نام ناشر (مثال: احمدی، حسن ۱۳۶۷ش)، تاریخ ایلات و عنایر، تهران، آگاه).

۵. چنانچه منبع تحقیق، مقاله باشد، به این صورت عمل شود: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار مقاله داخل پرانتز، عنوان مقاله داخل گیومه، نام و نام خانوادگی مترجم (درخصوص مقالات ترجمه‌ای)، نام نشریه، سال انتشار نشریه، شماره نشریه.

۶. فقط منابع استفاده شده در متن تحقیق در فهرست منابع

فهرست

۵	ابوالفضل رضوی	جایگاه بیهق در تاریخ نگاری محلی (با تکیه بر رهیافت فرهنگی-اجتماعی ابن فندق)
۲۱	محمد رضا نصیری، مهدی فیضی سخا	کیا بیان چلاویو و گسترش قلمرو حکومتی آنان در دوره صفوی
۳۳	علی رضا علی صوفی، صالح امین پور	بازخوانی و بررسی استنادی تاریخی درباره نقش طایفه بابان در روابط ایران و عثمانی
۴۹	علی بیگدلی، حسن قریشی کرین، رضا معینی روبدالی	الگای مالیات سرانه و صنفی در دوره رضا شاه و پیامدهای آن در ایالت فارس
۶۵	محمد علی چلونگر، مهدی احمدی اختیار، بهمن زینعلی	تاریخ نگاری محلی در دوره مغول و شاخصه‌های آن
۸۳	حمید کرمی پور، علیرضا محسنی ابوالخبری	بررسی تحلیلی مناسبات خوانین بستک و کلاتران فرامرزان از همکاری تا سپتامبر ۱۱۹۴ (۱۳۲۸-۱۸۱۶ق/ ۱۹۵۰-۱۹۵۱م)
۱۱۱	دکتر کورش صالحی، داود اکبری	والیگری شاهوردیخان بر لرستان و تمرکزگرایی حکومت صفویان
۱۲۵	عباس کشاورز شکری، مریم نیکوزاد	شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی در استان چهارمحال و بختیاری به مرکزیت شهر کرد

جایگاه بیهق در تاریخ‌نگاری محلی

(با تکیه بر رهیافت فرهنگی- اجتماعی ابن‌فندق)

ابوالفضل رضوی*

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱۵

چکیده

تاریخ‌نگاری ماهیتی کیفی دارد و به عنوان کنش مورخان و پژوهشگران تاریخ، متأثر از تلقی تاریخی آنهاست. بنابراین، پژوهش‌های تاریخی فهم نظاممندی است که از ارتباط متقابل این دو دسته از فعالان حوزه تاریخ حاصل می‌شود. چراکه در تکوین پژوهش‌های تاریخی هم مورخانی که در فضای کنش‌مند گذشته به سر می‌برند و هم پژوهشگرانی که از فضای گفتمانی زمان حال متأثرند سهم قابل اعتماد دارند. در همین جهت، پژوهشن حاضر بررسی کیفی بیش و نگرش «ابن‌فندق» در تاریخ نگاری را با ابتدای بر ماهیت اجتماعی و فرهنگی «تاریخ بیهق» - یکی از مهم‌ترین آثاری که در حوزه تاریخ‌نگاری محلی قرون میانه اسلامی پدید آمده است - در دستور کار دارد. آنچه که با عنایین رهیافت فرهنگی و اجتماعی در تاریخ‌نگاری ابن‌فندق آمده است حاصل برداشت، تفسیر و تعبیر نگارنده این سطور است و ارائه فهمی نظاممند درخصوص تنها اثر تاریخ‌نگارانه بازمانده از ابن‌فندق را مورد نظر دارد.

کلیدواژه: تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری محلی، بیهق، تاریخ بیهق، ابن‌فندق

مقدمه و طرح مسئله

ظہیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زیدبن محمدبن حسین بیهقی معروف به «ابن فندق» و «فرید خراسان»، حکیم، ادیب، مورخ، محدث، ریاضیدان، نسّابه، آشنا به نجوم و جبر و حساب و علوم دینی، از فضلا و اندیشمندان ایرانی در قرن ششم است. وی که علاقهٔ خاصی به دانش نسب‌شناسی داشته و در مقدمهٔ تاریخ بیهق نسب خویش و شجرهٔ خانوادگی اش را تا حضرت نوح (ع) به عقب برده، اندیشمندی آشنا به تاریخ بوده است، که می‌توان در عرصهٔ تاریخ‌نگاری سنتی ایرانی - اسلامی جایگاه ویژه‌ای برای وی قائل شد. پیشینهٔ خانوادگی اش سرشار از فضل و علم است و تعدد آثار وی موقعیت ممتاز وی را در میان این خاندان صاحب فضل باز می‌نمایاند. ابوالحسن علی بیهقی در عصر سلاجقه می‌زیست و نظر به دوران طولانی سلطنت سنجربن (۵۵۲-۱۱۵۲) در نواحی شرقی ایران، بینش و نگرش تاریخی وی از گفتمان فکری - فرهنگی عهد سلجوقیان متأثر بوده است. عصر سلجوقی با هر میزان اهمیتی که در تاریخ ایران داشته است و با هر قضاوتی که دستاوردهای این عهد مورد واکاوی قرار بگیرد، یک تفاوت بنیادین با عهود قبلی تاریخ ایران دارد و آن آمریت گفتمان فکری منبعث از برداشت‌های کلامی اشاعره و ماتریدیه است که به‌هنر حوا راه را برای رشد خردگرایی و مدارای عقلی و اندیشه‌ای سد می‌نموده است. حکمیت چنین فضای فرهنگی - عقیدتی که بدون هیچ تردیدی با انگاره‌های قدرت طلبی سلجوقیان

و نگرش فرصت‌طلبانه آنها نسبت به جامعه و حکومت همنوایی داشته است و در جای خود از مدارای فکری و سلوک عملی دوران سامانی آل بویه می‌کاسته است، در حکم فضای ساختاری جامعه و برمورخان، نگرش تاریخی و تاریخ‌نگاری آنها تأثیر می‌گذاشته ومانع از فاصله گرفتن ایشان از سنت‌های روایی و روی آوردن به رهیافت‌های تحلیلی و تعلیلی می‌شده است. با این حال، نظر به امنیت نسبی حاکم بر عصر سلجوقیان، رشد شهر و شهرنشینی در این دوره، توجه نسبی آنها به سنت ایرانی و خاصه رموز حکومت‌داری آن که سهم برجسته‌ای را به وزرا و دیوان سالاران و فضلا اختصاص می‌داد و نوعی آرامش لازم در انتقال قدرت از غزنویان به سلجوقیان که به‌طور طبیعی میراث فرهنگی و مدنی عهد آنها را از بین نمی‌برد، عصر حاکمیت سلاجقه کاملاً هم از تکاپوی فرهنگی خالی نبود. بنابراین اگر نه در مقام تحلیل اما در بستر نقل و توصیف، عصر سلجوقی از دستاوردهای فرهنگی خاص خود برخوردار بود (ستارزاده، ۱۳۸۴: ۹۶-۹۴؛ باسورث و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۲۷-۱۲۰؛ حلمی، ۱۳۸۷: ۲۶۲-۲۴۵)

جایگاه تاریخ‌نگارانه ابن‌فندق در عهد سلجوقیان را باید بر پایه ویژگی‌های اخیر تبیین و تحلیل کرد. به‌ویژه سهم ممتاز وی در آنچه که با عنوان «تاریخ‌نگاری محلی» از آن یاد می‌شود و بیش تاریخ‌نگارانه وی در «تاریخ بیهق» را باید واقع گرایانه‌تر و در فضای تاریخی این عهد مورد بازنمایی قرار داد. از این حیث، ابوالحسن بیهقی در بستر تاریخ‌نگاری

است) منجر به دگرگونی بینش تاریخ‌نگارانه مسلمانان و ایرانیان نشد اما این زمینه را در اختیار وی قرار داد که با رویکردی واقع‌گرایانه به تاریخ پردازد. در همین جهت، با رعایت بی طرفی و پاسداشت مدارای عقیدتی و فرهنگی، اطلاعات گران‌سنگی را درباره برخی از وجوده حیات اجتماعی و فرهنگی عصر خود ارائه می‌نماید. هرچند رهیافت انتقادی و رویکرد خردگیرانه در تاریخ بیهق کم‌رنگ به نظر می‌رسد اما افسانه‌پردازی و اسطوره‌گرایی نیز به ندرت در آن مشاهده می‌شود. بخش عظیمی از گزارش‌های ساده و توصیفی ابن‌فندق دارای وجوده فرهنگی و اجتماعی خاصی است که با نظر مدارا و رعایت انصاف به تحریر درآمده است. به علاوه کمتر به تاریخ سیاسی و نظامی به مفهوم مصطلح و متداول آن در تاریخ‌نگارهای سنتی پرداخته است.

ابن‌فندق اندیشمندی بزرگ و نویسنده‌ای دارای آثار متعدد بوده است که متأسفانه بیشتر آثار او از میان رفته است (قروینی، ۱۳۳۲: ص ۱۱۷-۱۰۴؛ یوسف‌هادی، ۱۳۸۳؛ رضازاده لنگرودی، ۱۳۷۵). از میان آثار باقی‌مانده وی، تاریخ بیهق به لحاظ ویژگی‌های منحصر به فرد در زمینه تاریخ و تاریخ‌نگاری دارد جای تأمل بیشتری دارد. بر همین اساس، نوشتار حاضر، بررسی رهیافت اجتماعی و فرهنگی ابن‌فندق در تاریخ بیهق و بازشناخت فهم تاریخ‌نگارانه او را مورد نظر دارد. سوال بنیادین مقاله حاضر این است که رویکرد مداراجویانه و واقع‌گرایانه ابن‌فندق در اهتمام وی به وجوده فرهنگی و اجتماعی در نگارش تاریخ بیهقی

روایی به شرح و بسط تاریخ زیستگاه خویش (و البته مناطق همجوار و بعضاً گسترده‌تر از آن قلمرو اسلامی) می‌پردازد اما داده‌های فراوان جغرافیایی، قوم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، مذهب و فرقه‌شناسی، شهرشناسی، خاندان‌شناسی، کتاب‌شناسی و علم و صنعت و هنرشناسی در خور توجهی ارائه می‌نماید. همین مهم رهیافت وی را از مورخانی که در پردازش تاریخ رهیافت نخبه‌گرایانه سیاسی و نظامی محس دارند متمایز می‌سازد. از این مهم‌تر، ابن‌فندق آگاهانه با تاریخ برخورد کرده و مبحثی که درباره تاریخ و جایگاه معرفتی و کارآمدی آن در ابتدای تاریخ بیهق آورده است از خود آگاهی تاریخی وی حکایت دارد. هر برداشتی که از این فهم تاریخی ابن‌فندق ارائه کنیم و با هر نگرشی، خواه سلبی و خواه ایجابی که بدین رهیافت علم‌شناختی ابوالحسن بیهقی بنگریم، نفس پرداختن به چنین مبحثی - در عهدی که صرف‌نظر از مورخان، فلاسفه و اندیشمندان نیز چندان اهتمامی به دانش تاریخ در سلسله مراتب علوم نداشته‌اند - تاریخ‌شناس امروزی را بر آن می‌دارد تا چنین نتیجه‌گیری نماید که صاحب تاریخ بیهق در قالب گفتمان فرهنگی - عقیدتی خویش، تاریخ و جایگاه معرفتی آن را درک می‌نموده است. نگرش معرفتی ابن‌فندق نسبت به تاریخ، نگرشی که تا حد زیادی تحت تأثیر وجه کارآمدی تاریخ و فایده‌مندی آن است (در عصر استیلای گفتمان کلامی اشاعره که به نظر می‌رسد شخص ابن‌فندق هم حداقل در مقام تاریخ‌نگاری از این گفتمان تأثیر پذیرفته

۴۷۳). تاریخ بیهق صرف نظر از اطلاعاتی که درباره جغرافیا و اقلیم منطقه (مناطق) و منبع شناسی تاریخی و جایگاه علمی و کاربردی آن ارائه می‌دهد، شرح حیات مشاهیر ناحیه بیهق اعم از علماء، ادباء، شاعران، وزرا، سادات، نویسنندگان، حکماء، اطباء و انساب خاندان‌های مشهور و بزرگان سیاسی، نظامی، فرهنگی و دینی منتبه بدان است. ابن‌فندق پس از حمد و ثنای خداوند و نعمت حضرت رسول (ص) به معرفی خود با ذکر سلسله‌نسب خانوادگی می‌پردازد و با تذکر شرایط نابسامانی که در زمان تالیف کتاب بر مناطق شرقی ایران حاکم بوده و در نتیجه آن «...ملت طراوت علم منسوخ و ممیز آن سیمرغ و کبریت احمر گشته و همگنان از دست جور زمانه از پای درآمده ...»‌اند و شاید برای یادآوری ضرورت اهتمام بیشتر به علم و ادب، به اهمیت و جایگاه علم و تقسیم‌بندی آن پرداخته است. سپس با قلمی تفصیلی به بیان سودمندی تاریخ مباردت کرده است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷، ۳-۱۷). آنگاه با رویکردی جغرافیاشناسانه ولایات و شهرهای مهم دنیای آن روز را از نظر مخاطب می‌گذراند و در ادامه منابع مهم تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی و سپس تاریخ‌نگاری‌های محلی را معرفی می‌کند. ذکر صحابی پیامبر (ص) که در بیهق بوده‌اند، چگونگی فتح بیهق، آب و هوای بیهق، معروفین و مشهورترین بلاد زمین، آفات و امراضی که در ولایات مختلف شایع است و اما القری و امهات ولایات مختلف در پی آمده و آنگاه به وجه تسمیه بیهق و تقسیم آن به ارباع و

چه تأثیری داشته است؟ در جهت پاسخگویی به این سؤال، پس از مختصراً بحثی درباره تاریخ بیهق و بیانش و روش ابن‌فندق در تاریخ‌نگاری، ماهیت فرهنگی تاریخ بیهق و سپس رهیافت اجتماعی او در تاریخ‌نگاری از نظر می‌گذرد. ذکر این نکته نیز لازم می‌نماید که محدود پژوهش‌هایی که در این خصوص انجام شده است به طرح مسئله درباره اهمیت تاریخ بیهق اکتفا کرده و جدیدترین این پژوهش‌ها که با رویکرد روش شناسانه با این مسئله مواجهه داشته است بر فهم تاریخی و معرفتی ابن‌فندق تمرکز کرده و ماهیت تاریخ‌نگارانه ابن‌فندق را به گونه‌ای که در این نوشتار بررسی شده است مورد مطالعه قرار نداده است (حضرتی، ۱۳۹۰: ۵۶-۳۵).

تاریخ بیهق تنها منبع تاریخ‌نگارانه بازمانده ابن‌فندق

موضوع اصلی این کتاب، تاریخ بیهق و زندگی‌نامه بزرگان منسوب بدین ولایت است اما فراتر از این منطقه از نوعی جامعیت برخوردار است که جایگاه کتاب را فراتر از تواریخ محلی قرار می‌دهد (یوسف‌هادی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۵-۲۸۶). صرف‌نظر از سبک و اسلوب و جایگاه ادبی اثر که در نوع خود بی‌نظیر و سبکی تلفیقی را به نمایش گذاشته است، اهمیت تاریخی و شیوه تاریخ‌نگاری کتاب از اهمیت بیشتری برخوردار است. بیهق که مرکز ثقل جغرافیایی این تاریخ محلی را پوشش می‌دهد، نام قدیم ناحیه‌ای از خراسان است که سبزوار کنونی شهر عمدۀ آن به شمار می‌رود (همدانی، ۱۳۸۳: ۴۷۴-۴۷۳).

سلجوکی و غزنوی، شخصیت متساهم وی و تعاملی که با اقتدار و گروه‌های مختلف قومی و مذهبی داشته است نیز بر حساسیت و دقت وی در اشراف بر سیر تحول وقایع تاریخی افزوده است. هرچند با کمال تأسف کتاب مشارب التجارب وی، که حاوی اطلاعات وسیع تاریخی درباره ایران عهد سلجوقی بوده است، از بین رفته و نمی‌توان بیشتر تاریخ‌نگارانه او را به‌طور کامل مکشوف داشت، اما مطالبی که در تاریخ بیهقی باقی مانده است راه را برای شناخت بیشتر و روش تاریخی ابن‌فندق باز نگه می‌دارد. تاریخ بیهقی مشتمل بر برخی وقایع منحصر به‌فردی است که در دیگر منابع تاریخ‌نگاری وجود ندارد. ابن‌فندق که در بیان تقسیم علوم از اهمیت تجربه و مشاهده سخن می‌گوید به‌کرات وقایعی را که خود شاهد آن بوده است بر می‌شمرد و به‌طور دقیق منابع تاریخی و تاریخ‌نگارانه‌ای را که از آنها استفاده کرده است یادآوری می‌نماید. وی اطلاعاتی را که از افراد مورد ثائق و منابع شفاهی دریافت کرده است متذکر می‌شود. به‌اعتراضی ماهیت تاریخ‌نگاری محلی، بخش وسیعی از تاریخ بیهقی، وجود اجتماعی و خاصه فرهنگی را بررسی کرده و در مواردی داده‌های اقتصادی قابل اعتمایی را در خود دارد. کما اینکه با اشاره به اختلافات قومی و محلی‌ای، در گیری‌های صنفی و مذهبی و اختلافات میان علما و فقهاء، به فهم بهتر اوضاع اعتقادی قرن ششم هجری کمک می‌کند و اطلاعات اعتقادی و کلامی خوبی را عرضه می‌نماید. اماکن شهری و سیما و ساختار زندگی مدنی،

بخش‌ها و روستاهای مختلف پرداخته است. در ادامه وقایع عظیمی که در ناحیه بیهق واقع شده را می‌آورد و آنگاه به سادات بیهق می‌پردازد تاریخ خاندان‌های حکومت‌گر مناطق شرقی ایران و فراتر از آن اعم از طاهریان، صفاریان، سامانیان، محمودیان (غزنویان)، سلجوقیان، و خاندان‌های مطرح بیهق، علما و فضلاً بیهق و حکما و شعرای این ناحیه که البته در لابه‌لای مطالب مربوط بدان‌ها اطلاعات تاریخی نیز ارائه می‌دهد از دیگر مطالب مطرح شده در تاریخ بیهق است. آخرین مطلب تاریخ بیهق، فصلی با عنوان «خاتمه کتاب» است که با رویکرد حکمی-اخلاقی به اندرزگویی مبادرت کرده و در آخر ۵۶۳ زمان تأليف کتاب در چهارم شوال سال ق آمده است. ذکر این نکته لازم است که تاریخ بیهق از فصل بندی و بخش‌بندی مشخصی پیروی نمی‌کند و مؤلف آن در قسمت‌هایی از کتاب باعنای «فصل» یا «باب» به شرح موضوع و مبحث موردنظر می‌پردازد. گاهی نیز بدون ذکر این عنایین به توضیح مباحث موردنظر خود مبادرت می‌کند. (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۲-۲۹، ۶۶-۳۹).

ابن‌فندق که در دوران درگیری‌های پس از مرگ ملکشاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵ق) متولد شد و دوران تکوین شخصیت او مصادف با ایام قدرت‌گیری و تثبیت قدرت سلطان سنجار سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ق) بود، در دوران حساسی از تاریخ ایران می‌زیست. پایگاه اجتماعی و سطح دانش وی که موجبات خودآگاهی و تعالیٰ شخصیت او را فراهم کرده بود، ارتباط وی و خاندانش با دربارهای

.(۱۸۵: ۱۳۶۶)

بینش و روش در تاریخ‌نگاری ابن‌فندق تکوین شخصیت و تعالیٰ فکری و فرهنگی ابن‌فندق در عهدی است که شرایط حاکم چندان مساعد نبوده و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اعتقادی یکسان و بسامانی وجود نداشته است. ضعف عمومی حکام سلجوقی پس از سلاجقه بزرگ، درگیری‌های کلامی و اعتقادی رایح در جامعه که با دربارهای سلجوقی و سلوک عملی کارگزاران حکومتی در پیوند بود، خطرهایی که قلمرو سلطان سنجر را تهدید می‌کرد و به خصوص زیاده‌خواهی‌های غُرها که در دهه‌های آخر عمر ابن‌فندق، امنیت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی منطقه را به خطر می‌انداختند، از جمله نشانه‌های این نابسامانی اوضاع بود. بنابراین، وضعیت به نحوی نبود که بر وفق مراد اندیشمندی همانند ابوالحسن علی بیهقی، با سوابق درخشان خانوادگی در زمینه فرهنگ و فضیلت باشد. در عین حال ابن‌فندق نیز در بستر چنین شرایطی رشد و نمو کرده و شخصیت فرهنگی و بینش تاریخ‌نگارانه خود را از این شرایط به ارت برده است. روح کلی حاکم بر گزارش‌های تاریخ بیهقی و عناوین و محتوای آثار باقی‌مانده از ابن‌فندق، شخصیتی متساهل، واقع‌گرا و به دور از جانب‌داری را به نمایش می‌گذارد که ضمن نقد شرایط موجود جامعه، گرفتار درگیری‌های فرقه‌ای و برخوردهای کلامی و سیاسی نشده و در حاشیه گفتمان مستقر، عافیت‌طلبی را برگزیده و ماحصل عمر را مصروف علم‌آموزی و

هنر و صنعت و کشاورزی، سنت‌های دینی و باورهای عمومی، سلوک حاکمان، نگرش اجتماعی و مردمی آنها، مناصب و مشاغل مختلف و حوادث مهم و تأثیرگذار نیز در جای خود مورد اهتمام ابن‌فندق در تاریخ بیهقی بوده است.

تاریخ بیهق در سدهٔ ششم هجری - عصری که تسلط زبان و کتابت عربی بر فارسی شدید بوده و بسیاری از ادب‌ها و مورخان و مؤلفان بیشترین توجه خود را به نشر و گسترش زبان عربی معطوف کرده بودند - نوشته شده است. در این عهد حتی فارسی‌نویسان نیز سعی در استفاده از اصطلاحات و آرایه‌های عربی در نوشته‌های خود داشتند. بنابراین نثر قرن ششم مشحون از عبارت‌های دشوار، آرایه‌ها و عبارت‌ها و آیات و احادیث به زبان عربی است. با این حال محدود مورخان و ادبیانی چون ابن‌فندق، در عین استفاده از جملات و اشعار عربی، نثر ساده و زیبای قرون قبلی را حفظ کرده و با آمیزش زبان فارسی و عربی به شیوه‌ای دل‌پسند نشری ملمع را پدید آورده‌اند (بهار، ۱۳۸۱: ۲۶۶؛ حمیدی، ۱۳۷۲: ۱۱۵، ۱۱۸). صرف‌نظر از سبک ادبی، اهمیت تاریخی کتاب امری است که عمدهٔ محققان بدان اهتمام ورزیده و سبک و ساختار تاریخی آن را مورد تحسین قرار داده‌اند. نمونه بارز این امر بیان فرانسس روز نتال^۱ است که توضیح خود درباره اثر ابن‌فندق را با این جمله به پایان می‌رساند که تاریخ بیهقی «كتابی پربار و غنی است و به سادگی نمی‌توان آن را در رده‌ای خاص جای داد» (روزنیال،

برخی دیگر از علوم شرعی و فردی دارای سابقه عملی در امر قضا، با همین رویکرد معمول و غالب در اندیشه تاریخی به سراغ تاریخ وتاریخ‌نگاری برود. حتی آنچا که شخصیت علمی و دقیق ابن‌فندق او را بر آن می‌دارد که فصلی ده صفحه‌ای درباره تاریخ و سودمندی آن به رشته تحریر درآورده، با همین رویکرد غالب (رویکردی که دگرگونی قابل تأملی در بینش تاریخ‌نگارانه مسلمانان به وجود نیاورد) به موضوع می‌پردازد. هر چند مباحث مقدماتی ابن‌فندق با شیوه تاریخ‌نگارانه او در تاریخ بیهق همگرایی دارد - و برخلاف ابن‌خلدون که مباحث معرفتی و روشی مطرح در مقدمه را در نوشتن *العبر* به کار نگرفته است - و مشی تاریخ‌نگاری روایی و مبتنی بر شیوه علم الحدیثی وی را تأیید می‌کند اما عافیت طلبی بیش از حد وی مانع عبور از روش توصیفی به سمت روش عقلی - تحلیلی شده است. با این‌همه، ابن‌فندق با دقیقی که شایسته فقیه و محدثی متعهد است رهیافت تاریخ‌نگارانه خود را با اشتمال بر وجود فرهنگی و اجتماعی پیش برده است. البته به‌سبب شرایط خاص تاریخی که ناحیه بیهق داشته و حکومتی محلی - همانند ولایات بزرگ‌تری چون فارس و آذربایجان و کرمان و غیره - در آن وجود نداشته تا مورخ به تاریخ تحولات سیاسی مربوط بدان بپردازد، رهیافت تاریخ‌نگارانه بیهقی تأثیرگذار بوده است. بدون تردید فقدان دیگر منبع تاریخ‌نگاری ابن‌فندق - کتاب «*مشارب التجارب و غوارب الغرایب*» - که به شکل تاریخ‌نگاری سلسله‌ای نگارش یافته

دانش‌پروری نموده است. این بررسی کلی، در عین حال، شخصی متشرع و شریعت‌مدار نشان می‌دهد که علم و اندیشه را اسباب رستگاری دینی می‌داند و آنقدر در این زمینه دقت به خرج می‌دهد که باهمه آگاهی شخصی و سهمی که از علوم مختلف داشت، نقل و روایت و سنت‌گرایی و رهیافت محدثانه را در حکم روش معمول و شاید صحیح‌تر دین‌نگرانه و از منظر بحث ما تاریخ‌نگارانه می‌پذیرد. جمع صفات مداراجویی، واقع‌گرایی، سنت‌گرایی، شریعت‌مداری، و ابتدای بر نقل و حدیث و توصیف‌گرایی، در شخصیتی علمی و آگاه به زمان که سراسر عمر خود را صرف دانش‌اندوزی کرده و علاوه بر علوم دینی بر علوم برهانی واستدلای نیز اشراف داشته است، این گمان را به ذهن وارد می‌کند که ابن‌فندق به عنوان اندیشمندی احتمالاً حنفی مذهب (چنان‌که بنا بر حنفی بودن وی بگذاریم) در کلام گرایش‌های اعتزالی و سپس ماتریدی داشته است، عامدانه و از سر آگاهی طریق مسالمت و واقع‌گرایی را در پیش گرفته است. تجربه‌های تلح و شیرین دوران حیات نیز او را به سمت عافیت طلبی و عدول از جهت‌گیری‌های جنجالی رهنمون کرده است. در خصوص طریقی که ابن‌فندق در تاریخ‌نگاری خویش برمی‌گزیند باید به سنت دیرپایی تاریخ‌نگاری مورخان مسلمان و دیدگاه تاریخی‌ای که از زمان محمد بن جریر طبری تبدیل به پارادایم مسلط تاریخ‌نگاری شده است نیز توجه داشت. طبیعی است که ابن‌فندق آشنا به فقه و حدیث و تفسیر و

محلی که تا زمان حیات وی به رشته تحریر درآمده‌اند، بحث کرده و اطلاعات گران‌سنگی را در اختیار اصحاب تاریخ قرار می‌دهد. این در حالی است که در سراسر کتاب نیز جای جای به منابع مهم تاریخ‌نگاری که بسیاری از آنها از میان رفته‌اند اشاره می‌کند و قریب به صد مورد از این منابع را متذکر می‌شود. ابن‌فندق که به اقتضای مطلب و به کرات از مراکز و اماکن فرهنگی شهرها و قصبات اعم از مساجد، مدارس، بازارها و کوی و محله‌ها واحیا و آبادانی شهری و احیاناً تخریب و نابودی آنها یاد می‌کند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۸، ۱۹-۲۲، ۴۱، ۲۶، ۲۵، ۵۰، ۵۳، ۱۷۲، ۱۵۸، ۲۲۶، ۲۲۱، ۲۰۷، ۲۰۵، ۱۸۶، ۱۷۲، ۲۳۶، ۲۹۹، ۲۸۱، ۲۶۸، ۲۶۵، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۴۴)، در ذکر تاریخ سیاسی سلسله‌های حکومت‌گر مشرق ایران و خاندان‌های مطرح ناحیه بیهق نیز رهیافت فرهنگی را از یاد نمی‌برد. در همین جهت درباره «طلحه بن طاهر» دومین امیر طاهري می‌نویسد: «...عالِم و نحوی بود، و سیبویه قصد خدمت او داشت لیکن در ساوه فرمان یافت» (همان: ۶۶). به همین‌سان، اسماعیل بن سبکتکین برادر محمود غزنوی را با عبارت «... و کان ادیباً فصیحاً له شعر و رسائل» معرفی می‌کند (همان: ۷۰). اشاره به جایگاه فضلا و علما و طرح فضل و دانش و احیاناً کتب و رسائل ایشان وطبع شعری و ذوقی برخی از آنها (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۹۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۲-۲۶۳)، بیان سلسله نسب خاندان میکالی که آنها را به بهرام گور

بود، مانع از درک کامل روش و احیاناً بینش تاریخ‌نگارانه او می‌شود اما روح کلی حاکم بر مطالب تاریخ بیهق و ارجاعات گاه و بی‌گاهی که به دیگر کتب خویش و از جمله مشارب التجارب می‌دهد تا حد زیادی این نقیصه را جبران می‌کند. از این‌جهت می‌توان ابن‌فندق را در شمار تاریخ‌نگاران سنتی با غلبة نگرش شریعت مآبانه قلمداد کرد و نوع تاریخ‌نگاری او را توصیفی و دارای ماهیت روایی دانست. آنچه در باب سودمندی تاریخ آورده است نیز این نحوه برداشت را تقویت می‌کند.

ماهیت فرهنگی تاریخ بیهق

ابن‌فندق شخصیتی عالم و آگاه به علوم مختلف بود. بنابراین طبیعی است که در بیان تاریخ، وجوده فکری و فرهنگی را مورد غفلت قرار ندهد. به علاوه تاریخ‌نگاری است که با صبغه محلی و در راستای حفظ و تداوم سنن و میراث ناحیه مورد نظر خویش به تاریخ می‌پردازد و این نیز بر ماهیت فرهنگی اثر وی می‌افزاید. ابن‌فندق کتاب خود را با طرح اهمیت و جایگاه علوم و ضرورت فضای مساعد برای فعالیت علماء و فضلا و بها دادن بدیشان آغاز کرده است. آنچه هم که در باب علم تاریخ و سودمندی و وجوده معرفتی و ارتباط آن با دین و جامعه و سیاست و غیره مطرح نموده است از همین حیث، مؤید نگرش فرهنگی او در پرداختن به تاریخ است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۳-۱۷). با همین رویکرد در خصوص منابع تاریخ‌نگاری اسلامی، اعم از تواریخ عمومی و سلسله‌ای و در ادامه تواریخ

نمی‌دارد. اشاره به «علی بن حمزه بن علی بن عبدالله کسایی» «عالیم نحوی» معروف و محمدبن‌حسن شیبانی فقیه مطرح عهد هارون‌الرشید و بازماندگان کسایی در ناحیه بیهق، اولین شاعری که در بیهق به فارسی شعر سرود، عالمان و فاضلانی که «ذو‌اللسائین» بودند و بر زبان‌های فارسی و عربی اشراف داشتند، بزرگانی که از ناحیه بیهق بر خاسته‌اند و خطاطان و نساخان (همان، ص ۲۷۶) نیز مؤید وجه فرهنگی تاریخ‌نگاری ابن‌فندق می‌باشند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۶۲-۲۶۷). ابن‌فندق که شخصیتی ظریف و دقیق داشته است در چند موضع نیز شرایط اجتماعی و فرهنگی موجود در زمان خود را به بوتة نقد می‌گیرد و همانند آغاز کتاب و با عبارت «... امروز که ملت طراوت علم منسخ شده است و هم‌طلب ادب در مهاوی قصور و نقصان افتاده» (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۷۶) بی‌رونقی بازار علم و اندیشه را گوشزد می‌کند. وی که خواهان اهتمام و حمایت جدی سلاطین و طبقه حاکمه از علم و عالمان است، خاتمه کتاب خود را با رویکرد حکمی و اخلاقی در باب انسان‌محوری و بی‌توجهی به دنیا و اهتمام به حیات اخروی، با این عبارت‌ها آغاز می‌کند: «... که بقایای افضل روزگار شکسته‌دل و کندزاند، و پیران علماء در میان جوانان چون خرقه کهنه است بر جامعه نودوخته و میوئه خشک در میان میوئه تر نهاده و مثل علماء سلاطین چون مثل باران و نبات بود، اگر نبات از باران نیسانی مدد یا بدنما پذیرد و اگر محروم ماند پژمرده گردد، و از این گفته‌اند که

می‌رساند و از فضای این خاندان و کتب تأثیفی آنها یاد می‌کند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۱۷)، توجه به تأثیر حوادث سیاسی بر اوضاع فرهنگی همانند پیامد هجوم غزها به نیشابور و آنچه که با عنوان فترت از آن یاد می‌کند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۲۹)، اشاره به گرایش معتزلیان با عنوان دارندگان «مذهب عدل و توحید» (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۳۵)، نگرش کاملاً سلبی نسبت به شعراء و ادباء در عین حالی که مدام اشعار فارسی و عربی را به عنوان شاهد و مثال می‌آورد (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۴۸-۱۴۹) و اشاره به جایگاه علمی و فرهنگی «ابوعلی الحسین سَلَّامِی» متوفی سال ۳۰۰ ق که در دیگر منابع، اطلاعاتی درباره وی و آثار مفقود شده‌اش به دست نمی‌آید، نمونه‌هایی از رویکرد فرهنگی ابن‌فندق است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۵۴، ۲۲۸).

شرح قابل توجهی از زندگی و کارنامه ادیب و مورخ معروف عصر غزنوی «ابولفضل محمدبن‌حسین کاتب بیهق» و ذکر تاریخ بیهقی با عبارت «... و آن همانا سی مجلد منصف زیادت باشد، از آن مجلدی چند در کتابخانه سرخس دیدم، و مجلدی چند در کتابخانه مهد عراق رحمة الله، و مجلدی چند در در دست هر کس و تمام ندیدم...». همین‌طور اشاره به کتاب دیگر بیهقی با عنوان زینه‌الكتاب (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۷۷، ۱۷۵) که به نام عبدالرشید غزنوی نوشته بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰) نیز در جای خود جالب است. اشاره‌ای به متصوفه و صومعه‌ای که در قصبه سبزوار وجود داشته‌اند، به رغم اینکه به حیات و کارکرد متصوفه توجه چندانی مبذول

می‌پردازد در ادامه به حمله جماعی از «طوس و اسفراین و جوین» به قصبه و تخریب بقعه و انباشتن کاریزهای آن اشاره می‌کند که در پرتو کمک مردم «ربع کاه» و «ربع دیوره» و حمایت «غازیان» دیوره این مهاجمان محلی دفع شده و متفرق گشته‌اند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۵۱). خصومت میان مردم «خسر و جرد» و «قصبه» در نتیجه اختلافی که میان دو تن از بزرگان سادات، یکی سید ابوالقاسم زیدبن حسن نقیب النقباء نیشابور و دیگری سید رکن‌الدین ابومنصور حاصل شده است، اختلاف میان ابوعلی محمدبن‌سعده ویهی با بزرگان دینی، اختلاف میان علی‌بن عبدالله‌بن احمد نیشابوری با ابوسلیمان فندق‌بن ایوب جد جد ابن‌فندق در امور فقهی، اختلاف ابوبکر احمدبن علی‌بن حسن بیهقی از مریدان شیخ ابوسعیدابی‌الخیر با ابوالقاسم قشیری، اختلاف ابوعبدالله محمودبن عمیره بیهقی با بسیاری از خلق و سلوک نیک و مردمداری خاندان او، اختلاف میان ابوعبدالله محمدبن احمد خواری با امام حافظ احمد بیهقی و شیخ ابوبکر بن حارث اصفهانی و اختلاف فرزندان او با امام‌الحرمین جوینی، اختلاف میان امام فخر‌الزمان مسعودبن علی‌بن احمد صوابی دارای تأیفات بسیار با امام حسن‌الغازی در ادب و با امام محمد‌الغزالی و شمس‌الاسلام ابوالقاسم زید، پدر ابن‌فندق در فقه و اختلاف میان محمدبن ابی‌عبدالله سalar با شخص خویش (ابن‌فندق) را بدون هرگونه جهت‌گیری گزارش کرده است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۵۶، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۰۲، ۲۳۵، ۲۴۳)،

الدین بالملک یقوی» (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۸۶). این عبارت‌ها که سخنان ابن‌فندق در آغاز کتاب مبنی بر توجه سلاطین پیشین به علم و فضل و بی‌رونقی بازار علم در زمان وی را تکمیل می‌کند، رویکرد انتقادی مورخی آگاه به زمان را نشان می‌دهد که به اضطرار شرایط زندگی، از راه «نشر و تدوین و تصنیف» سعی در تأمین معاش می‌نموده است. به بیان خودش «... به حکم صنوف صروف روزگار و ضعف و پیری و روزگار نامساعد -که علاج پذیر نیست - و قلت مال و کشت عیال و استغنای خلق از افادت و استفادت» کار فرهنگی را به عنوان طریق امرار معاش برگزیده است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۶، ۵).

رهیافت اجتماعی در تاریخ‌نگاری ابن‌فندق مطالب تاریخ بیهقی حاکی از این است که ابن‌فندق شخصیتی متساهل و متعادل بوده و از موضع گیری افراطی احتراز داشته است. با این حال نسبت به وضع موجود عصر خویش معتقد است و از ناسازگاری شرایط موجود و بداقبالی زمانه سخن می‌گوید (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۸۶-۵، ۶-۵). ابوالحسن علی بیهقی اختلافات قومی، مذهبی، فرقه‌ای و اختلاف نظر و احیاناً کشمکش میان علماء و فقها و وضعیت نابسامانی که در نتیجه عدم امنیت سیاسی حاصل شده را از نظر دور نداشته و به اقتضای بحث بدین مسائل توجه دارد. وی که بر اساس گزارش‌های شفاهی و از زبان «... پیران را که مباشر آن محاربت بوده‌اند» به ذکر واقعه هجوم «شاه ملک بن علی‌البرانی» به قصبه سبزوار در سال ۴۳۳ق

رانده شدند و اشاره به خصوصیتی که در روز سه‌شنبه ۱۴ صفر ۴۸۹ ق، میان کرامیان و دیگر طوایف اعم از حنفی‌ها و شافعی‌ها در نیشابور حادث شد و از مردم بیهق هم برای مقابله با کرامی‌ها دعوت شد، و دامنه آن به ربع قصبه بیهق رسید و در نتیجه آن «بسیار بلا و آفت را از آن جهت به مردمان قصبه تعدی کرد»، از دیگر نمونه‌های اهتمام ابن‌فندق به وجوده اجتماعی در تاریخ نگاری است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۶۹، ۲۷۴-۲۷۵-۲۶۹).^{۲۶۸}

ابن‌فندق که اهتمام خاصی به ذکر جایگاه و موقعیت اجتماعی گروه‌های مختلف شهری داشته و در ذکر خاندان‌ها و شخصیت‌های مطرح این رهیافت خود را نشان داده است، در خصوص سادات و جایگاه قابل توجه ایشان در ناحیه بیهق و حتی فراتر از آن گزارش‌های مفصلی دارد. ابوالحسن علی بیهقی که کتاب مستقلی موسوم به لباب الانساب والتعاب الاعتاب، در «ذکر شرف و تفاصیل نسب سادات» داشته است، در تاریخ بیهق هم اطلاعات درخور تأملی درباره سادات و جایگاه اجتماعی، فرهنگی و بعضی سیاسی آنها ارائه کرده است. سادات بیهق که علاوه بر مقام نقابل بیهق در مواردی در طوس و نیشابور هم این مقام را داشته‌اند، مورد احترام خاندان‌های حکومت‌گری چون طاهریان بوده و با آنها ارتباط نسبی داشته‌اند. وجاهت سادات در منطقه به گونه‌ای بوده است که در مواردی پیروان اهل سنت نظیر شافعی‌ها نیز در دسته‌بندی‌های درونی از برخی خاندان‌های مطرح سادات حمایت می‌

(۲۳۹). ابن‌فندق از خصوصیت و به قول خود «شهر جنگ» میان اهالی محله میدان اسپریس و کوی سیار، از یک طرف، و اهالی محله سردیه، شاد راه، سر اشغمبر و نوقابشک، از طرف دیگر، در میان بازار ربع قصبه به سال ۴۸۶ ق یاد می‌کند که سبب جنگ، جوانی به نام «ابوالحسن قوجانی» بوده است که در نتیجه آن «خلق بسیار کشته آمد از هر دو جانب» (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۸۶). همین‌طور از نزاع میان خدم «سدیدالدین مسعود مختار» و خدم «جمال الدین الحسین بن علی بیهقی» از خاندان کسانی نحوی در روز چهارشنبه سوم ذی القعده ۵۳۲ ق گزارش می‌کند که در نتیجه آن «خلافی بسیار از هر دو جانب کشته آمد» (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۶۸). در ۴۸۸ ق هم بدرفتاری برخی از جوانان ربع خسروجرد با سید فخر الدین ابوالقاسم فریومدی موجبات درگیری‌های شدید محلی شد که با دخالت ملک عضدالدین ارسلان ارغوبن آلب ارسلان و تخریب شاهدیوار و قلعه سیزوار و غارت یکی از محلات آن به فرمان وی ماجرا خاتمه پیدا کرد. خصوصیت میان اهل خسروجرد و اهل قصبه در خصوص رؤیت هلال عید شوال و درگیری میان طرفداران سید اجل جلال الدین محمد و عزالدین ابونعمیم و غلامان پدر وی در ۲۲ صفر ۵۳۵ ق، در دیه زرقن که «کارهای عظیم از آن تولد کرد»، ماجراجویی و استیلای عیاران در ربع قصبه به سال ۴۸۵ ق که به همت سید اجل فخر الدین ابوالقاسم فریومدی و سواران و وابستگان به او پس از پنج ماه جنگ و درگیری شدید خاتمه یافت و عیاران از شهر

نیشابور در عهد غزنویان و توجه سامانی‌ها به این طایفه را متذکر می‌شود. از جمله متن توقیعی از سلطان مسعود غزنوی درخصوص واگذاری منصب رئیسی و نقیبی نیشابور (که در نزد خود داشته است) به سید اجل ابو جعفر محمد را می‌آورد (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۵۵-۲۵۳). اهتمام خاص ابن‌فندق به خاندان‌های مطرح ناحیه بیهق و منزلت اجتماعی و شأن بزرگان هر یک از این خاندان‌ها و ارائه اطلاعات منحصر به‌فردی که در دیگر منابع تاریخی وجود ندارد، جهت‌گیری اجتماعی مورخ را در نگارش تاریخ نشان می‌دهد. داده‌های دقیق و تفصیلی بیهقی درباره خاندان نظام‌الملک و خاصه شخص وی به عنوان نظریه‌پرداز وجود ندارد، سلاجمقه بزرگ و ذکر اعقاب وی در زمان خود، بیان پیشینه و جایگاه خاندان مهلبی، اعقاب مهلبیان در بیهق که مورخ از خویشاوندی و نسبت خود با این خاندان و سرانجام سیاسی این خاندان در عهد اموی یاد می‌کند، خاندان حاکمیان و فندقیان و موقعیت خاص آنها در بیهق و خراسان که اسلاف ابن‌فندق بوده و در امر قضا صاحب منصب بوده‌اند، خاندان بیهقیون که مادر مورخ از این خاندان بوده و موقعیت علمی و دیوانی قابل اعتنایی داشته‌اند و خاندان‌های دیگری از قبیل ابی‌نعمی مختاری، داریان و میکالیان که نسب آنها را به بهرام گور می‌رساند واژ بزرگان و فضلای آن یاد می‌کند، مستوفیان، غزنویان، عنبریان که در دیوان انشای عهد غزنوی و سلجوقی صاحب منصب بوده‌اند، حاتمیان که موقعیت سیاسی و اجرایی داشته‌اند، سالاریان،

کرده و یا آنها را مدح می‌نموده‌اند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۵۶-۶۲، ۵۵، ۱۰۳). ابن‌فندق که به موضوع مهاجرت‌ها و رفت و آمد های بزرگان و سران خاندان‌های مطرح به ناحیه بیهق و یا از این منطقه به دیگر نواحی توجه خاصی دارد درباره توطن سادات در منطقه و آمدوشد های ایشان نیز توجه خاصی مبذول داشته است. ذکر بنها و کارهای عام‌المنفعه سادات و خدمات اجتماعی و سیاسی آنها نظیر نقش مسلم سید ابوالقاسم فریومدی در سرکوبی عیاران در قصبه بیهق، در ۴۸۵ ق، یا آثار و ابنیه‌ای که در راه مکه و کوفه ساخته و از جمله نهری که از فرات به سمت شهر کوفه حفر کرده است و ذکر متن مثالی که سلطان سنجر برای رعایت حال وی به وزیر دارالخلافه «جلال الدین حسن بن علی» نوشته بود نمونه‌ای از این اهتمام است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۵۸-۶۰). ابن‌فندق (۱۳۱۷: ۶۳-۶۴) که در همه جا بانها یت احترام از ائمه شیعی یاد می‌کند و از خویشاوندی خود با آنها سخن می‌گوید کسانی که از فرزندان حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) باشند را سید می‌داند و متذکر می‌شود که «... این نسبی شریف است، هر که را این نسب بود را سید خوانند به سبب آنکه نسبت به سیده زنان عالم دارند...». فضل و علم و ثروت و مکنت بزرگان سادات را نیز با ارجاع به کتاب لباب الانساب خویش متذکر می‌شود و از کتب و رسالات و احادیث و روایات آنها یاد می‌کند. درخصوص نقیبی سادات هم ضمن استناد و ارجاع به لباب الانساب اطلاعاتی ارائه می‌دهد و نقابت و ریاست آنها در

۳۵۸ ق گزارش می‌دهد. رونق تجارت و صناعت و تولیدات کشاورزی ناحیه بیهق و برخی از هنرها و صنایع منطقه نیز مورد بی‌اعتنایی وی نبوده است.

اگر جغرافیا و اقلیم را از حیث تأثیرگذاری بر چگونگی حیات جمعی انسان در ذیل تاریخ اجتماعی بررسی کنیم، ابن‌فندق چونان اندیشمندی که پیوند متقابل جغرافیا و تاریخ را به خوبی درک می‌کند پیش از پرداختن به موضوع اصلی کتاب که ذکر دگرگونی‌های تاریخی بیهق به صورت موضوعی - و البته نه چندان سالشمارانه و با رعایت نظم زمانی منظم - است؛ به ارائه اطلاعاتی درباره ولایات مختلف پرداخته و در پی آن اقلیم و شرایط آب و هوایی و جغرافیایی بیهق را با در نظر داشتن تأثیر آن بر حیات انسانی و حاصلخیزی یا عدم حاصلخیزی زمین توضیح داده است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۹-۲۸، ۲۶-۲۸).

این مورخ که در سراسر کتاب، تاریخ را در بستر جغرافیا توضیح می‌دهد و به‌نحوی جغرافیای تاریخی ناحیه بیهق را به رشتۀ تحریر در آورده است، درباره هر خاندان، شخصیت و رجالی که بحث می‌کند محل تولد و وفات ملک، موروشی، حوزه نفوذ و یا مناصبی را که در مناطق مختلف داشته‌اند متذکر می‌شود. تأثیر اقلیم و طبیعت بر موقعیت زیستی ناحیه بیهق را نیز به‌خوبی توضیح می‌دهد و ارتباط آن را با مزاج و تندرستی و میزان عمر مردم ناحیه و محصولاتی که از هر ناحیه به دست می‌آید یادآوری می‌کند. همین‌طور دستاوردهای مهم و منحصر به‌فرد مردم شهرهای مطرح جهان

عماریان، شدادیان، اسماطیان، محمیان، ترک، زکی، قاضیان و فامیان، بزرگان، دلقندهایان، زیادیان، کامه، بدیلیان، عمیدیان، دلشدیان، کسائی و ذکر موقعیت خاص و شخصیت‌های مطرح هر خاندان نیز موید رهیافت تاریخ نگارانه ابن‌فندق در اهتمام به امور اجتماعی است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۹۰-۱۱۲، ۹۲-۷۲).

وجوه حیات اقتصادی نیز در حکم بخشی از نظرگاه اجتماعی مورخ در تاریخ بیهق از یاد نرفته است. ابن‌فندق دیه‌های ناحیت بیهق در عهد حاکمیت عبدالله‌بن‌طاهر را سیصد و نود و پنج دیه می‌شمارد که سیصد و بیست و یک دیه آن خراج گزار بوده و میزان خراج آنها «یکصد و هفتادهزار و هشت هزار و هفتاد و چهار دیه پنجاه و هفت هزار و هشتاد درم» شمارش می‌کند. با این وصف در آمد حاصل از ۳۹۵ دیه، اعم از خراجی و عشری، مبلغ ۲۳۶۵۹۶ درهم بوده است. در چند موضع نیز درباره پول و سکه اطلاعاتی ارائه می‌دهد و از رواج سکه‌های مختلف در منطقه خراسان یاد می‌کند. رواج «درمهای فتحی» در اوآخر قرن چهارم هجری، «درهم محمودی» در عهد غزنوی و سکه‌های سیمین «غظیریفی» و «مسیبی» که به غظیریف و مسیب، دو تن از حاکمان مسلمان معاوراء النهر منسوب بودند، از این جمله است. ابن‌فندق در یک مورد از رواج اقطاع‌داری در خراسان عهد سامانی یاد می‌کند و از واگذاری ناحیه بیهق به «سالار بن شیردل» به عنوان اقطاع از طرف ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجر و بدرفتاری این مقطع و درنهایت قتل او در

تاریخی که البته بعضاً هم ماهیت اسطوره‌ای و شفاهی دارند پرداخته و وقایع تاریخی بیهق را از دوران باستان تا دوران اسلامی ناحیه بیهق یادآوری می‌نماید. شیوه خاص ابن‌فندق در توجه به اماکن و بستر جغرافیایی دگرگونی‌های تاریخی، خواه به‌سبب شخصیت خاص مورخ و دانش وسیع او و خواه در نتیجه ملاحظات تاریخ‌نگاری محلی، در سراسر تاریخ بیهق دنبال شده و یکی از بهترین آثار را از حیث تناظر و تقارن جغرافیا و تاریخ رقم زده است. نظری بر تعلیقات مرحوم بهمنیار در آخر کتاب و توضیحاتی که درباره برخی اماکن جغرافیایی داده است نیز این وجه اهمیت را نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

ابن‌فندق به عنوان اندیشمندی عالم و آگاه به علوم و فنون مختلف، شخصیتی اهل مدارای فکری و عقیدتی داشته و با رویکرد واقع‌گرایانه به تاریخ پرداخته است. در تاریخ بیهق هیچ‌گونه جهت‌گیری افراطی و تعصب‌ورزی بی‌مورد مشاهده نمی‌شود. چنین منشی در عصری که قشری‌گری و تعصب‌ورزی‌های فرقه‌ای در راستای مصلحت طلبی یا منفعت طلبی، گفتمان غالب جامعه بوده است بسیار قابل تأمل می‌نماید. خاصه اینکه ابن‌فندق از نابسامانی اوضاع فکری و فرهنگی و کم‌التفاتی نسبت به علماء و فضلا و علم و اندیشه به شدت انتقاد می‌کند اما نسبت به وضعیت عقیدتی و رویکردهای مذهبی و فرقه‌ای رهیافتی سهل‌گیرانه دارد، این‌گونه برخورد وی از

آن روز را به دقت بر می‌شمرد. در ادامه هم آفات و امراض شایع در ولایات مختلف را ذکر کرده و از قول بزرگانی چون جاحظ بر صحبت مطالب خود تأکید می‌کند. در این مبحث به بیان بیماری‌های شایع در برخی مناطق و تاثیری که آب و هوا بر نوع بیماری‌ها دارد نیز اشاره کرده است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۸-۳۲). ذکر ام‌القرای هر ولايت و شهرهای مطرح دنیای عهد خویش که از دانش جغرافیایی گسترد او حکایت دارد، تأثیر متقابل عناصر اربعه (آتش، هوا، آب، خاک) بر یکدیگر و میزان مساعدت خاک و کیفیت آب و هوا نیز از دقت و دانش او پرده بر می‌دارد. پس از شرح این مقدمات که به گونه‌ای نظریه‌پردازی وی درخصوص اقلیم و جغرافیا قلمداد می‌شود، به بیان وجه تسمیه بیهق و تقسیمات شهری و منطقه‌ای آن پرداخته و با بهره‌گیری از منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری این کار را انجام داده است. ناحیه بیهق را در دوازده قسمت آورده که هر یک را ربع - نه به معنی یک چهارم بلکه به معنای « محله‌القوم » و هر کجا که قومی آنجا نزدیک به یکدیگر جمع شوند و بنا و عمارت سازند - نامیده و به دقت تمام، روستاهای قصبه‌های هر ربع را مذکور شده است. ابن‌فندق در صورت نیاز وجوه تسمیه برخی از محال از جمله « ششمتمد » که محل تولد خودش بوده است را توضیح داده و دانش زبان‌شناسی خود را نیز در این فقره به نمایش گذاشته است (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۳۶-۳۹).

ابن‌فندق در ادامه مطالب با محور قرار دادن وجه جغرافیایی منطقه به ذکر برخی حوادث

raig در علم الحدیث و با رویکرد روایی به سراغ تاریخ رفته و لذا کمتر رهیافت را به کار گرفته است. با این حال بخش قابل توجهی از گزارش‌های ابن‌فندق ماهیت اجتماعی و فرهنگی دارد و همین مهم این زمینه را فراهم آورده است تا بتوان با رهیافتی تفسیری وجوه فرهنگی و اجتماعی را از بینش تاریخ نگارانه او استخراج کرد. این مهم از رویکرد مداراجویانه، شخصیت دقیق و واقع‌گرا و ماهیت خاص تاریخ‌نگاری‌های محلی ناشی شده و جایگاه ابن‌فندق را در تاریخ‌نگاری دوران میانه ایران و خاصه عهد سلجوقیان تمایز نموده است.

منابع

- ابن‌فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۱۷). *تاریخ بیهقی*. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. تهران: انتشارات بنگاه دانش. بازورث و دیگران (۱۳۸۰). سلجوقیان. ترجمه و تدوین یعقوب آژند. تهران: انتشارات مولی. بهار، محمد تقی (۱۳۸۱). سبک شناسی. (ج ۲)، تهران: انتشارات زوار. حضرتی، حسن (۱۳۹۰). «ابن‌فندق و تاریخ‌شناسی». *فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی*. سال سوم. شماره اول. حلمی، احمد کمال‌الدین (۱۳۸۷). دولت سلجوقیان (چ ۳). ترجمه و اضافات عبدالله ناصری طاهری. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. حمیدی، جعفر (۱۳۷۲). *تاریخ‌نگاران*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. روزنلال، فرانس (۱۳۶۶). *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*. ترجمه اسدالله آزاد. (ج ۱، مشهد:

شخصیت متین و واقع‌گرایی او حکایت دارد. حتی آنجا که در گیری‌های فرقه‌ای و برخوردهای شهری و محله‌ای را توضیح می‌دهد نیز از هرگونه یک‌جانبه‌نگری و برخوردهای ناصواب اجتناب می‌ورزد. به علاوه مورخی دقیق و مورد وثوق نشان می‌دهد و به غیر از آنچه که در ابتدای کتاب در خصوص منابع تاریخ‌نگاری آورده است جای جای به منابع تاریخی و تاریخ‌نگارانه مورد استفاده خویش اشاره می‌کند. از این حیث اثر او یکی از مهم‌ترین منابع در راستای شناخت و بازشناخت منابع تاریخی قلمداد می‌شود. با این حال، مورخی است که با رویکرد سنتی به تاریخ‌نگاری پرداخته و رویکرد انتقادی کم‌رنگ‌تری را در پیش گرفته است. به استثنای آنچه که در خصوص بدعه‌دی زمانه و نامساعدی شرایط فرهنگی و کم اقبالی علم و فضل سخن گفته است، رویکرد انتقادی چندان مشخصی در تاریخ بیهقی به نظر نمی‌رسد. به علاوه، ساختار تاریخی را با رویکرد توصیفی بررسی کرده و به تحلیل و تفسیر وقایع نمی‌پردازد. حتی آنچه را که در این نوشتار با عنوانین ماهیت فرهنگی، اجتماعی بررسی شده است در تاریخ بیهقی تمایز و برجسته نیست و برداشت و گرینش نگارنده این سطور است که با رهیافت مفسر محورانه برداشت و تفسیر شده است. همین‌طور در پرتو برداشت و تلقی خاصی که بسیاری از مورخان سنتی داشته‌اند، تاریخ را با نگرشی اعتقدای نگریسته و بینشی دین محورانه را اتخاذ کرده است. در همین‌جهت بر پایه روش‌شناسی

- انتشارات آستان قدس رضوی.
- ستار زاده، ملیحه (۱۳۸۴). سلحوتیان. تهران: انتشارات سمت.
- قزوینی، محمدبن عبدالوهاب (۱۳۳۲). بیست مقاله. تهران: انتشارات ابن سينا.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحق بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. به تصحیح و تحریمه و تعلیق عبدالحق حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- هادی، یوسف (۱۳۸۳). «بیهقی، ابوالحسن علی بن زیدبن محمد». دایرة المعارف بزرگ اسلامی. (ج ۱۳). تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- اسلامی.
- هادی، یوسف (۱۳۸۵). «تاریخ بیهق». دایرة المعارف بزرگ اسلامی. (ج ۱۴). تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- همدانی، علی کرم (۱۳۸۳). «بیهق»، در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی. (ج ۱۳). تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

کیاپیان چلاویو و گسترش قلمرو حکومتی آنان در دوره صفوی

محمد رضا نصیری^{*} / مهدی فیضی سخا^{**}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۵

چکیده

با فروپاشی حکومت تیموری و آق قویونلو، از یکسو، و آغاز قدرت‌گیری صفویان، از سوی دیگر، بسیاری از حکومت‌های محلی از موقعیت به وجود آمده و خلاء قدرتی توانمند و باثبات در ایران، استفاده نموده، و به خصوص به موازات صفویان، در صدد گسترش قلمرو حکمرانی خود به موارای محدوده جغرافیایی قدرت نیم‌بند خویش برآمدند، با توجه به این وضعیت، نخستین دهه از حکومت صفوی صرف از میان برداشتن باقیمانده این قدرت‌ها و سرکوب حکام و فرمانروایان محلی در ایران شد، که تقریباً از سال ۹۰۷ تا ۹۱۶ هجری قمری به طول انجامید.

از جمله مهم‌ترین این تلاش‌ها، که به دلیل حمایت مستقیم آق قویونلوها، در این زمان از اهمیت بهسازی برخوردار گردید، تکاپوی خاندان چلاوی بهمنظور کسب جایگاهی فرامنجه‌ای است که در ابتدای قدرت‌گیری حکومت صفویان، در طبرستان صورت گرفت، و با تصرف ایالت مهم ری، مشغله ذهنی پادشاهی صفوی را فراهم آورد، اهمیت این مسئله برای صفویان، تا جایی بود، که سایر برنامه‌ها و اهداف ایشان را تحت الشاعع خود قرار داده، و شاه اسماعیل را مجبور کرد تا مشخص کردن تکلیف آن، که به سرکردگی امیر حسین کیا چلاوی صورت گرفته بود، سفر خود به فارسرا کان لم یکن رها و بر حل این چالش تمرکز نماید. در نتیجه این استراتژی، صفویان پس از مواجهه با مشکلات فراوان، توانستند، منطقه طبرستان را تصرف نموده و بعد از بازپس گیری ری، آخرین تلاش چلاویان در جهت بسط قدرت در خارج از حوزه حکومتی خویش را، در نطفه خاموش کنند، بر همین اساس هدف این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای و بررسی منابع مورد نیاز، این است که چگونگی این تلاش‌های چلاویان را، در جهت عملی نمودن اهداف مورد نظر، تبیین و تشریح نماید

کلید واژه: چلاویان، امیر حسین کیا چلاوی، شاه اسماعیل صفوی، آق قویونلوها.

*. استاد گروه تاریخ دانشگاه پیام نور secretary@persianacademy.ir

**. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه پیام نور. (نویسنده مسئول) feizisakha@yahoo.com

مقدمه

یکی از مسائل اصلی و عمده‌ای که تاریخ ایران، همواره با آن مواجه بوده، و تقریباً جزء لاینفک آن محسوب می‌شود، مسئله هرج و مرج و پیکارهای مداوم میان مدعیان متعدد قدرت پس از برافتادن یک حکومت قدرتمند و یکپارچه مرکزی است، به گونه‌ای که در این وضعیت معمولاً خاندان‌ها و سلسله‌های منطقه‌ای و موازی، در برابر یکدیگر صفات آرایی کرده و تا دیر زمانی بدون رسیدن به نتیجه ای مطلوب، درگیری‌های فرسایشی خود را ادامه می‌دهند، به نحوی که در مقاطع مختلف تاریخ ایران دوره اسلامی، این وضعیت را مشاهده می‌نماییم.

این ناهنجاری در آستانه استقرار حاکمیت صفویان، به خصوص با برافتادن آق‌قویونلوها، امکان بروز و ظهور پیدا کرد، زیرا در این مقطع زمانی، سرزمین ایران وحدت و یکپارچگی سیاسی خود را از دست داده، و قدرت‌های موازی، در نقاط مختلف کشور، ادعای حاکمیت داشته و هر کدام به نحوی در پی بسط و گسترش قدرت خویش بودند، از این‌روی به‌نظر می‌رسد، برای بسیاری از حکام محلی و منطقه‌ای باور تشکیل حکومت گسترده صفویان، در مدت زمانی اندک، محال به‌نظر می‌رسید، بنابراین، به موازات درگیری‌های طولانی مدت با آق‌قویونلوها، صفویان ناگزیر شدند که با برخی از این قدرت‌های منطقه‌ای نیز، که از موانع اصلی نهایی نمودن اهداف ایشان در جهت بسط سلطه

خود بر سرزمین ایران بودند، درگیری‌هایی داشته باشند، «چند حاکم که هر یک داعیه استقلال داشتند، بدین تفصیل، خاقان اسکندر شان - شاه اسماعیل - در آذربایجان، سلطان مراد در اکثر عراق، و رئیس محمد کره در ابرقو و حسین کیا چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه و باریکبیک پرنایک علی‌بن علی بیک در عراق عرب، قاسم‌بیک‌بن علی بیک در دیار بکر، قاضی محمد به اتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان» (روملو، ۱۳۷۵: ۷۸)، از مدعیان محسوب می‌شدند (بوداق منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۳؛ یحیی عبداللطیف قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۵۴).

در حقیقت، صفویان، با تلاش‌هایی مستمر موفق شدند، این رقبا را سرکوب کرده، و در هیأت یک نظام، بر سرزمین ایران، حاکمیت پیدا کنند، و در نتیجه، هرج و مرج ناشی از این چندپارچگی را تا حد زیادی از میان بردارند، «چون دولت آق‌قویونلو ضعیف گشت و در ممالک ایران هرج و مرج شد... رایات نصرت آیات شاهی به عنون عنایت الهی... به عزم تسخی ممالک ایران... از گیلان بیرون آمد» (یحیی عبداللطیف قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۱). البته در همین زمینه مؤلف جواهر الاخبار به گونه‌ای اغراق آمیز، معتقد است، «چون عراق و کرمان و فارس به دست قرلباش درآمد، محنت و شفقت از میانه رعیت بالکلیه برفت و رافت و فراغت آمد... و فتنه و آشوب به غیر از زلف و حال محبوب جایی دیگر نماند» (بوداق منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۱).

۱۳۴۷: ۱۷۱). در واقع، در این مرحله بود که کیا افراسیاب، تصمیم گرفت سادات مرعشی را از مازندران اخراج نماید، ولی توفیقی عاید وی نگردیده، و از ایشان شکست خورد. پس از آن برخی از افراد این خاندان به نواحی کوهستانی پناه برده و یکی از فرزندان وی یعنی، کیاسکندر شیخی، به خواجه علی موید، امیر سربدار، پناهنه شد و بعدها پس از حضور تیمور در مازندران، به وی پیوست، ولی به رغم کسب موقعیت مناسب و دریافت حکومت منطقه از امیر تیمور، اقداماتی علیه تیموریان انجام داد، که موجبات خشم تیمور را فراهم آورد. (ولیاء‌الله آملی، ۱۳۴۸: ۲۰۲؛ ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۴۷: ۱۹۱).

۲. همان‌گونه که ذکر شد، دومین مقطع اقدامات خاندان چلاوی، تلاش‌های کیاسکندر شیخی چلاویاست، که مصادف با یورش پنج‌ساله و حضور نیرومند تیمور در مازندران است از موفقیت چشمگیری برخوردار نگردید (ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۴۷: ۲۵۵؛ ولیاء‌الله آملی، ۱۳۴۸: ۲۰۵). در این ارتباط در سفرنامه مازندران و استرآباد می‌خوانیم، امیر تیمور در سال ۷۹۵ ق آمل و ساری را غارت کرد، و دستور قتل عام ساکنان را داد، و اسکندر شیخی را که مردی منفور بود، به حکومت آمل برگزید و ساری دوباره آباد گردید، اسکندر شیخی بعد از دوازده سال حکومت بر آمل به سبب شورش بر امیر تیمور به قتل رسید (رابینو، ۱۳۴۳: ۹۳). در همین لشکرکشی بود که تیمور، پس از تصرف طبرستان، خاندان سادات مرعشی را

چلاویان

چلاویان، با نام‌های کیاپیان چلاوی، آل چلاو، چلابیان، آل کیا، کیاپیان، آل افراسیاب و افراسیابیان در منابع شناخته شده‌اند، این خاندان به مانند قارنیان، پادوسبانیان، دابویان و آل باوند، حکمرانی محلی در طبرستان محسوب می‌شدند (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۹۷). که بخش عمده‌ای از تاریخ این منطقه را به خود اختصاص داده، و در مدتی طولانی روابط مستمر مسالمت‌آمیز و گاه خصم‌های را با همسایگان خود تجربه کرده بودند، و از حدود سال ۷۵۰ هجری قمری، پس از برانداختن اسپهبدان باوندی به دست کیا افراسیاب چلاوی، حکمرانی خود را در طبرستان بنیاد نهادند (ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۴۷: ۲۶۹).

اگرچه چلاویان در سه مقطع از حکمرانی خود، تلاش‌هایی را در جهت کسب قدرتی گسترده‌تر صورت دادند، ولی در هر سه مورد، این کوشش‌ها، به خصوص به‌دلیل وجود قدرت‌های موازی مدعی قدرت، با شکست مواجه شده و نهایتاً در نتیجه شکست در آخرین تکاپوی خود، در ابتدای حکومت صفویان، برای همیشه از صحنۀ تاریخ ایران، خارج شدند. درین بخش، ارائه خلاصه‌ای از این تلاش‌های سه‌گانه به‌منظور تکمیل شدن بحث ضروری به‌نظر می‌رسد.

۱. کوشش کیا افراسیاب چلاوی، در قرن هشتم، که در زمان حکومت سادات مرعشی بر طبرستان صورت گرفت، ولی از موفقیت قابل توجهی برخوردار نشده و در نهایت با شکست مواجه گردید (ظهیرالدین مرعشی،

و قمع نماید، و همانگونه که می‌دانیم، درنهایت با تأکید بر این استراتژی، موفق گردید بساط این نیروها و حکومت‌های محلی را برچیده و اساس حکومتی مرکز و قدرتمند را، برای دوره‌ای طولانی در ایران پس‌ریزی کند. به عبارت دیگر، شاه اسماعیل دارای اهداف برنامه‌ریزی شده و مشخصی بود که به‌ترتیب، در صدد انجام آنها برآمد، به‌خصوص در زمینه تصرف مناطق مختلف کشور ایران، این برنامه را گام به گام پیش می‌برد، به‌گونه‌ای که وی پس از روش نمودن تکلیف شروان، آذربایجان و عراق عجم، در آستانه لشکرکشی به یکی از مهم‌ترین ایالت‌های ایران یعنی ایالت فارس قرار داشت، و بی‌گمان قبل از این سفر در صدد بود که از جانب داشته باشد، شاید از همین جهت است که روملو به‌هنگام توضیح چگونگی تصرف آذربایجان و شروان توسط شاه اسماعیل، و تصمیم‌گیری در خصوص اولویت هر یک از این مناطق اینگونه می‌نویسد: «روز دیگر خاقان اسکندر شأن فرمود... توجه رایات جلال به صوب شروان مقرر بـه صلاح و صواب است». (روملو: ۱۳۵۷: ۶۱).

امیرحسین کیا چلاوی

امیرحسین کیا چلاوی، از شاخه دوم خاندان کیا افراسیاب چلاوی است که در سال‌های نزدیک به ظهور صفویان و آغاز پادشاهی شاه اسماعیل، در رأس این فرمانروایی قرار

به خوارزم تبعید نمود، ولی بازماندگان این تبعی شدگان در زمان شاهرخ و با اجازه وی، به طبرستان بازگشتند، این در حالی بود که با توجه به تغییرات به وجود آمده، این بازماندگان، نتوانستند موقعیت و نفوذ معنوی اسلاف خود را در منطقه احیاء نمایند (ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۴۷: ۲۳۷؛ شرف‌الدین علی یزدی، ۱۳۳۶: ۴۰۹؛ نظام‌الدین شامی، ۱۹۳۷: ۱۳۲).

۳. سومین و آخرین تلاش این خاندان، به رهبری امیرحسین کیا چلاوی است که همزمان با آغاز قدرت‌یابی صفویان صورت پذیرفت، بنابراین به‌نظر می‌رسد فرصت مناسبی برای ایشان جهت تحقیق اهداف دیرینه‌شان فراهم آمده باشد، ولی این فرصت نیز از بداقبالي آنها با قدرت‌گیری صفویان مصادف گردیده و شکست خورد (میرحسین کیا بن میر علی از نسل افراسیاب چلاوی در اواخر ترکمان طغیان کرد... به اقبح وجهی فانی و محترق گشته و آن سلسله بدو منقرض شد). (عبدی بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۳۹).

یکی از بداقبالي‌های کیا ییان چلاوی، در آخرین تلاش خود، برای ایجاد یک حکمرانی گسترده‌تر این بود، که شاه اسماعیل صفوی از استراتژی مدبرانه‌ای پیروی می‌کرد، و با تکیه بر آن در صدد بود، زمینه مواجهه با دو دشمن خارجی خود، یعنی حکومت عثمانی و ازبک را فراهم آورد، بدین ترتیب که وی قبل از مواجهه با این قدرت‌ها، در ابتدای امر در پی آن بود که نیروهای مخالف و پراکنده داخلی را قلع

جاگیرلو، کس نزد والده میرزا محمد فرستاد... استدعا نمود که به هر نوع که داند، خاقان اسکندر شأن را که از دریابار به شکار ماهی مشغول باشد به دریا اندازد» (روملو، ۱۳۵۷: ۴۲). در نتیجه، این مسائل موجبات اختلاف میان صفویان و چلاویان را فراهم نمود و همانگونه که مذکور افتاد، با توجه به درک این شرایط بود که پادشاه صفوی، قبل از حرکت به سمت فارس، امیرالیاس ایغوت اغلی را مأمور تسخیر مازندران و تسلیم امیرحسین کیا چلاوی نمود، ولی الیاس بیک در جنگ با امیر چلاوی شکست خورده و کشته شد، «چون از امیر حسین کیا... که به تنها یی حکومت فیروزکوه، و دماوند و خوار و همدان کرده بود، و مخالفت بسیار از او به ظهور آمده بود، و الیاس بیگ یعقوب اغلان را که شاه اسماعیل به حکومت رستمدار فرستاده بود، به قتل آورده بود، و بقیه السیف آق قویونلو نیز بر او جمع شده بودند، شاه اسماعیل در اواخر زمستان در دوازدهم رمضان نهصد و نه، به قصد قلع و قمع او از قم برون آمد و از راه ری به طبرستان لشکرکشی نمود.» (بوداچ قروینی، ۱۳۷۸: ۹۷؛ روملو، ۱۳۵۷: ۵۴۸۱). درواقع، بنابر نتایج حاصل از این سریچی و تمرد بود که شاه اسماعیل با لشکری عظیم به قلمرو کیاییان هجوم برد، «در این سال خاقان اسکندر شأن اراده نمود، انتزاع ملک از اهل بدعت نماید.» (روملو، ۱۳۵۷: ۴۰)

نکته حائز اهمیت اینکه در این مرحله از تلاش‌های خود، چلاویان در منطقه‌ای

گرفته بود، این خاندان موفق شده بودند از نیمه قرن هشتم هجری تا اوایل قرن دهم، قدرت منطقه‌ای قابل توجهی را به پایتختی آمل، و بعدها قلعه استوانوند، در طبرستان تأسیس نمایند.

باتوجه به بررسی‌های صورت گرفته به نظر می‌رسد، در دوره فرمانروایی امیرحسین کیا، گسترۀ قلمرو چلاویان به اوج خود رسیده باشد، زیرا که ایشان در این دوره، بر رستمدار، کجور، دماوند، فیروزکوه، قومس، ورامین و حتی مدتی بر ایالت مهم ری، حکمرانی یافته، و در آغاز حکومت صفوی، روابط مسالمت‌آمیزی با آنها ایجاد نموده و سیادتشان را پذیرفته بودند، «از وقتی که دولت نامتناهی شاهی، زین ظهور بر خنگ فلک دستور نهاده بود، مشارالیه-امیرحسین کیا - ابواب اطاعت گشاده، پیوسته به ارسال قاصد و عرض مقاصد تأیید ایمان عبودیت و تشبیه بنیان عبودت می‌نمود» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۴). ولی ظاهراً این روابط دوستانه دیرزمانی به طول نینجامید و به سبب دلایلی که در پی خواهد آمد، به دشمنی خانمان برانداز برای چلاویان تغییر یافت. از جمله این دلایل اگرچه آق قویونلوها در این زمان به شدت ضعیف شده و به منتهای درجه ناتوانی خود رسیده بودند، ولی با ترفندهای مختلف در صدد برآمدند که مانع گسترشِ رشد و نفوذ صفویان در ایران شوند، از جمله این ترفندها تحریک نیروها و قدرت‌های محلی نظیر چلاویان علیه صفویان، و حتی توپهای قتل شاه اسماعیل بود، «سلطان علی بیک

شرق - غرب و شمال - جنوب، سهل‌تر می‌گردید.

در نهایت با هدف سرکوب چلاویان، به خصوص پس از آنکه ایشان الیاس بیک را به قتل رسانیدند و به ری و ورامین تعرض کردند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱۸)، شاه اسماعیل خود شخصاً به طبرستان لشکرکشی نمود، «اگر به خون او - الیاس بیک - من حسین کیا را نسوزانم، در عوض آنکه دلم را این چنین سوخت، از اولاد شیخ صفی نبوده باشم» (عالی آرای صفوی، ۱۳۶۲: ۹۳).

در این بخش به چگونگی این لشکرکشی و تصرف نهایی طبرستان و بهویژه قلعه‌های سه‌گانه چلاویان، به دست سپاه صفوی می‌پردازیم، به گونه‌ای که تقریباً همه منابع تاریخ‌نگاری این دوره به سبب شرایط اقلیمی منطقه، درمورد سختی و پیچیدگی این لشکرکشی اتفاق نظردارند، «شاه دین پناه رایت بدان صوب افرشت، در آغاز قلعه گلخندان که در تصرف چلاویان بود، فتح شد، و بعد فتح این، قلعه فیروزکوه فتح گشت، و علی کیا ضماندار، والی آن قلعه اطاعت نمود، و بعد از فتح این قلعه سرِ حسین کیا رفتند و آن قلعه نیز حصن حسین بود» (قاضی احمد غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۸).

در خصوص چگونگی تصرف قلعه گلخندان، به عنوان اولین قلعه از قلعه‌های سه‌گانه چلاویان، مطالب مندرج در عالم آرای صفوی، قابل توجه می‌باشد، به خصوص که وی از حضور متخصصین نظیر نیروهای نفت‌انداز و آتش‌خانه، در سپاه صفوی سخن می‌گوید، که در فتح قلعه

فعالیت‌های خود را متمرکز کردند، که در عین کوهستانی و صعب‌العبور بودن، دارای قلاع مستحکمی بود، و دسترسی و تصرف این قلعه‌ها به آسانی انجام نمی‌پذیرفت. به نظر می‌رسد این موضوع از نقاط قوت و اعتماد به نفس آنها در درگیری‌های ایشان با صفویان شده است، بر حضانت قلاع و خندق عمیق و باره با ارتفاع آنها، پشت اعتماد باز نهاد» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۵). از سوی دیگر، ایشان، برخلاف تلاش‌های گذشته که مشخصاً در مناطق داخلی طبرستان صورت گرفت، در این مرحله، با تغییر رویکرد خود، در خارج از منطقه طبرستان نیز به فعالیت پرداختند، که از آن جمله باید به منطقه مهم و استراتژیک ری، که محل تلاقی راه‌های ارتباطی ایالت‌های مهم شرقی و غربی و شمالی و جنوبی ایران، به حساب می‌آمد، اشاره نماییم.

به منظور روشن‌تر شدن این موضوع، باید توجه داشته باشیم که، این سکه روی دیگری نیز داشت، و آن توجه صفویان به طبرستان بود، به همین دلیل، همزمان حکومت این منطقه را به الیاس بیک، حاکم ری، که از حکام بر جسته و وفادار و تقریباً تنها حاکم صفوی ملقب به امیرکبیر بود، (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱۸). واگذار نمودند که این خود نشان‌دهنده اهمیت مضاعف طبرستان و ری، برای صفویان است، زیرا که بدین ترتیب، از یکسو، دسترسی به ایالت طبرستان به عنوان دارالمرز برایشان مقدور شده، و از سوی دیگر، کنترل راه استراتژیک

گفت: ما برادرت را می‌کشیم، و جای او را به تو می‌دهیم» (عالمرای صفوی، ۱۳۶۲: ۹۷). درنتیجه مورد تفقد و مرحمت پادشاه صفوی قرار گرفت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۳)، این تفقد تا جایی پیش رفت که، حتی حکومت ساو جبلاغ به وی اعطای گردید (عبدی بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۳؛ تسوی، ۱۳۷۱: ۵۴۸۲؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۵۰).

از دیگر اختلافات داخلی چلاویان، درگیری امیرحسین کیا، با امیرافراسیاب چلاوی، حاکم سمنان، و امیرسهراب کیا چلاوی است که ایشان نیز مانند امیرعلی کیا به شاه اسماعیل پیوسته و مورد مرحمت خاص پادشاه صفوی قرار گرفتند، بدین ترتیب خاطر پادشاه صفوی از جانب منطقهٔ شرقی طبرستان نیز آسوده گردید، چرا که فیروزکوه و سمنان زمینهٔ دسترسی به خراسان را نیز برای چلاویان فراهم می‌نمود.

این شرایط موقعیت چلاویان را به شدت تضعیف نمود و درنهایت، امیرحسین کیا را ناگزیر کرد دست به دامان سایر حکام و امرای محلی طبرستان شود و خواستار کمک آنها به منظور مقابله با صفویان گردید، و در یکی از اقداماتِ خود، طی نامه‌ای به یکی از بزرگان محلی به نام شمس الدین مرعشی از وی به‌سبب اتخاذ رویکردی متفاوت نسبت به کیايان شاکی و گله‌مند گردید «ما و شما همسایه و از یک ولایتیم و هرگز در خدمتکاری تقسیر ننمودیم، و قلعهٔ استوناوند کلید مازندران، بلکه دارالمرز است، اگر لشکر بیگانه این را تسخیر کند عنقریب به ولایت دارالمرز مستولی شده به کارکنان

کارآزموده بودند، «امیرحسین کیا، کیا اشرف، عمومی خود را در قلعه گلخندان گمارده و خود به قلعهٔ فیروزکوه رفته بود. شاه اسماعیل، قلعه را در محاصره گرفت و سفیری نزد کیا اشرف فرستاد، و او را به تسليم فرا خواند، ولی کیا اشرف سفیر را به قتل رسانید، بنابراین کشته شدن ایلچی، چنان موجب خشم شاه اسماعیل و قزلباشان شد، که از جای کنده شدند و با قهر تمام قلعه را تصرف نموده، و مت加وز از پنج هزار از ساکنان مرد و زن قلعه را به قتل رساندند، و قلعه را ویران کردند» (عالمرای صفوی، ۱۳۶۲: ۹۰). پس از تصرف قلعه، که با توجه به موقعیت و استحکام، شاه اسماعیل با کمک گرفتن از نیروهای نفت‌انداز و آتش‌خانه، (عالمرای صفوی، ۱۳۶۲: ۹۲) موفق به گشودن آن گردید، صفویان در صدد برآمدند، قلعهٔ فیروزکوه را نیز متصرف شوند، و با رشادت‌های قاجارها و افسارهای حاضر در لشکر صفوی این قلعه نیز به تصرف ایشان درآمد، البته با توجه به مطالب مندرج در برخی منابع به‌نظر می‌رسد، اختلافات میان اعضای خاندان چلاوی، زمینهٔ تصرف و، درواقع، واگذاری قلعهٔ فیروزکوه به صفویان را فراهم نموده است، از آن جمله، موضع‌گیری امیرعلی کیا ضماندار، برادر امیرحسین، می‌باشد، که به‌سبب اختلاف و درگیری به وجود آمده میان دو برادر، امیرعلی کیا به شاه اسماعیل پیوست؛ شاه به او گفت: «با ما خواهی بود یا می‌روی پیش برادرت، او گفت: ای شهریار عالم، فقیر بند شاهم، شاه به او

تن از ترکمانان را در رستمدار مستقر ساخته بود» (عالیارای صفوی، ۱۳۶۲: ۷۲) ازین‌روی توجه پادشاه صفوی بر تصرف آن مرکز شده، و با توجه به موقعیت ممتاز و مستحکم قلعه و ناتوانی ابتدایی نیروهای صفوی در تصرف آن، به رغم محاصره‌ای چهل و یک روزه، در نهایت خود شخصاً در لشکرکشی متنهی به تصرف آن شرکت نمود (عبدی‌بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۲)، «در بیستم شهر شوال حضرت دین‌پناه از راه هلیل‌رود به عزم تسخیر قلعه استا که حسین کیا و مرادبیک...در آنجا تحصن نموده بودند، توجه فرمود» (خورشاه بن قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۲۵). در خصوص چگونگی سرانجام قلعه گیان استا، در منابع این دوره اشارات زیاد وجود دارد، که به برخی از آنها می‌پردازیم، «شاه دین‌پناه، حسین کیا را گیا صفت عرضه داس قهر فرموده، قلعه استا را با سایر اشیاء به قید تصرف درآورد» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۷). تمامی اهل استا و ارگ شربت مرگ چشیدند» (روملو، ۱۳۵۷: ۱۰۸)، «بر احدی ابقا نکردند، و حسب‌الامر تمام اهل قلعه به وادی عدم روی نهادند» (خواند میر، ۱۳۵۳: ۱۶).

از سوی دیگر با توجه به تعهد شاه اسماعیل به امیر‌حسین مبنی بر حفاظت جان وی، شاه دستور داد او را در قفس محبوس ساخته، و به تلافی قتل امیرالیاس به قتل برساند، با توجه به مطالب مندرج در منابع متعدد این دوره، متوجه می‌شویم که در این نبرد مرادبیک آق‌قویونلو و امیر‌حسین کیا چلاوی هر دو به اسارت صفویان درآمدند، مرادبیک

خود سپارد، عجب از آن عالیجاه که فکر مآل ننموده و متوجه این قضیه نشده و به اهانت و خذلان ما سعی می‌نمایید» (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۶۷). ولی به رغم اینکه میرشمس‌الدین، امیر‌حسین را از صلح و امان مطمئن ساخت، درنهایت تسلیم شاه اسماعیل شده و از تعهد خود نسبت به امیر‌حسین کیا تخطی نمود، و این خیانت‌ها و کارشکنی‌ها شرایط دستیابی صفویان به منطقه طبرستان را تسهیل کرد (یحیی‌عبداللطیف قزوینی، ۱۳۸۵: ۲۵۴) عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۲: ۹۷). به خصوص پس از در اختیار گرفتن قلعه فیروزکوه، صفویان توانستند از طریق هبله‌رود، به قلعه استا یا استوناوند که مهم‌ترین قلایع در اختیار چلاویان بود، و امیر‌حسین و مرادبیک در آنجا پناه گرفته بودند، دسترسی یافته، با قطع آب و مایحتاج مورد نیاز ساکنان قلعه، زمینه تسلیم آنها را فراهم آورند (عبدی‌بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۳؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۷-۲۲۸). «این قلعه استا را آب نبود، و رودخانه را پهلوی قلعه جاری ساخته بودند، و آب بری داشتند... رودخانه را تمامی از آنجا به جای دیگر انداخت» (بوداق قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۳).

در حقیقت، قلعه استوناوند در رستمدار، که از آن با عنوان ماران نیز نام برده شده (عالیارای صفوی، ۱۳۶۲: ۹۷) کلید فتح مازندران به حساب می‌آمد، به همین دلیل همواره مورد توجه حکومت‌های متعدد این منطقه قرار داشت، در این زمان به عنوان مرکز حکومت و محل اصلی تجمع نیروهای چلاوی و آق‌قویونلو بود «چلاوی دو هزار

در واقع، سرکوب نهایی چلاویان در بهار و یا تابستان سال ۹۱۰ رخ داده است.

نکته قابل تأمل دیگر، اهمیت این موضوع برای مورخان دوره صفوی می‌باشد، زیرا که بسیاری از ایشان از آن با عنایین غزا و جهاد یاد کرده، و گونه‌ای تقدس برای آن قائل شده‌اند، صاحب تکملة الاخبار، از حاضرین در این لشکرکشی با عنوان "غازیان دشمن‌شکار" و "غازیان ظفرشکار"، نام می‌برد، (عبدی‌بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲) و نویسنده لب‌التواریخ به آنها عنوان "غازیان عظام" داده است (یحیی عبداللطیف قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۵۴) مؤلف فتوحات شاهی، ایشان را غزات لشکر اسلام می‌نامد و می‌نویسد، «غزات لشکر اسلام تیغ انتقام از نیام اهتمام کشیده اعداء را سر بریده...» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱۸) و در همین خصوص می‌افزاید: «فتحی روی داد که مگر عارفان معارف دین را از عروج بر آسمان مجاهده چنان فتحی روی نماید، و ابواب دولت به نوعی بر روی کار گشاد که مگر واقفان موافق یقین را از صعود بر افلاک مشاهده چنان دولتی چهره گشاید» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۳۰).

همانگونه که ذکر شد شاه اسماعیل در سرکوب شورش چلاویان هیچ اغماضی از خود نشان نداد، در نتیجه پس از قلع و قمع این طغيان، پادشاه صفوی با ناآرامی‌های کم‌مایه‌تری در داخل کشور مواجه شده، بنابراین با ایجاد آرامشی نسبی، فرست پرداختن به سایر اهداف و برنامه‌های خود را پیدا کرده و به خصوص به مسئله دو قدرت شرق و غرب، یعنی ازبکان و عثمانی‌ها عطف توجه نمود.

در همان ابتدای امر به قتل رسیده، بدن وی را سوزانده و قزلباشان گوشت وی را خوردند، ولی امیرحسین در قفسی زندانی و به اصفهان منتقل شد که در نهایت در آنجا خودکشی نمود،

شاها ز بهر فتح تو آمد عروس نص
تو یوسفی و قصه تو احسن القصص
وارستگان مهر تو فی الماء کالسمماک
دلبستگان کین تو کالطیر فی القفص
(امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۹)

البته برخی منابع اشاره کرده‌اند که وی نیز، همزمان با مرادیک، به دستور شاه اسماعیل، به قتل رسیده است (ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۴۷: ۱۷۶؛ یحیی عبداللطیف قزوینی، ۱۳۸۶: ۳۹۸). آنچه که در این میان قابل تأمل می‌باشد، ابهام در مورد تاریخ این لشکرکشی است، زیرا که منابع، اوخر زمستان سال نهصدونه هجری تاریخ لشکرکشی شاه اسماعیل به طبرستان ذکر کرده‌اند، (بوداق منشی قزوینی، ۹۷: ۱۳۷۸) خورشاد بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۲۴؛ عبدی‌بیک شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۲، امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱۹)، ولی با عنایت به اطلاعات مندرج در فتوحات شاهی، محاصره قلعه استا در فصل گرما رخ داده در حدود چهل و یک روز به طول انجامیده، و در حین محاصره به سبب گرمی هوای منطقه، بیماری در میان سپاه صفوی شایع گردیده است، «حرارت آن دره مکدره بر همه کس مستولی گشت و کثرت عفونت و مگس از حد درگذشت» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۲۸-۲۲۷). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که وضعیت اقلیمی و جغرافیایی منطقه طبرستان سبب طولانی شدن این لشکرکشی گردیده، و

بحث و نتیجه‌گیری

برافتادن آق‌قویونلوها و رواج ناآرامی و بی‌ثباتی در عرصه سرزمین ایران، در سال‌های آغازین قرن دهم هجری، زمینه تحولات وسیعی را از جانب گروه‌های مختلف مدعی میراث ایشان فراهم آورد. از جمله این تحرکات، شورش چلاویان کیایی در مازندران است که همزمان با قدرت‌گیری صفویان صورت پذیرفت، این شورش در مقایسه با دیگر قیام‌های صورت گرفته عليه صفویان، از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده که سبب تمایز آن گردیده است، از وجوده اصلی تمایز این قیام، اینکه چلاویان نیز به موازات اقدامات صفویان در زمان شاه اسماعیل، سومین تلاش خود در جهت بسط قدرت خویش را آغاز نمودند که در این مقطع با عطف توجه به مناطق خارج از حوزه حکومتی خویش، نشانه‌های برنامه فرامنطقه‌ای خود را بروز داده و تلاش نمودند موقعیت خود را از یک جایگاه محلی و منطقه‌ای به وضعیتی ملی ارتقا دهنده. در همین ارتباط است که امیرحسین کیا، با تدبیری هوشمندانه، به‌منظور عملی نمودن این اهداف در صدد بود که با تصرف ایالت مهم ری، زمینه گسترش قدرت خود در سایر مناطق را فراهم نماید، زیرا در اختیار داشتن این ایالت، یعنی تسلط بر راههای ارتباطی غرب - شرق و شمال - جنوب ایران، و در نتیجه کسب موقعیت تاثیرگذاری بر روند تحولات این عصر. از دیگر وجوده تمایزکننده آن، حمایت علنی باقیمانده آق‌قویونلوها، به سرکردگی مرادبیک، از این شورش و روابط

میان ایشان و چلاویان می‌باشد، که از انگیزه این قدرت‌های محلی به‌منظور ایجاد ناآرامی علیه حکومت صفوی استفاده می‌نمودند. با توجه به این وضعیت است که این تکاپور نسبت به سایر شورش‌های صورت‌گرفته علیه صفویان، برای ایشان از حساسیت بیشتری برخوردار است.

گرچه این کوشش نیز به مثابهٔ دو کوشش دیگر خاندان چلاوی در قرن هشتم، ناکام شد، ولی از آنجایی که نسبت به دیگر شورش‌های صورت گرفته نگرانی و دغدغه خاطر بیشتری را برای صفویان ایجاد نمود، از اهمیت زیادی برخوردار گردید، تا جایی که شاه اسماعیل خود مستقیماً در برخورد با آنها حضور یافته و با شدت عمل بسیار زیادی آن را سرکوب نمود، و در نتیجه آن، چلاویان برای همیشه از تاریخ ایران، خارج شدند.

به نظر می‌رسد اگر کیاییان در این مقطع با آق‌قویونلوها ارتباط نداشتند با آنها متحد نبودند و به‌ویژه آنها را پناه نمی‌دادند، از شدت برخورد شاه اسماعیل با ایشان کاسته می‌شد، زیرا که در این شرایط حساس، آنها به مهم‌ترین دشمن پادشاه صفوی پناه داده بودند، و همین موضوع سبب گردید که شاه اسماعیل به رغم تدارک تصرف ایالت فارس، این سفر را نیمه‌کاره رها کرده، سرکوب این قیام را ترجیح دهد، زیرا موضوع آق‌قویونلوها برای وی آنقدر مهم بود که او سایر برنامه‌های خود را به بعد از مشخص شدن تکلیف آنها موكول نمود. بدین ترتیب، در گیرودار کشمکش‌های پدید آمده در ابتدای قرن دهم هجری، در میان

- روملو، حسن‌بیک (۱۳۵۷). *احسن‌التواریخ*، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک.
- سیوری، راجر (۱۳۸۵). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- سید نصیرالدین مرعشی (۱۳۴۷). *تاریخ گیلان و دیلمستان*. تهران: تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- سید ظهیرالدین مرعشی (۱۳۴۷). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به کوشش برنهاردن، تهران: انتشارات فرهنگ ایران.
- شرف‌الدین علی یزدی (۱۳۳۶). *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شیخ علی گیلانی (۱۳۵۲). *تاریخ مازندران*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۳). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عبدی‌بیک‌شیرازی (۱۳۶۹). *تمکله الاخبار*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: نشر نی.
- عالیم آرای صفوی. به کوشش یادالله شکری، تهران: انتشارات اطلاعات.
- فاروق سومر (۱۳۶۹). *قراقوئین‌لوها*. ترجمه دکتر وهابولی. تهران: مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۱). *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*. ترجمه احسان اشرافی / محمد تقی امامی، تهران: نشر گستره.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۳). *تاریخ جهان‌آرا*. تهران: کتابفروشی حافظ.
- فسایی، حسن بن حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- قاضی احمد تنوی (۱۳۷۱). *تاریخ الفسی*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لاهیجی، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین (۱۳۵۲). *تاریخ خانی*. تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

گروه‌های متعدد مدعی قدرت در ایران، این صفويان بودند که با اتخاذ تدبیر مناسب و هوشمندانه، موفق گردیدند تا اوضاع را به نفع خود سامان داده، با قلع و قمع سایر مدعیان این میراث و از میان برداشتن حکومت‌های محلی به نفع حکومت مرکزی و خاتمه دادن به ناهنجاری‌های ناشی از ملوک الطوایفی، حکومتی مقتصد، منسجم، طولانی‌مدت و یکپارچه را در عرصه جغرافیای سیاسی ایران به وجود آورند.

منابع

- آملی، اولیاء‌الله (۱۳۸۴). *تاریخ رویان*، تصحیح و تحریشه منوچهر ستوده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳). *فتوحات شاهی*، به تصحیح دکتر محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بوداچ منشی قزوینی (۱۳۷۸). *جوهر الاخبار*. تصحیح محسن بهرام نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- پیگلوسکایا و دیگران (۱۳۵۳). *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجری میلادی*. ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- تاریخ ایران دوره صفوی. ترجمه یعقوب آزنده. تهران: انتشارات شفق.
- حقیقت، عبدالرتفیع (۱۳۷۷). *تاریخ جنبش‌های مذهبی*. تهران: انتشارات کوشش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همام‌الحسین (۱۳۵۳). *حییب‌السیر*. تصحیح دبیر سیاقی. تهران: خیام.
- خورشاه بن قباد‌الحسینی (۱۳۷۹). *تاریخی ایلچی نظام‌شاه*. تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیجی هاندها. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رایینو، ه.ل. (۱۳۴۳). *سفرنامه مازندران و استرآباد*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.

- تاور. بیروت.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۸۵). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران دوره صفویه*. تهران: انتشارات سمت.
- والتر، هیتس (۱۳۷۷). *تشکیل دولت ملی در ایران*. ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- یحیی بن عبداللطیف، فزوینی (۱۳۸۶). *لبالت سوریخ*. تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- لسترنج، گی (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- معین، محمد (۱۳۶۳). *فرهنگ معین*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- میرتیمور (۱۳۶۴). *تاریخ خاندان مرعشی مازناران*. تهران: انتشارات اطلاعات.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۸). *سازمان اداری حکومت صفوی*. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- نظام‌الدین، شامي (۱۹۳۷). *ظفرنامه*، به اهتمام فلیکس

بازخوانی و بررسی اسناد تاریخی درباره نقش طایفه بابان در روابط ایران و عثمانی

علی‌رضا علی‌صوفی^{*} / صالح‌امین‌پور^{**}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲۵

چکیده

در میان منابع مکتوب، غیر از کتاب، اسناد هم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. اسناد صورت اولیه هر رویداد تاریخی است که از برداشت‌ها و قضاوت‌های مورخان مصون مانده است. در روابط ایران و عثمانی دوره قاجار، اسناد و مکاتبات اهمیت ویژه‌ای دارند و وفور آن دست محقق را در انتخاب نوع یا انواعی از آن باز می‌گذارد. در طول تاریخ حدود یک صد و پنجاه ساله قاجاریه، مکاتبات فراوانی بین دولتمردان آن سلسله با عثمانی‌ها انجام گرفته است. در سال‌های اخیر بخش‌هایی از این اسناد منتشر شده و انتشار کلیه این اسناد تلاش همه علاوه‌مندان و پژوهشگران این حوزه تاریخی را می‌طلبد. در اینجا برای اولین بار پنج نامه از مجموع نامه‌های موجود در بایگانی نخست‌وزیری ترکیه که به صورت ویژه به امارت بابان و نقش آن طایفه در روابط ایران و عثمانی دوره قاجاریه پرداخته است، منتشر می‌شود. جدا از بررسی و دانستن همه جوانب و عوامل روابط بین دو کشور و آشنایی با لایه‌های این روابط، اهمیت این اسناد در آن است که به حوزه‌ای از جغرافیای انسانی و طبیعی بین عثمانی و قاجاریه می‌پردازد که تاکنون از دید تاریخ‌نویسان مخفی مانده است و تحقیقی هرچند مقدماتی هم، در این‌باره صورت نگرفته است.

کلید واژه: روابط ایران و عثمانی، اسناد، قاجاریه، بابان، محمود‌پاشا، عباس‌میرزا.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام‌نور.

** مریم و دانشجوی دکترای دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول) Seleh. Aminpoor @ gmail.com

مقدمه

«بابان» نام منطقه و طایفه‌ای در سرحدات ایران و عثمانی با مرکزیت سلیمانیه بود که در منابع، ظهور آنان را در تاریخ، از دوره کیانی و تداوم نقش آنها را در آن منطقه در دوره اشکانی و ساسانی ذکر کرده‌اند (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۰۲). جدا از این پیشینه مبهم، آنچه واضح است این است که تا زمان صفویه نامی در اسناد تاریخی از آن طایفه نیست و از آن دوره به بعد است که به عنوان امارت "به به" Babe یا «بابان» در منابع ایران و عثمانی از آنها نام برده شده است (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۲۸۸/۱-۲۷۹).

این طایفه به علت قرار گرفتن در سرحدات ایران و عثمانی اکثر اوقات بانی اختلاف بین دولتين و سبب اختشاش و هرج و مرج می‌شدند (مارکام، ۱۳۸۴: ۳۶). گرچه در طول حدود سه قرن از ظهور صفویه تا سقوط بابان، این قسمت از کردستان تقریباً به طور کامل متعلق به امپراتوری عثمانی بود، اما در پاره‌ای اوقات برای دستیابی به استقلال بیشتر، به ایران تکیه می‌کردند و از طرفی نیز والی بغداد و ایرانیان برای توسعه نفوذ خود در بابان در منازعات خانوادگی امرای بابان مداخله می‌کردند (برون سن، ۱۳۷۸: ۲۴۴). این دخالت‌ها و توجهات در دوره حکومت قاجاریه به اوج خود رسید. از اوآخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم حکمرانان بغداد به شکلی نیمه مستقل اداره امور مربوط به نواحی اطراف و همچووار خود را حل و فصل می‌کردند. پاشاهای بغداد، که معمولاً در منابع از آنان با نام وزیر یاد شده است، به شیوه‌ای

کاملاً پذیرفته شده در تعیین حکام بابان، بصره، و نواحی همچووار دخالت می‌کردند (Mella, 2005: 129). این مورد از زمان نادرشاه اشاره به این صورت پذیرفته شده بود که حکمرانان سلیمانیه و شهرزور به حکم وزیر بغداد، اما با موافقت ایران تعیین شود. بحث بر سر اینکه چه کسی حکمران بابان باشد و کدام ایل تابع عثمانی و کدام تابع ایران باشد همواره باعث ایجاد اختلاف‌هایی بین دو کشور می‌شد (پیرنی، اقبال، ۱۳۸۰: ۷۸۸). دربار عثمانی غالباً از تمایلات حکام بغداد پیروی می‌کرد و چون وضع سیاسی عثمانی به صورتی درآمده بود که پاشاهای در حوزه‌های حکمرانی خود آزادی عمل و استقلال کامل داشتند، دربار عثمانی در اختلافات ایران با پاشای بغداد دخالت می‌کرد (شمیم، ۱۳۷۰: ۱۱۲). آمده ژوبر، فرستاده ناپلئون بنناپارت، به دربار فتحعلی‌شاه نیز به اقدامات وزرای بغداد در مورد گُردها اشاره کرده‌است (ژوبر، ۱۳۴۷: ۶۶).

بررسی وضعیت حکمرانی محمدعلی‌میرزا دولتشاه، محمدحسین‌میرزا، قهرمان‌میرزا، و شرایطی که منجر به عقد عهدنامه‌های ارزروم اول و دوم گشت، بدون توجه به جایگاه بابان‌ها امکان پذیر نیست. اهمیت بابان‌ها در مناسبات ایران و عثمانی و تلاش هر دو کشور برای نفوذ یا کنترل در آن ناحیه، آگاهی امرای بابان از این اوضاع، و شرایط موجود در دربارهای دو کشور باعث شده بود که در دوره فتحعلی‌شاه و محمدشاه، این امارت به کانون توجهات تبدیل شود.

خط و... استفاده شده و نیز نام اشخاص و مکان‌ها و صورت مُهرها، آیات و احادیث مندرج در نامه‌ها توضیح داده شده است. در تعدادی از این اسناد ماه و سال تحریرنامه ذکر شده است و در تعدادی از آنها که فاقد تاریخ است، سعی شده که بر اساس شواهد درون متنی سال تحریرنامه تعیین شود.

همچنین برای بازخوانی صورت و عبارات مندرج در روی مُهرها، از کتاب‌های اسناد و مکاتبات تاریخی ایران- قاجاریه، اثر دکتر محمد رضا نصیری و گزیده اسناد سیاسی روابط ایران و عثمانی دوره قاجاریه، از انتشارات وزارت خارجه استفاده شده است.

بستر تاریخی

پس از مرگ عبدالرحمن پاشا از میان شش پسرش، پسر ارشد او محمود، (حمه- باقی، ۶۹: ۲۰۰۲) به حکومت رسید. در گذشته این توافق بین ایران و عثمانی به صورتی دوطرفه پذیرفته شده بود که پاشای بابان مورد تائید هر دو دولت باشد. بنابراین از طرف سلطان عثمانی فرمان شریف ولايت بابان و کوی و حریر به همراه یک ثوب کرک سمور و یک رأس اسب مزین و آراسته به محمود پاشا مرحوم شد و محمود پاشا در نامه‌ای سراسر مدح و سپاس‌گزاری از این اقدام سلطان تشکر کرد (نصیری، ۱۳۶۶: ۲۰۳). اما پسرعموی محمود پاشا، عبدالله پاشا که از امارت او ناراضی بود به کرمانشاه رفت و از محمدعلی میرزا درخواست یاری نمود. شاهزاده، به عبدالله پاشا کمک کرد که در بابان بر مستند امارت بنشیند. نیروهایی که به کمک

مواد و روش

در بایگانی نخست وزیری ترکیه که حاوی تعداد بسیار زیادی از اسناد مختلف است. در یک جستجوی کامپیوتری برای کلید واژه «پاشا» حدود یکصد و سی و پنج هزار سند قابل دسترسی وجود داشت. در این آرشیو تقسیم‌بندی منظمی از اسناد برآسان فرامین، احکام، خط همایون، نقشه، صورت‌های مالی، میزان مالیات و مواردی از این قبیل وجود دارد.

از دو سه دهه قبل پژوهشگران تاریخ ایران برای آشنایی با این اسناد در بازخوانی مدارک فارسی و ترکی آن تلاش‌های فراوانی انجام داده‌اند اما این تلاش‌ها حداقل در بررسی تاریخ‌های محلی در آغاز راه است. بررسی حوادث مربوط به ایلات، عشاير، مرزها و سرحدات، نقاط جغرافیایی، مذهبی و تاریخی از قبیل اروندرود، عتبات عالیات، زهاب، قطور، از رروم، سلیمانیه، شهرزور و... هنوز صورت نگرفته است.

باتوجه به این ضرورت به بازخوانی اسنادی از امیرنشین بابان و نقش آن امیرنشین در روابط بین ایران و عثمانی پرداخته شد. این اسناد مربوط به رده دوم افراد سیاسی، یعنی امرا و حکام محلی و نامه‌های آنان است که صورتی اولیه از حوادث و رویدادهای دست اول بوده و از رنگ و لعاب انشایی و صورت دوپهلوی کلمات سیاسی به دور مانده است.

واضح است که در بازخوانی اسناد از رسم الخط امروزی استفاده شده و هرجا که لازم بوده است از نشانه‌های ویرایشی و نگارشی از قبیل گیومه، کاما، پرانتز، دو نقطه،

نداشتند (Rich, 1972: 94). در این شرایط اگر حکام ایرانی سیاست جذب او و موقعیت-شناسی دیپلماسی را داشتند، پاشا به راحتی از ترک‌ها می‌برید. سیاستی که گاه از طرف محمدعلی‌میرزا و گاه از طرف عباس‌میرزا اجرا می‌شد.

محمدعلی‌میرزا دولتشاه، پسر فتحعلی‌شاه و حکمران کرمانشاه در طول دوران حکمرانی اش از نظریه «حفظ موازنۀ قدرت در مناطق غربی»، پیروی می‌کرد (پاکروان، ۱۳۷۶: ۲۱۵). او برای ممانعت از قدرت‌گیری بغداد از بابان‌ها و برای جلوگیری از قدرت یافتن امیران بابان از رقبای طایفه‌ای آنها استفاده و در انتخاب و یا عزل حکمرانان بابان مداخله می‌کرد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۲). این نظریه حکومتی اگر به درستی اجرا می‌شد، محمدعلی‌میرزا همیشه می‌توانست دست بالا را داشته باشد به همین‌جهت همیشه تلاش می‌کرد که اندکی از آن کاسته نشود و حتی زمانی که بابان‌ها در کنترل ایران نبودند او سعی می‌کرد با مکاتبه نقش خود را حفظ نماید. در نامۀ او به خورشید‌پاشا، صدراعظم عثمانی که در نوشته شده است، بخش‌هایی از این سیاست بازتاب یافته‌است: «... نقل بابان به هیچ‌وجه مدخلیت به آشوب و انقلاب فی - مایین دولتین نخواهد داشت زیرا که این طایفه نظر به قرب جوار از قدیم‌الایام در عهد هر یک از سلاطین با ایران خلط آمیزش داشته و به هر دو طرف خدمتگزار بوده‌اند...» (نصیری، ۱۳۶۶: ۱۶۵)

در این نامه محمدعلی‌میرزا بر فرمانبرداری گُردها از هر دو طرف تاکید کرده‌است و،

عبدالله‌پاشا از طرف کرمانشاه اعزام شده بودند، در ابتدا شکست خوردند، بنابراین شاهزاده خود عازم سلیمانیه شد و پس از شکست و فراری دادن محمود‌پاشا، عبدالله‌پاشا را به حکومت سلیمانیه گماشت. محمود‌پاشا ناچار به آذربایجان رفت و از عباس‌میرزا درخواست یاری نمود و ولیعهد او را به امارت بابان بازگرداند (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۴۴) و بدین‌صورت زمینه‌های نفوذ و قدرت‌نمایی ایران در بابان تداوم داشت.

جیمز کلودیوس ریچ که در ۱۲۳۵/۱۸۲۰ م مدتی در سلیمانیه بوده و بخش‌های مهمی از سفرنامۀ خود را به توصیف این بخش از تاریخ بابان اختصاص داده است، نکات جالب توجهی از اوضاع داخلی و روابط خارجی بابان در زمان محمود‌پاشا روشن نموده‌است. ریچ نوشه‌است، محمود‌پاشا برایش توضیح داده که مهم‌ترین مشکلش این بود در مرز دو کشور قرار گرفته بود. دو کشوری که ضدیت دائمی با هم داشتند. ایرانی‌ها برای دریافت باج و سرانه از قلمرو بابان دست‌بردار نبودند و عثمانی هم به دلیل اینکه او به ایرانی‌ها باج می‌داد با او سر سازگاری نداشتند (Rich, 1972: 93) این تضاد دائمی و خواسته‌های مکرر دو کشور از وی باعث می‌شد که او نیز سیاست دوگانه خود را ادامه دهد و هر از چندگاهی به یکی از دو دولت ایران و عثمانی تکیه کند. نکته جالب اینکه ریچ آورده‌است: محمود‌پاشا از لحظ آینی به ترکان نزدیک بود، اما به راحتی تحت نفوذشان قرار نمی‌گرفت. بیشتر مردمان بابان هم عثمانی را دوست نداشته و به آنان باور

خواست تا وی را در این راه یاری نمایند. آنان مدت نه ماه در سلیمانیه بودند و در برآوردن خواست‌های محمودپاشا آنچه که توانستند انجام دادند (برجیس، ۱۳۸۴: ۱۵). این شرایط برای محمودپاشا به صورتی دلخواه در جریان بود تا اینکه برادر او سلیمان‌بگ به تحریک عده‌ای بر ضد پاشا سورید و به بغداد نزد داوودیگ رفت. داوودیگ ضمن دادن لقب پاشایی به او، لشکری در اختیارش نهاد تا به سلیمانیه حمله‌ور شود. محمودپاشا که توان مقاومت نداشت به ایران فراری شد، عیال و اولادش را در کرمانشاه سکونت داد و خود به بانه رفته (توکلی، ۱۳۵۴: ۱۶۷) و از آنجا به خدمت و لیعهد در آذربایجان رسید. نکته حیرت‌انگیز اینکه، ایرانی‌ها هیچ وقت دست از سر پاشایی که حتی بدون موافقت آنها روی کار آمده بود برنمی‌داشتند. این‌зорث انگلیسی هنگامی که به حضور سلیمان‌پاشا رفته بود، در کنار پاشای بابان هیئتی ایرانی را دیده بود که در دست راست پاشا جای داده شده بودند (ادمندز، ۱۳۸۲: ۶۹). این سیاست حمایت از هر دو رقیب به کرات ادامه داشت. کمی بعد از طرف فتحعلی‌شاه خسروخان، حاکم اردلان، مأمور شد تا محمودپاشا را در بازیابی امارتش یاری نماید، «خسرو خان نیز با لشکری زیاد حرکت کرده و به خاک شهرزور نزول کرد، به تاراج مملکت بابان فرمان داد، سلیمان‌پاشا فرار و مملکت بابان را تخلیه کرد» (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۰۰). روابط محمودپاشا با ایران در این دوره به مرحله‌ای رسید که عباس‌میرزا، فرزندش قهرمان میرزا را به سلیمانیه فرستاد تا دختر محمودپاشا - حلیمه خاتون - را خطبه

بنابراین، می‌توان نوعی نافرمانی آنان را از هر دو طرف تشخیص داد. در همین سال میرزا شفیع مازندرانی نیز در نامه‌ای خطاب به خورشیدپاشا بر اتحاد دولتین و مفاسد سرحدنشینان اشاره کرده است (نصیری، ۱۳۶۵: ۱۶۵). نه مکاتبات، نه سیاست نظامی و نه حمایت‌های اولیه ایران از محمودپاشا نتوانست او را در وابستگی به ایران پای‌بند نماید. او که از سیاست فریبکارانه محمدعلی‌میرزا اطلاع داشت از ایران برید و به عثمانی پیوست. محمودپاشا برای ریچ توضیح داده بود که زمانی که والی بغداد می‌خواهد میرهای کردستان را بفریبد، شاهزاده کرمانشاه هم می‌خواهد والی بغداد را فریب دهد و همه با هم قصد دارند بباب‌عالی را بفریبند، در این صورت حتی اگر دلخواه هم نباشد مجبورم طرف ترکیه را بگیرم و در جواب آنها هم تلاش کرده‌ام این را نشان دهم (Rich, 1972: 93)

پس از وفات محمدعلی‌میرزا، پسر و جانشین او محمدحسین‌میرزا هم، همین سیاست را ادامه داد و محمودپاشا را برای فتح بغداد ترغیب نمود و قول داد که مایحتاج او را فراهم نماید. محمودپاشا بعد از فتح بغداد، اسعدپاشا وزیر را کشته و داوودیگ گرجی را به جانشینی او انتخاب نمود. محمودپاشا مدتی بدون رقیب به کار حکمرانی پرداخت. در این دوران که با توجه به ناآرامی‌های دائمی در بابان مدت زمانی طولانی به نظر می‌رسد، محمودپاشا این اندازه فرصت یافت تا به فکر ترمیم و تشکیل نیروی نظامی بیفتند و حتی به همین منظور از برادران برجیس

واقعیت آن بود که دیگر محمودپاشا برای ایران آن نیروی مورد اعتماد و مطمئن نبود. نامه‌های محمودپاشا به سلطان عثمانی نشان دهنده بینش صحیح ایرانی از تغییر رویکرد محمود است (سنند شماره ۵).

اختلاف بین محمودپاشا و سلیمانپاشا از جمله مسائلی بود که ایران تلاش می‌کرد برای حل آن راهی بیابد، به همین جهت مکاتبات مختلفی از طرف ایران برای رفع این مشکل انجام شد (اسناد شماره ۲۰۳) اما به نتیجه دلخواه نرسید و حمایت‌های ایران و عثمانی از رقبای بابان ادامه داشت. قائم مقام فراهانی در نامه‌ای به آصف‌الدوله نوشت: «سلیمان بیگ که از سلیمانیه فرار نمود در زهاب جا دادیم، خودش با پرسش این روزها وارد می‌شوند و انشا الله امر او و محمودپاشا طوری که صلاح دولت قاهره باشد قرار خواهد گرفت و زحمت‌های نواب مستطاب والا درین جمع ضدین که روس و عثمانلو بالمثل هردو راضی و شاکر باشند و محمود و سلیمانی و میررواندز و وزیر بغداد هر چهار با اختلاف آرا به امیدواری راه بروند البته بر رای عالی مخفی نمی‌ماند» (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

کمک ایرانی‌ها، سرپیچی محمودپاشا و روی‌گردانی او و ایران از هم‌دیگر، اختلافات بین حکام بابان و تلاش حکام و شاهزادگان ایرانی برای کنترل آن ناحیه در طول این دوران باعث شده بود که این منطقه در زمینه روابط بین ایران و عثمانی اهمیت ویژه‌ای پیدا کند. این اهمیت را می‌توان در مکاتبات آن دوره بازیابی نمود. مکاتباتی که برای

فرماید (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۴۸) و همچنین در موردی استثنایی محمودپاشا تعهد کرد که در جنگ ایران و روسیه سواران بابان را به کمک ایران بفرستد (Taher, 2002: 48); دو موردی که هیچ وقت به نتیجه نرسیدند. جابه‌جایی‌های امیران ببابان در سلیمانیه به تحریک و پشت‌گرمی کرمانشاه، بغداد و تبریز در این دوران به کرات رخ می‌داد و در مدت چهار سال، شش بار محمود و سلیمان جایشان را عوض کردند و هر بار ایران از یکی از دو طرف حمایت می‌کرد. مسئله‌ای که محمودپاشا خود از آن می‌ترسید و یکبار در دیدار با ریچ، این دل‌نگرانی را بروز داده بود (Rich, 1972: 110).

خواسته محمودپاشا در استانبول پذیرفته شد و سلطان لشکری را برای بازیابی حکمرانی در اختیارش نهاد. بنا به گفته مؤلف سیر الکراد، محمودپاشا هنگامی که از طرف باب عالی برای دستیابی به امارت بابان اعزام شده بود، قبل از رسیدن به سلیمانیه، نامه‌ای به رستم ببابانی - پدر مؤلف سیر الکراد - نوشت و اذعان می‌دارد که «الحال من از دربار دولت عثمانی برگشته‌ام و سپاه ایشان همراه من است. به حسب ظاهر با اینها اتفاق دارم و لیکن تو می‌دانی و خدا می‌داند که من از خدمتگزاران دولت ایرانم و همی خواهم به طور نیک خویش را از چنگ ایشان برهانم و کماکان مملکت ببابان را به تصرف ایران گذارم» (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۵۴).

چه این گفته صحت داشته باشد چه مؤلف برای خوشایند قاجارها، که تاریخش را در دربار آنها نوشته بود، از خود ساخته باشد؛

نسبت به ایران و عثمانی تشخیص داد.

اسناد مورد بررسی در اینجا رونویس و اصل نامه‌های مورد اشاره آورده شده و توضیحات لازم در ابتدای متن یا در پایان آن آمده است:
سنده شماره ۱: نامه محمدعلی میرزا دولتشاه به سلیمان‌پاشا بابان

این نامه درخواست از سلیمان‌پاشا امیر بابان و رقیب و برادر محمودپاشا، برای حضور در کرمانشاه، در زمان اقامت عباس میرزا در آن شهر است. نوشتمن چنین نامه‌ای نشان می‌دهد که محمدعلی میرزا دولتشاه حاکم کرمانشاه و به‌تیغ آن دولتمردان ایرانی در آن دوره خاص و بنابراین قبل از آن، بابان را بخشی از سرزمین ایران و یا به صورت ضمنی منطقه‌ای تحت اختیار و سیطره ایران می‌دانستند. با بررسی این سنده می‌توان چنین پنداشت که در بعضی دوره‌های تاریخی، بابان بخشی از سرزمین ایران حساب شده و حکومت ایران در آن ناحیه فعال‌مایش بوده است. این سنده برای اثبات تبعیت بابان از ایران و نفوذ ایران در امر امارت آن امیرنشین آمده است.

مهر: ز فتح علی چو خورشید متجلی مه برج
شاهی محمد علی

عالیجاه رفیع جایگاه، جلالت و نبالت همراه،
محدت و نحدت اکتساه، چاکر و ارادت آگاه،
امیرالامرالعظم سلیمان‌پاشا بداند که در مواد بعضی مذاکرات اقدم برین، از قادریک پیغاماً عرض کرده بودند و الآن نیز مجددًا جوابی را معروض داشته‌بودند. نظر بر این که وجود خود آن دولتخواه در پیشگاه حضرت اشرف عباس میرزا ضرور است و بی‌حضور آن

بازخوانی آن و تبدیل به منبع بالفعل تاریخی تلاش‌های فراوانی صورت گرفته است و این تلاش‌ها تا زمانی که حتی یک سند دست نخورده باقی مانده باشد ادامه خواهد داشت. در این مقاله پنج سند از نقش طایفه بابان و خصوصاً محمودپاشا در روابط ایران و عثمانی آورده شده است.

این اسناد که دربرگیرنده نامه‌های بین اشخاص است، همگی متعلق به دوره زمانی بین سال‌های ۱۲۳۵ تا ۱۲۳۷ق، یعنی فقط دو سال قبل از انعقاد عهدنامه ارزروم اول است، و به‌شکل ویژه‌ای چهار صورت از روابط ایران با گردها در مقابل عثمانی را بازگو نموده‌اند؛

صورت اول: ایران، بابان را به عنوان بخشی از سرزمین خود به حساب آورده است (نامه اول).
صورت دوم: امیران ببابان در دو حالت متفاوت، هم در قلمرو خود دچار اختلافات داخلی شده‌اند و هم به نسبت دوره اول در اطاعت و فرمانبرداری از ایران مردد شده و به سستی گراییده‌اند (نامه دوم).

صورت سوم: ایران که مناقشات داخلی ببابان را به ضرر خود می‌دانسته، سعی کرده است که این اختلافات را به نفع خود حل نماید (نامه سوم و چهارم).

صورت چهارم: ببابان‌ها سر از اطاعت ایران بر تاخته و ضمن اعلام اطاعت کامل از سلطان عثمانی به بخش‌هایی از ایران حمله کرده و آن نواحی را تصرف نموده‌اند (نامه پنجم).
این صورت‌های چهار گانه به صورت آشکار در نامه‌ها آمده، و درنتیجه می‌توان سیر تدریجی تغییرات و تحولات ببابان‌ها را

محمودپاشا جلوگیری کنند. محمدعلی میرزا برای این منظور سابقه کمکهای ایران به بابان را ذکر کرده و از بزرگان آن طایفه خواسته است که محمودپاشا را به راه راست برگردانند. این نامه بازتاب آغازین روزهای نافرمانی محمودپاشا بابان از ایران و تجسم صورت دوم از صورت‌های چهارگانه روابط بابان‌ها با ایران و عثمانی است.

سند شماره ۲: نامه محمدعلی میرزا به بزرگان بابان

مهر: چو خورشید ز فتح علی متجلی مه برج
شاهی محمدعلی^۱
حکم والا شد که عالیجاهان، رفیع جایگاهان،
اخلاص و صداقت همراهان، اکابر و ریش-
سفیدان و رؤسای طایفه بابان، به مزید انفاق
به قید احتمال والا سرافراز بود بدانند که:
درین اوان که نواب مستطاب والا، با شوکت
و شأن شایان از دربار خلافت‌دار شاهنشاهی
وارد دارالدوله کرمانشاهان گردید، به درجه
ظهور رسید که در حین غیبت موکب اشرف،
عالیجاه رفیع جایگاه، میرمیران عظام
محمودپاشا را در خدمتگزاری سرکار والا
تردیدی به خاطر راه یافته، بر آن عالیجاهان
کالشمس فی وسط السماء این معنی ظاهر و
جلوه‌نما است که هر وقت از اوقات که به
جهت مشارالیه ضرورتی رخ می‌داد به محض
اظهار از جانب مشارالیه جمعیتی می‌فرستادیم
و مهمات او را بر وفق خاطرخواه صورت
انجام و اختتام می‌دادیم. بالجمله درین مدت
ده پانزده سال و سال گذشته همیشه رومی
می‌خواستند آن مملکت را از ید تصرف او
بیرون آورده دست تصرف در مال و عرض و

دولتخواه قرارداد آن صورت ندارد باید در ورود حکم، محکم به چاپاری و استعمال تمام از آنجا عزیمت (یک کلمه خوانده نشد) تراک حضور را حرکت و بهزادی هرچه تمام‌تر راهی و روانه شهر گشته که در زمان حضور آنچه اقتضای طریقه صلاح است قرار امر را گزارده (یک کلمه خوانده نشد) به زودی مرخص و مراجعت نمایند. حسب- المقرر عمل نموده و یک ساعت اقلأً (به قید احتمال) شرفیاب حضور پرشور والا گشته، تخلف را جایز ندانسته و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر شعبان معظم (بایگانی نخست وزیری ترکیه E-36953 / 796-)

سال نوشتن نامه در درون متن نیامده است اما از آنجایی که موضوع نامه سفر عباس‌میرزا به کرمانشاه و فرمان به سلیمان‌پاشا برای حضور در رکاب اوست، و سفر عباس‌میرزا به کرمانشاه در سال ۱۲۳۵ق رخ داده است بنابراین نامه متعلق به آن تاریخ است.

موضوع نامه شماره دو، تغییر رویکرد امیران بابان و عدم تابعیت آنان از ایران است. گرچه هنوز نشانه‌ای از اطاعت این امیران از عثمانی دیده نمی‌شود، اما نگرانی حکام ایرانی را از این تغییر رویکرد به راحتی می‌توان تشخیص داد. تفاوت زمانی این نامه با نامه قبلی بسیار کم است؛ چرا که در نامه اول از سلیمان‌پاشا خواسته شده که در زمان حضور عباس‌میرزا در کرمانشاه حاضر شود و در نامه دوم که عنوان حکم حکومتی دارد، از اینکه محمودپاشا به کرمانشاه نرفته، عصبانی است و از بزرگان و اعیان بابان می‌خواهد که در همین ابتدای امر از حرکات نسنجیده

صدق، جاده خدمتگزاری سرکار والا را پیموده باشد. هرگاه از حکم محکم تخلف و انحراف ورزد آنچه در مشیت الهی گذشته درباره او از قوه به فعل خواهد آمد. نواب ما آنچه از لوازم نصایح مشفقانه بود به آن عالیجاهان مقرر داشتیم. آن عالیجاهان نیز بر طبق خیرخواهی در نصیحت مشارالیه سرموئی فوت و فرو گذاشت نکرده، لازمه موعظه و پند نسبت به او به عمل آورده باشند. درین باب قدغن لازم دانسته در عهد شناسند. تحریراً فی شهر شوال سنه ۱۲۳۵ (بایگانی نخست وزیری ترکیه، HAT-036178-770)

سابقه کمک‌های ایران و حمایت‌هایی که در ادوار گذشته از بابان شده در این حکم بازتاب یافته و حتی از اینکه ایرانی‌ها نگذاشته‌اند که این منطقه به کترل عثمانی درآید از نظر محمدعلی میرزا امتیاز ویژه‌ای به حساب می‌آمده است. نکته جالب حکم آن است که محمدعلی میرزا به ریش‌سفیدان بابان تذکر می‌دهد که شما از نیات اصلی محمودپاشا مطلع نیستید و آنچه که او می‌خواهد امری محال است. اینکه محمودپاشا چه خواسته‌ای داشته و چه موردی را دنبال می‌کرده‌است در لابه‌لای صفحات تاریخ گم شده‌است، مگر اینکه تصور کنیم او به دنبال نوعی استقلال منطقه‌ای بوده است.

سند شماره ۳: نامه قهرمان میرزا به سلیمان پاشا بابان

نامه‌های شماره ۳ و ۴ هر دو از طرف قهرمان میرزا، فرزند عباس میرزا و حکمران

ناموس و جان جماعت بابان دراز کرده ولایت را به دیگری تفویض و واگذار نمایند. نواب ما خاطر عاطر به حمایت گماشتم و کماکان زمام اختیار آن مرزوبوم را به قبضه اقتدار او گذاشتم. آن عالیجاهان چه خود این معنی را مشاهده نموده و چه از آبا و اجداد خود شنوده‌اند که اینگونه مرحمت‌ها و شفقت‌ها که نواب والا درباره مشارالیه و آن عالیجاهان به عمل آورده در هیچ دور از ادوار هیچکدام از سلاطین سلف درباره هیچ‌کس نکرده است. همانا آن عالیجاهان را از صدور حرکت مشارالیه علم و اطلاعی نیست. یقین دانسته باشند که امریست به غایت محال و بیرون از وسعت آباد احتمال، که نواب ما از مملکتی که دو دولت علیه در تصرف آن کارکنان سرکار والا را تمکین داد و عنان اختیار آن را به سر پنجه اقتدار ما نهاده‌اند به آسانی دست برداریم. به جهت اخبار و اطلاع آن عالیجاهان این منشور سراپا نور عز صدور، و عالیجاه رفیع جایگاه مجده و محمدت همراه، اخلاص و صداقت آگاه، عمدۀ الخوانین العظام محمدباقرخان باقی (به قید احتمال) غلام پیشخدمت سرکار شوکتمدار والا را به آن سامان مأمور داشتیم که تا مراجعت او معلوم شود بنای امر مشارالیه به چه خبر خواهد بود. باید آن عالیجاهان بعد از حصول افتخار از مدلول حکم قدر آثار، زبان به نصایح مشارالیه گشوده و به صیقل مواضع زنگ توهمات فاسد (به قید احتمال) را از آینه ضمیر او زدوده نوعی نمایند که مشارالیه این خیال خام را از سر بیرون نموده و موافق سابق به قدم

واقع شد، هرچند روز یکی در آنجا ممکن شد، چون غیر خرابی ولایت و اغتشاش امور سرحد و خسارت ایلات جانین و فساد حال ضعفا و ملھوفین (به قید احتمال) و پریشانی سلسله و خانواده مرحوم عبدالرحمان پاشا حاصلی نداشت و ندارد و آن عالیجاه خود نیز می‌داند و تصدیق قلبی می‌کند که گرفتن جانب کوچک و گذاشتن جانب بزرگ شایسته و لائق نیست، خصوص برای نام بلند بندگان سکندرشان خود نایب‌السلطنه العله العالیه روحی فداء که همیشه بزرگ و کوچک را در جای خود مرعی و منظور داشته و رعایت این را بر آن و اطاعت آن را به این لازم فرموده‌اند. علیهذا به ملاحظه نیکنامی کارگزاران سرکار، خود نواب ما را برای اضباط امر سرحدات و سرانجام مهام آن صفحات و جهه مراعت و آرام عموم ایل و رعیت بابان و بقای دوام دولت سلسله مرحوم عبدالرحمان پاشا تعیین و مأمور فرمودند و اولی چنین دانسته که آن عالیجاه مثل سابق خود را تابع و مطیع و مورد رعایت و حمایت عالیجاه مشارالیه و امور عالیجاه مشارالیه نیز کماکان در حکومت خود مستقل و مستبد بوده این اختلافات از میان برخیزد و خاص و عام آنجا به طریق پیش مطمئن و آسوده بوده امر و نهی او را اطاعت کنند. عالیجاه مشارالیه حاکم و از جانب مرحمت بندگان سلیمان شأن اقدس والا روحی فداء امرست آن عالیجاه و همگی ضیع (به قید احتمال) و شریف آنجا تابع و مطیع بوده با کمال اطمینان و استظهار اطاعت او را بر خود لازم دانسته نزد او برود، از سخن او تجاوز نکند و

آذربایجان، به امیر و بزرگان بابان است. این نامه‌ها نشان می‌دهند که مسئله بابان از موردی منطقه‌ای به مبحثی فرامنطقة‌ای تبدیل شده و جدا از حکمران کرمانشاه، حاکم آذربایجان هم برای حل قضیه پادرمیانی کرده است. در این نامه‌ها در ابتدا، قهرمان میرزا از سلیمان‌پاشا می‌خواهد که تابع محمود پاشا باشد و از عملی که باعث پریشانی ملک و سرزمین و اولاد عبدالرحمان‌پاشا شود بپرهیزد و در نامه بعدی از بزرگان و ریش سفیدان بابان می‌خواهد که از اختلافات بین فرزندان عبدالرحمان‌پاشا جلوگیری کنند. او حتی در اقدامی یک‌جانبه وظایف و اختیارات محمود پاشا و سلیمان‌پاشا را تفکیک و تقسیم نمود تا شاید به این وسیله از اختلافات خانوادگی شان جلوگیری نماید. این دو نامه بازتاب نقش دولتمردان ایران در تعیین امیران بابان و تلاش برای جلوگیری از اختلافاتی است که می‌ترسیدند پایان آن به عثمانی گرایی آنان متنه شود.

مهر: (اثر مهر خوانده نشد اما واضح است که در آن دو بار به نام قهرمان اشاره شده است). حکم والا شد آن که عالیجاه رفیع جایگاه، مجده و مناعت پناه، فخامت و بسالت اکتساه، ارادت آگاه میرمیران عظام سلیمان‌پاشا به الطاف ضمیر منیر والا سرافراز و امیدوار بود بداند که: سوابق خدمات مرحوم عبدالرحمان پاشا در دولت علیه بسیار است و توجه التفات به ملاحظه نسبت به همه اولاد و احفاد او کامل و شامل بود. این اوقات که مخالفت میان آن عالیجاه و عالیجاه میرمیران عظام محمود پاشا برادر بزرگتر آن عالیجاه

حکم نشانه نگرانی دولتمردان ایران از اختلافات داخلی امیران بابان و تلاش برای حل فوری آن است. شاید آنان می‌خواستند با این روش هم از فروپاشی خاندان بابان جلوگیری نمایند و هم با نفوذی که در امیران بابان به دست آورده بودند، به حضور آنان تحت لوای حاکمیت قاجاریه تدوام بخشنند. در نامه، سال تحریر آن نیامده است. چون اختلاف بین سلیمان‌پاشا و محمودپاشا در یک دوره چند ساله ادامه داشت و با توجه به نامه قبلی که متعلق به سال شروع نافرمانی محمودپاشا یعنی ۱۲۳۵ق است و نامه آخر که اظهار ارادت محمودپاشا به سلطان محمود دوم عثمانی در سال ۱۲۳۷ق است، احتمالاً این نامه و نامه بعدی در ۱۲۳۶ یا ۱۲۳۷ق تحریر شده باشد.

سند شماره ۴: نامه قهرمان‌میرزا به بزرگان بابان

مهر: (توضیحات مربوط به مهر و سند قبلی) حکم والا شد آن که عالیان رفیع‌القدر و المکان، صداقت شائن، اعیان و ارکان و ریش‌سفیدان و سرخیلان طوایف بابان به الطاف بی‌پایان خاطر خطیر والا سرافراز بوده بداند: نظر به خدمات مرحوم عبدالرحمن‌پاشا به دولت علیه و التفات خاطر مبارک نواب اقدس اشرف نایب‌السلطنه العله‌العالیه روحی‌فداه که به اولاد مرحوم و عموم عشایر بابان داریم اختلافی را که میان عالیجاهان فخامت ساهان (به قید احتمال) مجده و مناعت انتباها، میر میران عظام محمودپاشا و سلیمان‌پاشا واقع شده پریشانی آن سرحد و آن ولایت و رفاه رعیت و دوام سلسله

خاطر جمع دارد و بندگان اقدس والا روحی فداه محض التفات کامل که به عالیجاه دارند قدغن شدید و رعایت محبت آن عالیجاه به او فرمودند که مثل پیشتر بلکه بهتر و بیشتر با آن عالیجاه رفتار و سلوک کرده آن عالیجاه را برادر و معین خود بداند. او هم چنان‌که مقرر فرموده‌اند معمول خواهد داشت و تخلف نخواهد کرد و اگر آن عالیجاه به ملاحظه تصورات بعيده نزد او نرسود با استظهار و امیدواری کامل روانه حضور نواب ما شود که انشاالله تعالیٰ قرار مدار درستی در دربار گردون اقتدار بندگان اقدس والا روحی‌فداه از برای کار و بار آن عالیجاه خواهم گذشت که به فضل خدا در نهایت خوشی و خوبی بر آن عالیجاه بگذرد و باید این حکم را محض توجه و التفات دارند که زیرا برای آن عالیجاه عین صلح و صواب خواهیم (خواهد) بود. دیگر هرگونه عرضه‌جاتی که دارند به درجه درآورده و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر صفر المظفر سنّه (بدون ذکر سال) (بایگانی نخست وزیری ترکیه سند شماره H - 36815 / 791)

قهرمان میرزا در این حکم از سلیمان‌پاشا خواسته است که رعایت بزرگی و برادری را نموده، و در اطاعت و فرمابندهای از محمودپاشا بکوشد و برای آنکه آسوده خاطر باشد حکم حکومتی قهرمان‌میرزا را به عنوان سند تضمین نزد خود نگه دارد. پیشنهاد جالب توجه قهرمان‌میرزا به سلیمان‌پاشا آن است که در صورتی که سلیمان تمایل ندارد به سلیمانیه برود به آذربایجان نزد او رفته، تا در خصوص آینده‌اش تصمیم‌گیری شود. این

والا را به انتظام آن سرحد مأمور فرمودند مادام که ایشان را به جا و مکان خود نیاورده ساکن نسازد آسایش نخواهد داشت. محض مرحمت به آن عالیشانان مقرر می‌داریم که عبت عبت خود را دربیدر و خانه خراب نسازید و به مرحمت نواب والا امیدوار باشید و در عهده شناسید. تحریراً فی شهر صفر المظفر سنه (سال تحریر نامه نوشته نشده است) (بایگانی نخست وزیری ترکیه ۱- ۳۶۸۱۵ / HAT. 791)

سنده شماره ۵: نامه محمود پاشا بابان به سلطان محمود عثمانی.

این نامه بازتاب آخرین مرحله از روابط بین ایران و عثمانی در خصوص نقش طایفه بابان، و نمایانگر صورت چهارم از صورت‌های چهارگانه این مجموع نامه‌هاست. در این نامه که در ۱۲۳۷ق از طرف محمود پاشا بابان برای سلطان محمود دوم عثمانی نوشته شده، ضمن توضیح اینکه بخش‌هایی از سرزمین ایران از سوی نیروهای بابان تصرف شده‌است، مانند یک امیر یا فرمانده عثمانی به سلطان پیشنهاد می‌کند که برای تصرف ایران نیروهای بیشتری در اختیارش قرار داده شود. این نامه دیدگاه‌های ضد ایرانی و عثمانی‌خواهی یک امیر بابان را در بخشی از تاریخ آن طایفه در صورت‌بندی نقش طایفه در روابط بین ایران و عثمانی بازتاب داده است.

متن نامه: هو

عرضه داشت کمترین غلامان به زوره عض بندگان کثیر الجود و الاحسان منبع البر و الامتنان علی‌الهمم جلی‌الکرم افنندم سلطانم دام مادام ابی لم می‌رساند که عالیجاه اخوی خالد بک که از حضور مسرت موافور حضرت

مرحوم مزبور و آسايش حال آن عالیشان‌ها که همگی مورد التفات و عنایت حضرت نایب‌الخلافه کبری روحی فداه بوده و می‌باشند نواب ما را به جهت انتظام امور آن سرحد مأمور و به ملاحظه این که ترجیح کوچک به بزرگ لایق نام نامی حضرت نایب‌السلطنه‌العظماء نبود، حکومت شهرزور و کوی و حریر^۱ کماکان به عالیجاه رفیع جایگاه، مجده و مناعت پناه میرمیران عظام محمود پاشا محول شد. رقم التفات عالیجاه فخامت پناه سلیمان‌پاشا صادر شد که عالیجاه مشارالیه را حاکم و امیر شهرزور و کوی و حریر و طوایف بابان دانسته امر و نهی او را تابع و مطیع باشند. به آن عالیشانان نیز مقرر فرمودند که همگی او را حاکم بالاستقلال دانسته اطاعت او را لازم دانند. با کمال اطمینان و خاطر جمعی نزد او روند که محض مرحمت آنچه لازم بود در رعایت عالیجاه سلیمان‌پاشا و همه آن عالیشان‌ها به عالیجاه مشارالیه فرمودند و نواب ما نیز قدغن شدید کردیم که با همگی حسن سلوک مسلوک داشته همه را از چنین رفتار خود راضی دارند. می‌باید آن عالیشانان نیز تخلف جایز ندانسته همه‌کس به خاطر جمعی تمام شرفیاب حضور نواب والا شوند که قراری در امر آن سرحد داده شود که انشا الله تعالی مدت‌های مديدة خلل پذیر نشود و همگی به دعاگویی دوام عمر دولت شاهنشاه عالم پناه و نواب نایب‌السلطنه‌العظماء اشتغال ورزند و این مطلب را داشته باشند بعد از آن که نواب

۱: هر سه از شهرهای اقلیم کُردستان عراق.

اورامان^۲ که درین طرف صفحه شهرزورند با چند دهکدهٔ دیگر در آن طرف کوه به حیطه ضبط و تصرف قشون نصرت درآمده (یک کلمه خوانده نشد) اماکن و مساکن ایشان را آتش زده و همگی دهات آن سرحدات عرضه نهبا و غارت نموده و از طرف مریوان قشون جاف^۳ را رخصت ترکتازی و دستاندازی داده، دهات مریوان را تا پنج ساعتی شهر سنه^۴ تاخته و از طرف بانه همچنین لطفعلی‌بیک ولد فتحعلی‌سلطان را با یکدسته قشون به سمت بانه تعیین نموده‌ایم. نیمة دهات این طرف بانه را متصرف شده انشاالله تمامی قصبه بانه ضبط و تصرف خواهند نمود. هرگاه چنان چه با اخ معروض‌الیه امر و مقرر فرموده بودند که رای جهان‌گشای حضرت قدر قدرت سلیمان حشمت سکندر درایت پادشاهی بر تسخیر ایران قرار گرفته به این قشون نصرت نمون دولت ابدمنت عليه عالیه که حالا در سلیمانیه و در بغدادند اکثر به هفت هزار سواره می‌رسند همین قدر دخل و تصرف سرحدات عجم مقدور می‌شود که تا حال کرده‌ایم. اگر رای مبارک پادشاهانه بربین و همت قدر قدرت شاهنشاهانه بر تسخیر ایران مصروف است باید غیر از این قشون نصرت مقرون دولت عليه که در اینجا و بغداد حاضراند بیست سی هزار نفر از عساکر ظفر پیکر که همگی انتخابی و علوفه-خور و دلاور باشند از دولت عليه عالیه بباید

۲. منطقه‌ای وسیع و کُردشین در حدفاصل شهرهای مریوان، پاوه و بخشی از استان کرمانشاه و نیز در برگیرندهٔ نواحی کُردشین عراق.

۳. طایفه‌ای در کرمانشاه و کردستان و نیز گسترده شده در عراق.

۴. نام محلی و بومی شهر سنندج.

ولی‌النعمی رخصت انصراف یافته بود رسید و سرافراز نامچه مطاع واجب للاحتیاج را که از مصدر شوکت و اجلال به سرافرازی این غلام صداقت خصال قلمی و ارسال فرموده بودند رسانید، اوامر علیه و سفارشات بهیه که به اخ معروض‌الیه مقرر و القاء گشته بود قرطه گوش صداقت نیوش بندگی و ارادت غلام جان‌فشنان گردانید و به ظهور الطافات و اشفاعات بسی‌حد و غایات حضرت افندمز هزاران هزار امید و امیدواری بهم رسانید. این که مقرر فرموده بودند غلام صداقت قسم از تاخت و تاز و نهبا و غارت سرحدات عجم تقصیر و کوتاهی ننمایند و در آن مولود غایت سعی و اهتمام به عمل آید، خود سابق بربین مجملی از مفصلی گزارشات تصرفات چند محل و دهات از سرحدات عجم به خدمت مصرف ذی‌شرف حضرت اولیای نعم رقمزد کلک موافقت رقم نموده و او هم یقین مراتب ماجری (کذا) را از روی حقیقت به سمع مبارک حضرت افندمز رسانیده کمال استحضار و آگاهی حاصل فرمودند. تفصیل این اجمال آنکه قشونی نصرت مقرونی که پیشتر جهه ضبط و تخلیه قریتین بیاره و طویله^۱ و طرد و اخراج کسان عجم تعیین نموده بودیم الحمدالله ثم الحمدالله و از میان (به قید احتمال) تأثیر اکسیر انفاس عیسی‌اوی اساس حضرت گردون مرتبت پادشاه جمجه‌عالیم پناه خلدالله ملکه ابدا به علاوه ضبط و تصرف قرتین (کذا) معروضتین و اخراج نمودن کسان عجم چند دهی از دهات محل

۱. هر دو از روستاهای اقلیم کُردستان.

نموده. امرکم مطاع. سنه ۱۲۳۷ مهر: افوض امرالله عبده محمود (بایگانی نخست وزیری افندیز سند شماره ۳۷۱۱۷ / HTA. 803) این نامه حاکی از نافرمانی کامل محمود از ایران و اظهار ارادت و بندگی نسبت به سلطان محمود دوم عثمانی است. گرچه در نامه اسمی از سلطان برده نشده است اما سلطان محمود دوم در فاصله سال‌های ۱۲۲۳ تا ۱۲۵۵ سلطنت می‌کرد (گزیده اسناد سیاسی، ۱: ۸۶۹ / ۱۳۶۹). با در نظر گرفتن مواد مندرج در این نامه می‌توانیم چنین برداشت کنیم که بابان‌ها در روابط بین دو کشور برنامه‌ای ثابت و پایدار نداشته و بسته به شرایط سیاسی و نظامی منطقه‌ای به یکی از دو کشور اتکا می‌کرده‌اند. نکته شایان توجه اینکه فقط در حدود کمتر از ده سال پس از این نامه، محمود پاشا به ایران پناهنده شد و از فتحعلی‌شاه خواست که در بازپس‌گیری امارت او را یاری دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل روابط خارجی هر کشوری نیازمند دانستن همه اطلاعات مربوط به لایه‌ها و جوانب تأثیرگذار بر آن روابط است. واضح است که روابط خارجی جدا از صورت ظاهری، صورتی محترمانه و سری هم دارد که این صورت محترمانه پس از سپری شدن زمانی طولانی از رویداد اصلی بر ملا می‌شود. در حوادث مربوط به دوره قاجاریه، در همان دوره کتاب‌هایی که صورت آشکار رویدادهای روزمره را بازتاب داده‌اند در دسترس عموم قرار می‌گرفت و این منابع

و در کرکوک و زنگاباد^۱ سکونت و اقامت حاصل نماید و از آن قشون منصوبه حضرت افندیز موازی دوازده هزار نفر سواره در معیت غلام تعیین و مأمور فرماید انشا الله الرحمن به توفیقات حضرت باری و به زور بازوی بایزوی شهریاری و میان (به قید احتمال) طالع فرخنده مطالع ولی‌نعمتی سنه و کرمانشاهان در کمال سهولت و آسان به قبضه اقتدار و تصرف غلام اخلاص فرجام می‌آید و اگر قشونی نکبت‌نمونی از طرف شاه باید بحواله‌ی ایران چگونه میسر خواهد شد. قشون دولت علیه در سلیمانیه به اول و آخر دوهزار نفرند و این دوهزار نفر هم جهه محافظت ولایت و دست‌اندازی سرحدات عجم در خور نیستند چه جای این است که سنه و یا جای دیگر تسخیر و تصرف کنیم. انشا الله تعالی آنچه از دست آید از (یک کلمه خوانده نشد) و مهابشات محوله حضرت افندیز به قدر سرمهئی تقصیر و کوتاهی نمی‌نماید و حتی جهت تحصیل رضای افندیز خود را به آتش می‌اندازیم سالم از آتش بیرون آمدن تعلق به لطف و مرحمت خداوند بی‌مثل و مانند است چون بر ذمہ بندگی (یک کلمه خوانده نشد) دید حقیقت مراتب را به خاکپایی داورانه افندیز عرض گردید که به هرچه از مصدر جاه و جلال امر و مقرر می‌فرمایند صاحب امر و فرمان بندگان افندیز است. زیاد بی‌ادبی و گستاخی

۱. شهری در اقلیم کردستان

که حوادث مرزی و سرحدات را در سکوت و خفا و به دور از جنجال‌های عمومی حل نمایند، به نوعی که پیروزی یا شکست در این رویدادها را به مسئله‌ای محلی یا منطقه‌ای تقلیل دهند. در صورت انجام گرفتن چنین اقدامی، پیروزی محلی باعث افزایش توان رزمی و نظامی و نیز گسترش سرزمینی و حوزه نفوذ کشور پیروز می‌شد و در صورت شکست، بازتاب منفی آن در داخل کشور در حد برخوردی ایلیاتی تنزل یافته و شکستی ملی در تقابل با کشوری خارجی به حساب نمی‌آمد.

چون درخصوص روابط ایران و عثمانی در دوره قاجاریه منابع و اسناد فراوانی منتشر شده است و تقریباً اکثر لایه‌های تأثیرگذار این روابط برای محققان آن بخش از تاریخ روشن شده است، این اسناد از آن لحاظ انتخاب و منتشر شده‌اند تا نقش یک طایفه سرحدی در روابط بین دو دولت و نیز تلاش‌های مخفیانه و دور از هیاهو و جنجال سیاسی دولتمردان و حاکمان منطقه‌ای برای ایجاد ثبات و افزایش دامنه اختیارات سیاسی، نظامی بدون استفاده از قوه نظامی روشن شود.

این نامه‌ها در زمان‌هایی نوشته شده‌اند که بین دو کشور حالت صلح مسلح در جریان بود و تنها پس از این اقدامات بود که جنگ‌های بین دو کشور شروع شد و درنهایت عهدنامه ارزروم اول در سال ۱۲۳۹ق بسته شد. با نگاهی اجمالی به این اسناد شاید بتوان بخشی از علل جنگ‌های بین این دو کشور را به بابان‌ها نسبت داد.

بازخوانی و انتشار این اسناد برای محققان

هنوز هم با همان ویژگی‌ها قابل استفاده است. اما آنچه مهم‌تر است صورت مخفی یا محروم‌انه رویدادها یا حوادثی است که برای همه قابل شناسایی و مشخص نبوده است، این صورت که در مکاتبات و فرامین و احکام آمده است، دست کم در آن دوران هم، فقط برای تعداد کمی آشکار می‌شد.

با گذشت زمان و انقراض سلسله‌های قاجاریه و عثمانی، اقدامات و تلاش زیادی برای بازخوانی اسناد مربوطه صورت گرفته است و این اقدامات از طرف دولت ترکیه، که وارث امپراتوری عثمانی است، با جدیت بیشتری دنبال می‌شود.

با ترسیم نموداری فرضی می‌توان سیر این حوادث را از اطاعت کامل محمود از ایران و حمایت فراوان ایران از وی، اختلافات بین امراه بابان و تلاش ایران برای حل این اختلاف به نفع خود، نافرمانی محمود پاشا و اطاعت او از سلطان عثمانی نشان داد.

اسناد منتشر شده برای آشنایی با نقش یک طایفه محلی در روابط بین دو کشور با سابقه طولانی، از آن لحاظ اهمیت دارد که صورت مخفی بخشی از رویدادهای بین دو کشور را روشن نموده که در منابع عمومی کمتر بازتاب داشته است و به دلیل آنکه در گستره‌ای وسیع‌تر، نقش حاکمان محلی و نواحی مرزی را در برهم‌زدن صلح و ایجاد تنش‌های سرحدی به نمایش گذشته است به نسبت منابعی که صرفاً رویدادهای دولت مرکزی و دربار را بررسی کرده‌اند دارای اهمیت متمایزی است. همچنان که می‌دانیم دو کشور در بخشی از تاریخ هم جوار تلاش می‌کردند

- ایران. ترجمه علی قلی اعتمادمقدم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۰). ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی.
- قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). منشات قائم مقام. به کوشش سید بدرالدین یغمایی. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- گزیده استناد سیاسی ایران و عثمانی: دوره قاجاریه (۱۳۶۹). تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مارکام، کلمن (۱۳۸۴). تاریخ ایران در دوره قاجاریه. ترجمه رحیم فرزانه. تهران: نشر فرهنگ ایران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من. تهران: نشر زوار.
- نصیری، محمدرضا (۱۳۶۸). استناد و مکاتبات تاریخی ایران (دوره قاجاریه). تهران: انتشارات کیهان.
- Mella. Jawad(2005). *Kurdistan and the Kurd*. Western Kurdistan Association Publications, London.
- Taher Sadiq(2002). *ABrief History of Kurdistan, IRAQ*. Sulaimani, Asa.
- Rich, Claudius James(1972) .*Residence in Koordistan*. Editor James Duncan and Paternoster Row. .London: Gregg International.

اسناد

- بایگانی نخست وزیری ترکیه، سند شماره HAT. 796 / 36953 - E
- بایگانی نخست وزیری ترکیه، سند شماره HAT.791 / 36815 - H
- بایگانی نخست وزیری ترکیه، سند شماره HAT.791 / 36815 - I
- بایگانی نخست وزیری ترکیه، سند شماره HAT. 770 / 36178 - O
- بایگانی نخست وزیری ترکیه، سند شماره HTA.803 / 37117

تاریخ روابط ایران و عثمانی و نیز محققانی که درباره ایلات و عشایر سرحدی مشغول به کار هستند قابل استفاده بوده و با در کنار هم قراردادن این اسناد با مدارک سنتی، می‌توان بینشی کلی تر و سیع تر نسبت به قضایای بین ایران و عثمانی، در آستانه عهدنامه ارزروم اول، به دست آورد.

منابع

- اردلان، خسرو بیگ بن محمد (۱۳۸۳). *لیزالتواریخ*. بی‌نا، بی‌جا.
- اردلان، مستوره (۲۰۰۵). *تاریخ الکراد*. مصحح جمال احمدی آیین. اربیل: انتشارات آراس.
- ادموندز، سیسیل. جی (۱۳۸۲). *کردها، ترکها، عربها*، ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نشر روزبهان.
- بابانی، عبدالقدیر بن رستم (۱۳۷۷). *سیر الکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان*. به اهتمام محمد رئوف توکلی. تهران: توکلی.
- بدلیسی، شرف خان (۱۳۷۳). *شرف نامه*. تهران: نشر حدیث.
- برجیس، چارلز و ادوارد (۱۳۸۴). *نامه‌های از ایران ۱۸۲۱-۱۸۵۵* م). ترجمه معصومه جمشیدی و حسین اصغری نژاد. تهران: نشر فروزان.
- برون سن، مارتین (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی مردم گرد (آغا، شیخ، دولت)*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: انتشارات پانیذ.
- پاکروان، امینه (۱۳۷۶). *عباس میرزا و فتحعلی شاه*. ترجمه صفیه روحی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- پیرنیا، حسن، اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۱۰). *تاریخ ایران از آغاز تا انراض قاجاریه*. تهران: نشر خیام.
- حدهه باقی، م Hammond (۲۰۰۲). *میرنشینی ئەردەلان-بابان- سوران لە بە لگەنامە قاجارى دا، ھەولىر، ئاراس، چاپى يەكەم*.
- ژوبر، پیر. امده (۱۳۴۷). *مسافرت در ارمنستان و*

الگای مالیات سرانه و صنفی در دوره رضا شاه و پیامدهای آن در ایالت فارس

علی بیگدلی* / حسن قریشی کرین** / رضا معینی روبدالی***

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۵

چکیده

دوره پهلوی اول از نقاط عطف تاریخ معاصر ایران می‌باشد. رضاخان سردار سپه که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، زمینه صعود خود را به مراحل بالای قدرت فراهم نمود، سرانجام در ۱۳۰۴ش و با تشکیل مجلس مؤسسان، به تخت سلطنت جلوس نمود. آخرین سال‌های حکومت قاجاریه مقارن با سلطنت احمدشاه بود که به علت اشغال کشور توسط دول درگیر در جنگ جهانی اول، وضعیت ملک‌الطوایفی برقرار بود و به علت فقدان یک دولت مقتدر مرکزی، مدعیان مختلف در صدد تجزیه مناطق مختلف کشور بودند. در چنین شرایطی، بحران‌های اقتصادی نیز به این هرج و مرج دامن می‌زد. با سرکوب این مدعیان و سرانجام، اضمحلال قاجاریه، رضاخان به سلطنت رسید. دولت رضا شاه از جمله مسائلی که از حکومت پیشین (قاجاریه) به ارث برده بود، مسائل اقتصادی و مالی بود. از جمله مسائل مالی که حکومت جدید، می‌بایست به آن اهتمام ویژه‌ای نشان می‌داد، مباحث مالیاتی بود که از دوره‌های قبل تضییقاتی را بر مردم این سرزمین تحمیل نموده بود. مهم‌ترین مالیات‌هایی که مردم ایران در اعصار گوناگون به دولت مرکزی پرداخت می‌نمودند، مالیات ارضی و مالیات اغنام و احشام بود. در دوره رضا شاه نیز به مانند دوره قاجار، یکی از مهم‌ترین منابع درآمد دولت، مالیات ارضی بود. از جمله مالیات ارضی می‌توان به مالیات سرانه اشاره نمود، که از مناطق مختلف کشور و از هر فرد دریافت می‌شد. در این تحقیق با رویکردی توصیفی و تحلیلی و با بهره‌گیری از اسناد تاریخی و مطبوعات بهدلیل پاسخ به این پرسش اساسی هستیم که با الگای یکی از انواع مالیات ارضی (مالیات سرانه) در دوره پهلوی اول، و توسط مجلس پنجم شورای ملی، رویکرد مأموران مالیاتی در ایالت فارس به عنوان یکی از ایالت‌های پهناور و گسترده نسبت به اخذ مالیات سرانه و صنفی چگونه بود. فرض غالب بر این است که با الگای مالیات فوق، مأموران مالیاتی همچنان به اخذ غیرقانونی این مالیات‌ها از مردم فارس مبادرت می‌نمودند.

کلید واژه: رضا شاه، مالیات سرانه، فارس، قوام‌الملک.

*. استاد دانشگاه شهید بهشتی Ali begdeli@gmail.com

** استادیار دانشگاه پیام نور قم Shqorishi@gmail.com

*** دانشجوی دکترا دانشگاه پیام نور قم (نویسنده مسئول) rezamoeini60@gmail.com

مقدمه

حساب ویژه‌ای روی عایدات آن باز نموده بود، فارس بود. این ایالت که قلمرو جغرافیایی گسترده‌ای را در بر می‌گرفت، برای دولت نوپای پهلوی می‌توانست منبع درآمد مناسبی باشد. با جلوس رضاخان بر تخت سلطنت، نمایندگان مجلس پنجم در صدد برآمدند بعضی از مالیات‌ها را که در گذشته نیز بار سنگینی را بر دوش مردم این سرزمین تحملی نموده بود، لغو نمایند. به عنوان نمونه می‌توان به مالیات سرانه که در زمرة مالیات‌های ارضی قرار می‌گرفت، اشاره نمود. در مقاله حاضر در ابتدا ضمن ارائه توضیحاتی در مورد مالیات ارضی و مالیات سرانه و همچنین معرفی مختصراً از قلمرو ویژه به مالیات سرانه و الغای آن در اوایل سلطنت رضاشاه و پیامدهای حاصل از آن در ایالت فارس می‌پردازیم.

درآمدی بر مفهوم مالیات زراعی

مالیات زراعی که در حقیقت مهم‌ترین و قدیمی‌ترین مالیات ایران است، عبارت است از: «ده یک عایدات خالص اراضی مزروع و مأخذ ده یک هم به مناسبت زکوة که یکی از اصول مسلمه دین اسلام به موجب قوانین اسلامی مقرر است، اتخاذ شده و مالیات مزروعی به نقدی و جنسی تقسیم می‌گردد؛ یعنی بر طبق مقررات، مالیاتی که از دیرباز در این مملکت معمول بوده، از هر ده و قریه‌ای مقداری جنس یعنی گندم و جو در مازندران و استرآباد و خراسان و آذربایجان شلتونک و در بعضی نقاط خیلی جزئی روغن و ابریشم

مالیات از زمین‌های کشاورزی مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع درآمدی حکومت‌های ایرانی از کهن‌ترین ادوار تا گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ایران بوده است. در دوره قاجار نیز، مالیات ارضی همچنان اصلی‌ترین و مهم‌ترین منبع درآمدی حکومت بود. تفاوت عمده در این دوره درخصوص منابع درآمدی حکومت، درآمد حاصل از تعرفه‌های گمرکی بود. تغییر و تحولات اساسی که در عرصه بین المللی رخ داد، تماس ایران با کشورهای خارجی را بیش از پیش افزایش داد که این مسئله منجر به رشد تجارت خارجی شد. در نتیجه این تغییر و تحول، عواید حاصل از گمرکات نیز به طور چشمگیری افزایش یافت و بعد از مالیات ارضی، منظم‌ترین و مهم‌ترین منبع درآمدی حکومت شد. اما به واسطه مشکلاتی که گریبان‌گیر امور گمرکات در این دوره بود (مقررات ناعادلانه گمرک ناشی از قرارداد تجاری پیوسته به معاهده ترکمانچای، نظام اجارة داری گمرکات و ...) درآمد این بخش مهم اقتصادی به طور چشمگیری کاهش یافت. بنابراین مالیات ارضی، همچنان اصلی‌ترین و مهم‌ترین منبع درآمدی حکومت محسوب می‌شد (یعقوبی، ۱۳۸۹: ۲۱۶-۲۱۵).

با جلوس رضاخان بر تخت سلطنت، به‌مانند دوره قاجار، همچنان یکی از منابع درآمد حکومت جدید، درآمدهای مالیاتی بود. با تثبیت قدرت دولت مرکزی، رضاشاه در صدد برآمد، اقتصاد کشور را نیز سر و سامانی دهد. از جمله مناطق کشور که دولت رضاشاه

بزرگ کشور بود و قلمرو جغرافیایی گسترده‌ای را در بر می‌گرفت. همچنین، به سبب موقعیت اقتصادی ویژه‌این ایالت بزرگ، رضاشاه حساب ویژه‌ای روی آن باز کرده بود و عایدات اقتصادی آنجا، به خصوص منابع مالیاتی آن از درآمدهای اصلی دولت رضاشاه محسوب می‌گردید. از جمله درآمدهای منبع فوق می‌توان به مالیاتی ارضی اشاره نمود. مالیات سرانه یکی از انواع مالیات‌های ارضی بود که از هر سر (نفر) در قراء و قصبات گرفته می‌شد. آنچنان که دبیرالملک اشاره دارد، این مالیات عمومیت نداشت و در همه نقاط کشور به یک نحو دریافت نمی‌گردید. مبلغ آن نیز از دو ریال تا یک تومان و به صورت نقدی بود. از زمان مشروطیت به بعد هم در آن تغییری ایجاد نشده بود و تا عصری که وی در آن می‌زیست (۱۳۰۳ش) به همان نحو سابق از افراد اخذ می‌گردید. (همان، ص ۲۴).

در دوره قاجار اخذ مالیات سرانه به‌ازای هر مرد ۴ قران و به‌ازای هر زن و کودک ۲/۲۵ قران معمول بود (کوزنتسوا، ۱۳۵۸: ۱۱۳؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۳۲).

الگای مالیات سرانه و صنفی در دوره رضاشاه و پیامدهای آن در فارس
هم‌زمان با اولین سال به تخت نشستن رضاشاه پهلوی، بهمناسبت الگای مالیات‌های صنفی و سرانه تمامی شهرهای ایران و از جمله ایالت فارس، اعلانی از طرف حکومت پهلوی صادر شد. این اعلان نسبتاً عریض و طویل دیوانی و حکومتی، در زمرة یک سیاهه

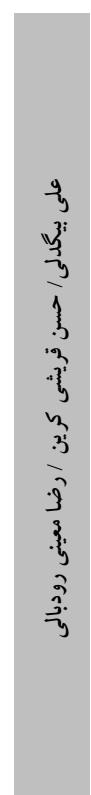
و خرما و گوشت از بابت ده یک همین اجناس دریافت می‌شود و مقداری نقدی یعنی پول رایج از بابت ده یک صیفی، به عبارت دیگر از سایر محصولات غیر از جو و گندم مزروعی نیز دریافت می‌گردد.» (دبیرالملک، ۱۳۰۳: ۱۷).

در مالیات فوق (مالیات ارضی) در زمرة مالیات‌های مستقیم می‌باشد. مالیات مستقیم به چهار مالیات زیر تقسیم‌بندی می‌گردد: «مالیات ارضی، اصناف، خالصجات و مالیات سربازی یا خانواری» (همان: ۱۶-۱۷) و مالیات ارضی هم به عنایین ذیل تقسیم می‌شود:

۱. مالیات مزروعی، ۲. مالیات طواحين، ۳. مراع و مواشی، ۴. سرانه، ۵. ایلات، ۶. مراتع، ۷. مستغلات، ۸. بیوت‌النحل، ۹. جنگل‌ها، ۱۰. عوارض معارفی» (دبیرالملک، ۱۳۰۳: ۱۶-۱۷).

شمه‌ای در مورد موقعیت جغرافیایی فارس در عصر پهلوی اول

براساس اولین قانون تقسیمات کشوری که در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۱۶ش به تصویب رسید، ایران به شش استان و پنجاه شهرستان تقسیم شد. استان فارس امروزی در این تقسیم بندی ششگانه، جزو استان جنوب و مشتمل بر شهرستان‌های: آباده، استهبانات، جهرم، لنگه و لارستان، شیراز، بوشهر، بهبهان، فسا و هر کدام از شهرستانهای فوق نیز به بخش‌های مختلفی تقسیم بندی می‌گردید (برای اطلاعات بیشتر: نک: مجیدی، ۱۳۹۰: ۲۹۶). همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، ایالت فارس در دوره رضاشاه به‌مانند دوره قاجار یکی از ایالت‌های



رسانه‌ای بود که بر طبق قوانین مصوب (۲۰ آذر ۱۳۰۵ش)، مصوب مجلس شورای ملی به ریاست محمد تدین تدوین یافته تا بدین‌وسیله کلیه مالیات‌های صنفی که در شهرها و قصبات و قراءه دریافت می‌شد و من جمله ۲۶۷ فقره ذیل لغو می‌شوند و از ابتدای سال ۱۳۰۶ از بابت مالات جاری و بقایا وجهی مطالبه نخواهد شد.

۲- به موجب ماده ۲ قانون ۲۰ آذر ۱۳۰۵ وزارت مالیه و ادارات تابعه آن مالیات سرشماری (سرانه) را که از اشخاص گرفته می‌شود و الغای آن [را] موكول به اجرای قانون ممیزی املاک مصوبه ۲۰ دی ماه ۱۳۰۴ گردیده بود، از ابتدای سنه ۱۳۰۶ش موقوفالمطالبه گذارده و از دفاتر دولتی حذف خواهد نمود.

۳- مقررات بند اول فوق راجع به عدم مطالبه بقایای مالیات صنفی شامل مالیات سرانه نمی‌شود و بقایای مالیات مزبور تا آخر سال ۱۳۰۵ حسبالمعمول مطالبه و دریافت خواهد شد.

ریاست کل مالیه: ا.س. میلسپو- وزارت مالیه:
فیروز

برای اطلاع عموم، ماده یک قسمت خ مالیات‌های الغا شده از فصل ششم نظامنامه عایدات داخلی فوق درج گردید. کفیل کل مالیه ایالتی فارس و بنادر جنوب، مصطفی قلی خان (طبع مصطفوی شیراز/ ۱۳۰۳) (به نقل از روستایی، همان: ۸۳).

الغای مالیات سرانه و صنفی در کشور در ابتدای موجب امیدواری رعایا و اصناف ایرانی شد؛ اما این امیدواری چندان به طول نینجامید. زیرا همچنان این مالیات در نقاط مختلف کشور و از جمله ایالت فارس توسط مأموران و عمل رضاشاہ از مردم اخذ می‌گردید و

منشأ اصلی این سند تاریخی و این اعلان اداری- حکومتی، مصطفی خان کفیل مالیه ایالتی فارس و بنادر جنوب بوده است که برای آگاهی صنوف و پوشش خبری حوزه حکومتی خود، به صدور آن مبادرت ورزیده است. این اعلان در مطبعه (چاپخانه) مصطفوی شیراز (تأسیس ۱۳۰۳ش) به چاپ رسیده است و اهمیت صنفی و سندشناسی آن نزد مورخان و پژوهشگران استنادی نسبت به بحث‌های مالیاتی و مالیات‌گیری و تاریخ ممیزی در ایران از جایگاه رفیعی برخوردار خواهد بود. (روستایی، همان: ۸۳). متن سند به شرح ذیل است:

«نشان تاج شیر و خورشید»

اعلان

الغای مالیات‌های صنفی و مالیات سرشماری ۱- بر طبق قانون مصوب ۲۰ آذر ۱۳۰۵ش

حسب‌الارت، منصب کلانتری و بیگلریگی شیراز را به خود اختصاص دادند و بعدها ایالت خمسه، بهارلو و حکومت داراب را نیز زیر فرمان گرفتند. بعد از قتل عام این خانواده، به دستور فتحعلی‌شاه، تنها بازمانده این دودمان، حاجی‌میرزا علی‌اکبرخان در ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م به کلانتری شیراز و در ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م به بیگلریگی فارس گمارده شد و در ۱۲۴۵ق/۱۸۲۹م به لقب قوام الملک دست یافت. پسر میرزا علی‌اکبر، علی‌محمدخان، در ۱۲۸۱ق/۱۸۶۵م، بعد از مرگ قوام‌الملک، ملقب به قوام گردید (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۵-۳۰؛ بامداد، ۱۳۵۷: ۳-۴؛ وطن‌دost و بهزادی، ۱۳۷۴: ۱۴۲-۱۴۳).

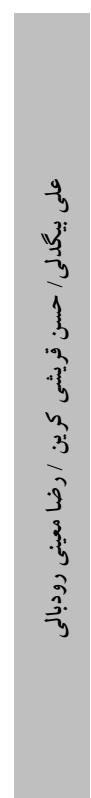
محمد رضاخان، پسر علی‌محمدخان قوام، یکی از مقدرترین و متنفذترین اعضای این خاندان بود. او که منصب موروثی خانوادگی اش، یعنی بیگلریگی فارس را در اختیار داشت، بعد از فوت پدرش، در ۱۳۰۰ق/۱۸۸۳م، تنها پس از پرداخت ۱۵هزار تومان پیشکشی به ظل‌السلطان توانست لقب قوام‌الملکی را احراز نماید (وقایع اتفاقیه، ۲۱۷). وی مردی نسبتاً باسودا و لی بسیار جاه طلب بود. قوام‌الملک با تسلط بر ایالت خمسه، از آنها به عنوان وزنهای نیرومند و سلاحی مطمئن بر ضد نماینده دولت مرکزی استفاده می‌کرد. شدیدترین درگیری‌های قوام، به ترتیب زمانی با رکن‌الدوله، نظام‌السلطنه و شعاع‌السلطنه بود (وطن‌دost و بهزادی، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

با قتل قوام‌الملک سوم به‌دست مشروطه‌خواهان فارس که بر اثر آن فارس را در بحران سنگینی فرو برد، فرزند وی،

تعذیبات مأموران مالیاتی رضاشاہ بر گرده مردم این سرزمین و، به‌ویژه ایالت فارس، سنگینی می‌کرد. آنان به طرق مختلف، سعی در اخذ این مالیات از مردم بیچاره داشتند. اسناد و مطبوعات دوره رضاشاہ بر این امر صحه می‌گذارند. به‌عنوان نمونه روزنامه حبل‌المتین که در چهار سال اول سلطنت رضاشاہ همچنان چاپ و منتشر می‌گردید، در شماره‌هایی از آن مقالات و تلگراف‌هایی را که از نقاط مختلف فارس و از جمله لارستان به دفتر مجله می‌رسید، برای روشن نمودن اذهان خوانندگان روزنامه، چاپ و منتشر می‌نمود.

مقارن با جلوس رضاخان بر تخت سلطنت، همچنان خانواده قوام‌الملک شیرازی مناطق زیادی از فارس را در تیول خود داشتند. در این برهه زمانی میرزا‌ابراهیم‌خان قوام‌الملک (قوام‌الملک پنجم) لارستان و مناطق دیگر فارس مثل فسا، جهرم، داراب را در ابواب جمعی خود داشت. شرح تعذیبات و اخاذی‌های مالیاتی وی بر مردم این مناطق به خصوص لارستان و توابع آن در لاهه‌لای صفحات این روزنامه مقارن با سلطنت رضاشاہ درج گردیده است. قبل از بیان این تعذیبات و برای آگاهی بیشتر، به‌طور مختصر به شجره‌نامه این خاندان که از عصر قاجار تا پهلوی در فارس یکه‌تازی می‌نمودند، می‌پردازیم:

قومی‌ها تقریباً از ابتدای حاکمیت قجرها و از زمان میرزا‌ابراهیم کلانتر (اعتماد‌الدوله) صدراعظم فتحعلی‌شاه، در فارس اقتدار یافتند و از دردسرهای دائمی حکمرانان گردیدند. خانواده قوام از زمان میرزا‌ابراهیم کلانتر،



مناطق بودند. درحالی که شیراز در آستانه بحرانی تازه بود، رهبران مقاومت تنگستان و برآذجان طی نامه‌هایی به علما و رهبران سیاسی شیراز، از آنان کمک مالی و تسهیلاتی استمداد نمودند. (بیات، ۱۳۷۷: ۲۴۵-۲۴۴). حبیب‌الله خان قوام‌الملک در مسیر حرکت در بین راه، در شکارگاهی در فتح‌آباد خفر و در حین تاخت از اسب سقوط کرد و پس از چند ساعت جان سپرد. بلاfacسله فرزندش ابراهیم‌خان قوام‌الملک پنجم که در فسا بود، خود را به خفر رساند و اردوی پدر را رهبری و آماده ورود به شیراز کرد (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۸۳: ۲۷۰-۲۶۹؛ سردار فاخر حکمت، ۱۳۷۹: ۱۲۵). با کشته شدن حبیب‌الله خان قوام‌الملک، فرزند وی ابراهیم‌خان قوام (قوام‌الملک پنجم) جانشین پدر می‌گردد. وی ابتدا «نصرالدوله» و سپس «قوام‌الملک» لقب گرفت و بعدها در دوره پهلوی در صحنۀ سیاست ظاهر شد. در اوآخر عمر به سناوری منصوب شد. دو فرزند انانث وی، یکی همسر اسدالله علم و دیگری همسر دکتر نفیسی بودند (سردار فاخر حکمت، همان: ۱۲۴). میرزا ابوالحسن خان پیرنیا (معاضد‌السلطنه) والی وقت فارس از مرداد ۱۳۰۶ ش تا اوآخر اسفند ۱۳۰۷ ش بود. وی که از چهره‌های خوشنام انقلاب مشروطیت بود، در مردادماه ۱۳۰۶ به استانداری فارس منصوب شد (تدین، ۱۳۸۶: ۶۳؛ پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۰۵). در آن ایام چون فارس دستخوش آشوب‌های محلی و سنتیز ایل، قشقاوی، از یک طرف، و شوراندن قوام‌الملک، از طرف دیگر و بالآخره تندخویی و ستمگری بعضی از فرماندهان نظامی، ناآرام و متلاطم

حبیب‌الله قوام‌الملک چهارم جانشین پدر شد. قوامی‌ها که از دورۀ مشروطه و در راستای منافع خویش در جناح استبداد قرار گرفته بودند، مقارن با جنگ جهانی اول نیز در مقابل مخالفان سیاست‌های استعماری انگلیس قرار گرفتند. تصرف کنسولگری انگلیس و اسارت کارکنان انگلیسی شیراز، آشکارترین اقدام و واکنش نیروهای سیاسی شیراز در برابر دولت اشغالگر بود. پس از آن رویارویی و مقابله قهرآمیز و انقلابی در برابر قوام‌الملک چهارم به عنوان دشمن خانگی و عوامل وابسته به دشمن، نقطۀ عطف دیگری از درگیری نیروهای سیاسی شیراز در برابر دولت اشغالگر به شمار می‌آمد. پیروزی پی‌درپی نیروهای ملی در برابر عوامل اشغالگر و پیش روی آنان زنگ خطر جدی برای انگلیسی‌ها بود و موقعیت و نقش انگلیسی‌ها را در جنوب کشور با تهدید جدی رویه‌رو ساخت. در چنین شرایطی انگلیسی‌ها با حمایت مؤثر از قوام‌الملک چهارم و تجهیز و تقویت اردوی او شرایط را به نفع خویش تغییر دادند. با ایجاد تزلزل و اختلاف در صفوف نیروهای سیاسی شیراز و سرکوب و قتل عام نیروهای ملی، روند اوضاع به نفع انگلیس تغییر کرد و به این ترتیب گردش اوضاع با شکست و اضمحلال نیروهای ملی و غلبه و برتری نیروهای وابسته به انگلیس رقم خورد (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

در آستانه سقوط شیراز به دست اردوی قوام‌الملک، نظامیان انگلیسی، بوشهر را تحت کنترل شدید خود درآورده و با تسلط بر جاده‌های اصلی، آماده پیشروی به دیگر

بود، در لارستان نیز لغو گردد. روزنامهٔ حبل‌المتین نیز در مطلبی با عنوان «از لار می‌نویسند» به انعکاس آن مبادرت ورزید. حبل‌المتین در ادامهٔ عرایض مردم لارستان، عریضه‌ای را که از جانب اهالی صحراباغ و جهانگیر که از سوی فردی با عنوان «حسن م لارستانی» تنظیم شده بود، چاپ و منتشر نمود. براساس این عریضه، مردم این مناطق از اخاذی‌های مالیاتی قوام‌الملک پنجم و عمال وی (محمد تقی‌خان و محمد رضا خان بستکی) داد سخن راندند و از ناتوانایی‌شان در پرداخت مالیات سرانه، به علت فقر و ملخ خوارگی محصولاتشان، یاد و در پایان از نمایندهٔ لارستان در مجلس شورای ملی و همچنین، از داور وزیر عدلیهٔ پهلوی اول، احراق حقوق کردند:

«هنوز ابواب جمعی زنده است: در این عصر طلایی و موقع آزادی که عموم هم‌وطنان ما در بستر راحت و آسودگی غنوده، بدیختانه ما فلک‌زدگان ساکنین جهانگیریه و صحراباغ در تحت شکنجه و تازیانه آتشبار مستبدانه عمال قوام‌الملک (یا رب‌النوع ساکنین این نواحی) محمد تقی‌خان و محمد رضا خان بستکی جان به حق تسلیم می‌داریم. بیست سال است که سرتاسر مملکت حکومت مشروطه حکم‌فرما است. از تمام نقاط مملکت حکومت موروثی و ابواب جمعی رخت بربسته؛ اما هنوز در این صفحات، اصول استبدادی دورهٔ ناصری بلکه بدتر در جریان و حکام خودسر مالک‌الرقاب که این نواحی را ملک طلق خود فرض می‌کنند، حکم‌فرما هستند. شرح شنايع و فجایع عمال قوام‌الملک عموماً و آقایان

بود، اولین کار معاضدالسلطنه با گزارش‌هایی از وضع فارس به تهران، سرتیپ آیرم و دستگاه ستمگری او را از فارس راند و ریشه نفوذ قوام‌الملک را از شیراز برید و انگیزهٔ تبدیل آبادی‌های او را به رقبات خالصه دولتی و دیگر شهرهای ایران فراهم آورد. وی توانست فارس را که بیش از یک سده پایکوب نفوذ خاندان قوام بود، از تحрیک‌های او رها سازد و اعتماد عشیره‌ها را جلب کند. با این اعمال قشایی‌ها که رقیب سرسخت خاندان قوام‌الملک بودند، آرام و نابسامانی‌ها را سامان بخشید. اعتماد ایلات و دیگر مردم فارس را به خود جلب نمود، که همهٔ اینها امنیت و آسایش اهالی فارس را در پی داشت (پیرنی، ۱۳۸۲: ۱۰۵).

مندرجات روزنامهٔ حبل‌المتین – که از قضا مقارن با والیگری معاضدالسلطنه بر فارس منتشر می‌شد – برخلاف نظر پیرنی، همچنان از ترکتازی‌های قوام‌الملک و عمال وی بر فارس گواهی می‌دهد. با الغای مالیات سرانه در ۲۰ آذر ۱۳۰۵ش، قوام‌الملک پنجم همچنان به اخاذی‌های مالیاتی خود در حوزه‌های تحت امرش ادامه می‌داد. به عنوان نمونه در لارستان و توابع آن این نوع مالیات همچنان برقرار بود. روزنامهٔ حبل‌المتین شرح اخاذی‌های مالیاتی این فرد منسوب به خاندان قوام‌الملک را از فرودین ۱۳۰۶ش تا اردیبهشت ۱۳۰۷ش آورده است. در ابتدا این روزنامه مقاله‌ای را که به قلم مستعار شخصی به نام [م.ب] به دفتر روزنامه رسیده بود چاپ کرد. شخص مذکور در این یادداشت خواهان این بود که این مالیات که در دیگر نقاط ایران لغو شده



مجدداً مقاله‌ای را که به قلم (م. لارستانی) نگارش یافته بود، چاپ و منتشر نمود. در این مقاله که با عنوان «کشف حقایق یا درماندگی لارستان» به چاپ رسید، فرد مذکور ضمن ارائه توضیحاتی در مورد مقاله‌ای که در شماره ۱۶ روزنامه و در زمینه اخاذی‌های مالیاتی عمال قوام‌الملک از آن سخن رفته بود، مجدداً به قحطی و ملخ‌خوارگی که در این برده مردم لارستان با آن دست و پنجه نرم می‌نمودند، اشاره نمود که بر اثر آن همچنان نایب‌الحکومه وقت لارستان از آنان اخذ مالیات سرانه را – به رغم ملغی شدن آن – مطالبه می‌نمود. برای احراق حقوقشان مردم در مالیه لارستان متحصن شدند و خواهان لغو مالیات سرانه شدند. در پایان، این شخص – به نمایندگی از مردم لارستان- خواهان انعکاس این شکایت به پهلوی اوّل و دستور رسیدگی عاجل وی در این موضوع شده بود. «کشف حقایق یا درماندگی لارستان» مقاله‌ای در شماره ۱۶ صفحه ۲۲ جریده جبل‌المتین راجع به مالیات سرانه که از لار نگاشته بودند، درج بوده، مطالعه شد. واقعه [ای] که در ۱۵ شوال ۱۳۴۵ رخ داده بود، یادم آمد. واجب دانستم به سمع اولیای امور برسانم به‌قدر ۵۰۰ نفر از قراء تابع لار از شدت قحطی و ملخ‌خواری که تمام ثمر نخيلات گرم‌سیر را معده نموده و ضعفاً محتاج قوت لا یموت بودند و آقای نایب‌الحکومه لار امر به گرفتن مالیات سرانه فرموده بود. اهالی به ستوه آمده در ادامه مالیه پناهنده شدند که ماهما به سبب قحطی از عیال و اطفال خود بیزاریم و شما از طرف دولت علیه می‌باشید. مالیاتی که دولت

موصوف خصوصاً که سالیان دراز بر ما بیچارگان روا داشته و می‌دارند، نه تنها صفحات جبل‌المتین گنجایش آن را ندارد؛ بلکه چند صد من کاغذ لازم است. اینک برای نمونه شمه‌ای از تعدی و اجحافات این پدر و پسر را به پیشگاه اولیاء محترم دولت معروض می‌داریم: مدتی است حکم الغاء مالیات سرانه از طرف دولت صادر و در تمام جاهای موقوف شده؛ ولی ما اهالی صحراباغ و جهانگیر، کمافی‌السابق مکلف به پرداخت این جزیه که حداقلش بیست تومان و حداقلش پنجاه تومان بر هر فرد ذکور محسوب است، می‌باشیم. در سنت‌های ماضیه حقیقتاً یک اندازه استطاعت تأديه این جزیه و بالاتر از این [را] هم داشتیم؛ اما امسال به‌واسطه فقر و عدم محصول زراعت و ملخ‌خوارگی، خود محتاج به نان یومیه می‌باشیم. معهذا این حکام بی‌عاطفه ظالم بدون یک ذره مروت و انصاف برای وصول این وجهه ناحق، ما را مجبور می‌نمایند که اثنایه و لباس خود و عیالمان را بفروشیم و این جزیه را بپردازیم. این بود مختصراً از سیه‌روزی ما. در خاتمه از اولیاء محترم دولت و وکلای محبوب ملت مخصوصاً آقای داور وزیر عدلیه و نماینده لارستان رجامند و استدعا می‌نماییم که عطف توجه عاجلانه به حال زار ما فرموده و هر چه زودتر ما را از شر این گرگان آدم خوار نجات بخشند. (حسن-م- لارستانی). (جبل‌المتین، سال سی و پنجم، سه شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۰۶ش / ۱۳ ذی‌الحجہ ۱۳۴۵ق / ۱۴ ژوئن ۱۹۲۷ میلادی، ش ۲۴، ص ۱۴).

هفت روز بعد از شکایت فوق، جبل‌المتین

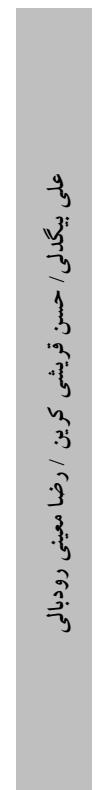
به علت نبود ملجم مناسبی که به حقوق اولیه آنان رسیدگی نماید - به مناطق مرزی لارستان (عمان) داد سخن راندند. در پایان ضمن درخواست لغو مالیات سرانه از گرده آنان، خواسته بودند که به حکومت موروثی قوامی‌ها بر لارستان خاتمه داده تا بتوانند من بعد به زندگی خودشان ادامه دهند.

تلگراف مذکور به شرح ذیل در *حبل‌المتین* منتشر شد:

«فدویان امضا کنند گان ذیل جمعیت پریشانی هستیم که از تعدیات گوناگون و مالیات کمرشکن سرانه بدريوزگی از لارستان و جهانگیره و صحرای باعث با هزار فلاکت مهاجرت به عمانات نموده و به پست‌ترین وضعی کسب معاش خود و تامین آسایش آقای قوام و عمالش کرده و با دیده حسرت به اوضاع جگر خراش وطن مقدس نگرانیم تا آنکه لغو مالیات سرانه از مجلس شورای ملی گذشت و روح تازه در کالبد فدویان دمید و کم کم از پی معاودت به وطن برآمده ولی مع التأسف دیدیم در ابواب جمعی اثری نشد. فقط در اوز که اهالیش فی الجمله باحسن‌تر بودند، موقوف شد و دیگر از تمام ابواب جمعی عنفاً گرفته و اهالی مجبوراً شاکی به وزارت عدله (آقای داور) شده معلوم شد ایشان هم اقدامی کرده بودند؛ چرا که فوری به قوه سرنیزه عمالش خطی از اهالی گرفت، به این عنوان که مالیات سرانه نداده‌ایم و مالیاتی که پرداخته‌ایم، مالیات خانه واری بوده است. مع‌هذا از ورود امساله قوام برای سرکشی و حراج گذاردن ولایات حکمی به حکومت اوز داده که شما هم

لغو فرموده و حکومت در صدد دریافت است، خواهشمندیم اعلام لغو آن را که در اداره موجود است، منتشر فرموده که از دریافت‌ش صرف‌نظر نماید. در جواب آقای رئیس مالیه فرمودند که حکومت را ملاقات نموده و شما را آسوده می‌نماییم. فقرا به این مسئله قانع شده، مراجعت به قراء سکنه خود نمودند و منتظر امر ثانوی از طرف حکومت شده، بر عکس حکومت از این واقعه در تهدید و زجر فقرا می‌کوشد که چرا چنین مطلبی را اظهار به اداره مالیه نمودند. با حالیکه در سال‌های ماقبل به اسم مالیات سرانه مبلغ گرافی از فقرا اخذ می‌نمودند، هذه‌السنّه فقرا قوه یک‌قران پرداختن ندارند تا چه رسد به پنج و ده تومان. مستدعی است که این مراتب را به‌سمع اولیاء دولت برسانند که به فوریت حکم ثانوی صادر فرمایند (م-لارستانی).» *(حبل‌المتین، سال سی و پنجم، سه شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۰۶ش / ۲۰ ذی الحجه ۱۳۴۵ق / ۲۱ ژوئن ۱۹۲۷م، ش ۲۵، ص ۲۳).*

به نظر می‌رسد، عراض لارستانی‌ها به ایالت فارس و همچنین مرکز بدون نتیجه بوده است. زیرا در حدود یک سال بعد و در اردیبهشت ۱۳۰۷ش، *حبل‌المتین* مجدداً از تلگرافی پرده برداشت که بر اساس آن، همچنان در لارستان کهن و توابع آن عمال قوام‌الملک به اخذ مالیات سرانه از مردم مبادرت می‌نمودند. در این تلگراف که ۳۵۵ نفر از مظلومین لارستانی و با هفت‌صد مهر و اضاء ممهور نموده بودند و به دربار پهلوی مخابره نمودند، از تعدیات و اخاذی‌های مالیاتی عمال قوام‌الملک و فرار عاجلشان -



چند سرکرده صالحی می‌تواند سرتاسر ش منظم و سالی کروها که به کیسه قوام و عمالش می‌رود به خزانه دولتی عاید گردد - لارستانی متظر چنین روز فرخنده است. امضا عموم اویزی و لاری و جهانگیره و صحرای باغی مقیمین عمانات - با ۷۰۰ مهر و امضاء.» (حبل‌المتین، سال سی و ششم، سه شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۷ ش/ ۱۰ ذی‌قعده ۱۳۴۶ق/ یکم مه ۱۹۲۸م، شماره ۲۱، ص ۱۸).

شایان ذکر است که اخاذی‌های مالیاتی قوام الملک پنجم از مردم بینوا و، به خصوص، مالیات سرانه، منحصر به این دوره نمی‌شد. استناد بر جای‌مانده از اواخر سلطنت قاجاریه بر این امر گواهی می‌دهند. توضیح آنکه مقارن با آخرین سال‌های سلطنت احمدشاه قاجار، حاج‌میرزا ابوالقاسم‌خان منصوری به نمایندگی از رعایای نوبندگان فسا، از اخاذی‌های مالیاتی قوام الملک پنجم در اخذ مالیات سرانه از مردم فسا و، به‌ویژه، نوبندگان، عرضه‌ای را تنظیم و به مجلس شورای ملی ارائه داد. بر اساس این عرضه، میرزا ابوالقاسم‌خان به معافیت مردم نوبندگان از مالیات سرانه و بر اساس توافق‌هایی که مردم این منطقه در ۱۲۹۹ق با پیشکار وقت مالیه فارس (مؤسس خان) داشتند، استناد نمود. ابوالقاسم‌خان به عدم اجرای مفاد این توافقنامه توسط قوام‌الملک پنجم در سال ۱۳۰۲ش (۱۲ سال بعد از توافقنامه) اشاره نمود و بر این موضوع اصرار داشت که قوام‌الملک پنجم در بلوك فسا - یکی دیگر ابواب جمعی‌اش - و توابع آن مثل نوبندگان بر دریافت مالیات سرانه از مردم اصرار

مالیات سرانه سنه ماضی دریافت دارد. اعلیحضرتا لارستان نباید از خریطه شاهنشاهی حضرت خارج باشد و نبایستی وجدان مقدس رضا دهد که در عصر مشعشعت آقای قوام شیرازی پشت‌پا به قوانین مملکتی زند؛ چه تخلف از هر حکمی از احکام یک لطمہ التیام ناپذیری است که بر خار استقلال و حکومت مشروطه وارد می‌آید. - اعلیحضرتا در این قحط‌سالی و ملخ‌خوارگی که اهالی گرمسیر از گرسنگی مهاجرات [مهاجرت] به اطراف و اکناف نموده تن به هزارها مشقت می‌دهد، اخذ چنین مالیاتی مزید پریشانی و بدختی اولادان مفلوکت خواهد بود. خاندان قوامی عموماً و قوام حاضر خصوصاً جز خیانت به مملکت و هتك و نوامیس ملت کاری نکرده و این هم یکی دیگر از شاه کارهایش [می‌باشد] - افراد لارستان و جهانگیره شدیداً با حکومت قوامی مخالف‌اند؛ ولی پنجه استبداد گلوشان [را] گرفته و ممنوعشان داشته است.

اعلیحضرتا - همانطوریکه که [در] سرتاسر مملکت خاتمه به حکومت موروشی و ابواب جمعی دادید و تمام افراد ملت از وجود مقدس متنعم و آزادانه زندگانی می‌نمایند، فدویان را هم از حکومت موروشی رهائی فرموده تا بتوانیم آزادانه زندگانی خود را ادامه دهیم - فدویان دست توسل بدامان مقدس زده و منتظریم امر اکید از آن ساحت مقدس بر نگرفتن و مسترد داشتن این مالیات منحوسه و توجهی که از هر حیث بر عموم برادران ملت فرموده‌اید، فدویان هم مبذول فرمائید - لارستان به دویست نفر نظامی و

استدلال بر این نکته که اجداد آنان از اهالی ممسمی بوده، از آنان و به ازاء هر نفر چهار تومان مالیات سرانه مطالبه می‌نمود. در ادامه رعایای جوکی با اشاره به این نکته که در این زمان (۱۳۰۲ش) که ۱۷ سال از عمر مشروطیت سپری شده بود و آنان در طول این مدت به حقوق حقه‌شان آگاهی یافته‌اند که مالیات سری [سرانه] بر خلاف قوانین اسلامی و همچنین بر خلاف قانون اساسی از آنان دریافت می‌شود، از دریافت غیرقانونی این مالیات توسط معین التجار و عمال وی شاکی بودند. بر اساس این شکایت، آنان بر این نکته پافشاری می‌نمودند که با وجود اینکه معین التجار املاک وسیع و زرخیز ممسمی را در تملک خود دارد، اخذ مالیات سرانه توسط وی و با «ضرب شکنجه» غیر قانونی می‌باشد. سرانجام آنان با اشاره به تلاش‌ها و مجاهدت‌های مردم ایران در استقرار حکومت مشروطه، خطاب به مجلس وقت و نمایندگان آن، از جمله سلیمان میرزا اسکندری خواهان رفع ظلم و تعدیات معین التجار بوشهری در اخذ مالیات سرانه از گرده آنان گردیدند (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۴/۵۳/۲۵/۳/۲۲۲).

نه تنها در لارستان بلکه در دیگر نقاط ایالت پهناور فارس نیز فشار اخذ مالیات سرانه بر گرده مردم ادامه داشت. در حدود دو ماه بعد از تصویب قانون الغای مالیات سرانه و صنفی در مجلس پنجم، رعایای برازجان در شکایت از مطالبه مالیات سرانه و صنفی توسط مأموران مالیه برازجان از آنان شکایتی را به وسیلهٔ علی دشتی از نمایندگان مجلس

می‌کند. سرانجام ابوالقاسم خان از مجلس شورای ملی وقت (مجلس چهارم) تقاضا نمود، ضمن ارائهٔ شکایات مردم توبنده‌گان به وزارت مالیه، از آن وزارت‌خانه بخواهد تا با مخابرۀ تلگرافی به اداره مالیه فارس، مالیات سرانه از گرده مردم فسا و مردم نوبنده‌گان برداشته شود (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۴/۵۳/۲۵/۳/۲۴۵).

اخاذی‌های مالیاتی در اوخر عصر قاجار و قبل از جلوس رضاخان بر تخت سلطنت منحصر به قوام‌الملک پنجم نبود. توضیح آنکه در مورد معین التجار بوشهری که از دورهٔ مظفرالدین‌شاه تا دورهٔ سلطنت پهلوی اول، املاک ممسمی را در تملک داشت، اسناد موجود حکایت از آن دارد که اخاذی‌های مالیاتی وی و عمالش از مردم ممسمی در طول این سال‌ها تداوم داشته است. رعایای جوکی ممسمی در ۱۳۰۲ش در شکایت از معین التجار بوشهری در اخذ مالیات سرانه از آنان عریضه‌ای را تنظیم نموده و به مجلس چهارم شورای ملی ارسال نمودند. بر اساس این عریضه در ابتدا رعایای جوکی ضمن ارائهٔ توضیحاتی در مورد تعدیات عمال معین التجار بر آنان، به مهاجرت اجباری‌شان در ۱۵۰ سال پیش، در اثر ظلم و تعدیات خوانین محلی ممسمی و اسکانشان در ربع فرسخی شیراز (۱۵۰ کیلومتری شیراز) و در دامنهٔ کوه‌های این شهر، اشاره نمودند. آنان بعد از سکونت به باغبانی و عمله‌گری روی آورده و با تحمل رنج‌های فراوان قوت روزانه خود و خانواده‌شان را تأمین می‌نمودند. اینکه و در سال ۱۳۰۲ش، معین التجار بوشهری با

سرمردی، یکی مبلغی به اسم سرگاوی، یکی مبلغی به اسم امدادی.... حال هم اداره مالیه بدون استشنا دو پول (مالیات) را از این بدختان می‌گیرد... استدعای عاجزانه از آن وجود مقدس بذل توجه است در تخفیف این مالیات سرچرخی که به اسم اطواء گرفته می‌شود. اگرچه از کلیه این مالیات سرچرخی دویست تومان عاید دولت می‌شود؛ ولی در ضمن تحصیل این اجحاف فوق العاده که شامل رعایا می‌شود و به دولت از تخفیف این مبلغ نقصانی عارض نمی‌شود، از تعدیات محصلین راحت می‌شوند. در این زمان که مالیات هوائی از همه نقاط مملکت برداشته شده، نکته قابل توجه دیگر اینکه اغلب رعایای این قصبه به واسطه ضيق معاش در سالوات ملخ خوارگی املاک خود را نزد متمولین بع شرط گذاردند و همه ساله مبلغی گراف به اسم مآل الاجاره تنزیل به ایشان پرداختند. چون قدرت زرع نیافتند، آقایان متمول وجه المبایعه خود و املاک رعایا را متصرف شده‌اند و از این جهت تاکنون قریب سی خانه وار رعیت آواره شده‌اند و جمعی مشرف به فرارند؛ زیرا که رعیت سوای مالیات دادن چیزی در دستشان نمانده، استدعای عاجزانه اینکه مقرر بفرمائید که املاک رعایا مسترد شود و عموم رعایای برازجان» (اسناد سازمان اسناد ملی ایران، ش: ۳۸۸۱۷-۲۴۰).

همان‌گونه که گفته شد، علی دشتی ضمن درج عریضه رعایای برازجان در روزنامه خود (شفق سرخ)، از ریاست کل مالیه ایران (دکتر میلسپوی آمریکایی) خواست تا با توجه به الغای این مالیات‌ها در مجلس، پاسخ در خور توجهی به وی داده شود تا به گوش رعایای مذکور برساند:

«خدمت جناب مستطاب اجل آقای دکتر میلسپو

پنجم به وزارت مالیه ارسال نمودند. آنان در عریضه خویش ضمن اشاره به اخذ انواع مالیات‌های مختلف از آنان از سوی خوانین منطقه که با تعدیات زیادی نیز همراه بود، از تصرف املاک خویش که آوارگی و خانه‌بدوشی آنان را نیز به همراه داشت، یاد نمودند و ضمن بازگردانید این املاک به آنان تقاضا کردند تا مالیات‌های ملغی شده نیز از گرده آنان برداشته شود. از جمله مالیات‌های مأموری از آنان که در این شکایت به آن اشاره شده است، می‌توان به مالیات هوایی، مالیات سرچرخی، سرمردی، سرگاوی، امدادی و مالیات اطواء اشاره نمود. متن نامه رعایای برازجان که خطاب به

وزارت مالیه نگاشته شد، به شرح ذیل بود: «مقام منیع وزارت مالیه دامت عظمه.... توضیح مقصد اینکه اصل مالیات برازجان منحصر بود به خراج زمین؛ زیرا که ملک رعایا فقط زمین بود. چون رعایا در اراضی مملکه خود غرس نخیل نمودند، خوانین زمان مطالبه مالیات نخیل از آنها نمودند. هرقدر رعایا فریاد زدند که بعد از اینکه خراج این اراضی را از ما می‌گیرند، دیگر چه حقی به ما دارند. این ظلم است که از زمین یک مالیات و از مزروع یک مالیات گرفته، هر چه گفتیم مسموع نیفتاد، فریادرسی هم که نبود؛ غایت‌الامر نخلی ربع قران به اسم نخیل گرفتند. به این هم اکتفا نکردند، یکی بعد از دیگری افروندند تا به نخلی یک قران رسید و چهابی که رعایا در اراضی مملکه خود احداث نمودند، جهت زرع بعضی محصولات، هم خوانین مطالبه مالیات سرچرخی نمودند، مبلغی سرچرخی گرفتند، به این هم اکتفا ننمودند، یکی بعد از دیگری اختراع نمودند. یکی مبلغی به اسم

خیاطی، عطاری، ملکی دوزی، حلبی سازی، نجاری، حدادی) تاکنون مالیاتی نداشته است. به این مالیه دستور داده شد، عایدات تخمینی سالیانه آنها را برآورد و راپرت نماید. متنمی است نسبت به مالیات اصناف فوق که تاکنون بلا مالیات بوده، تصمیم وزارتی را ابلاغ فرمایند و اگر بنا بشود مالیاتی وضع گردد، از چه مأخذی باید مطالبه شود» (همان سند، مورخه ۱۳۰۵/۱/۹).

در بیابان، از توابع عباسی، میربرکت‌خان بلوچ کدخدای بیابان در عرضه‌ای که در اواخر سال ۱۳۰۶ ش به مجلس شورای ملی نگاشت، ضمن یادآوری فشار رئیس مالیه و رئیس قشون عباسی بر وی مبنی بر پرداخت بقایای مالیاتی سال‌های گذشته رعایای تحت امرش و، همچنین، مطالبه مالیات سرانه از آنان، خواهان کاسته شدن فشار از خود بود. در عرضه فوق میربرکت‌خان همچنین از مجلس تقاضا دارد، به وی مهلتی داده شود تا وی علاوه بر احضار مردمی که بر اثر فشار مالیاتی به عمانات متفرق شده بودند، این مالیات‌ها را از خود آنان دریافت نماید و یا در صورت لزوم آنان را از پرداخت مالیات سرانه بهمند دیگر نقاط کشور که در آنجا مالیات سرانه لغو شده بود، معاف کنند (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۳۰۴/۴۱۷/۳۳۳).

در اردکان - واقع در ۷۰ کیلومتری شیراز - نیز اهالی این منطقه، در سال ۱۳۰۶ ش، تحت فشار مجبور به مطالبه این مالیات به مأمورین مالیه بودند. آنان در عرضه‌شان به مجلس وقت، ضمن بیان فشارهای واردہ به آنان بر اثر مالیات فوق، از مجلس تقاضا داشتند که ضمن انعکاس عرضه‌شان به اداره مالیه

دام اقباله، محترماً معروض می‌دارد، مراسله‌ای از رعایای حدود برازجان واصل شده و اظهار می‌دارند، مالیات صنفی تاکنون در آن حدود مجری است؛ در صورتی که بر حسب تصویب مجلس شورای ملی ملغی گردیده و اکنون از طرف مالیه صادر گردیده است. تمنا می‌نماید جواب مشروحی مرقوم فرموده، با سواد حکم سابق برای بنده ارسال دارید تا برای آنها بفرستم...» (همان سند، مورخه ۱۹ بهمن ۱۳۰۵).

اداره کل عایدات وزارت مالیه در پاسخ به

علی‌دشتی چنین پاسخ داد که:

«آقای دشتی نماینده محترم مجلس شورای ملی با اطلاع از مواد مراسله مورخه ۱۹ بهمن ماه جنابعالی محتوى مشروحه رعایای برازجان زحمت می‌دهد، بعد از تصویب قانون الغای مالیات‌های صنفی و سرشماری به‌طورکلی به عموم ادارات مالیه ایالات و ولایات دستور داده شده است که از اول سنه ۱۳۰۶ از وصول مالیات‌های صنفی و سرشماری خودداری و ضمناً از مطالبه بقایای مالیاتی هم صرف‌نظر و در عین حال در وصول مالیات صنفی هذه‌السنّه ۱۳۰۵ اقدامات نمایند و شکایات اهالی برازجان هم مربوط به مالیات هذه‌السنّه است که تصدیق خواهید فرمود و شکایات آنها بی‌مورد و باستی مالیات هذه‌السنّه را بپردازنند (همان سند، مورخه: ۱۳۰۵/۱۲/۴).

پیشکار مالیه فارس نیز در پاسخ اداره کل عایدات داخلی وزارت مالیه و طی تلگرافی نوشت:

«از قرار راپرت امین مالیه دشتی و دشتستان، مالیات صنفی قصبه برازجان عبارت است از ۱۵۰۰ قران مالیات...، ۳۰۰ قران شیره‌کش (تحت ملکی)، کلاه مالی و نمد مالی ۵۰۰ قران؛ ولی اصناف ذیل (بزاری، بقالی بازار، بقالی سرکوچه،

واقع در پشت کوه فارس - ضمن بیان پرداخت به موقع مالیات سال ۱۳۰۶ش، به اداره مالیه فارس، به تعدیات امیر عطا خان قشقاچی بر وی و مردم پشت کوه در مطالبه مالیات سرانه از آنان اشاره نمود که بر اثر آن، مردم این منطقه مجبور به فرار از محل سکونت شان شدند. سرانجام میرزا جان از مجلس شورای ملی، ضمن لغو مالیات سری [سرانه] از آنان به مانند دیگر مناطق ایران، خواهان رفع تظلمات امیر عطا خان از رعایای منطقه شول می‌باشد (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۶/۳۲/۱۷/۳/۲۲۲).

همچنین رعایای احمدی بهزاد در تلگرافی که در اوخر ۱۳۰۸ش، به مجلس شورای ملی مخابره نمودند (۳ سال بعد از لغو مالیات سرانه)، از تعدیات کلانتر احمدی سبعه جات، مبنی بر مطالبه این مالیات از آنان سخن راندند و خواهان رسیدگی به شکایتشان شدند (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۷/۱۳۳/۲۳/۳/۱۲۲).

رعایای گاوگار جهرم نیز طی دو عریضه‌ای که در ماه‌های اول ۱۳۰۷ش خطاب به مجلس شورای ملی نگاشتند، ضمن کمبود آب جاری در جهرم و عایدات کم آنان، از اینکه مالیات‌های صیفی و سایر مالیات‌ها مقارن با جلوس رضا شاه ملغی شده بود، اما همچنان از آنان دریافت می‌شد، داد سخن راندند و خواهان لغو مالیات کمرشکن اطواء شدند (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۶/۳۳/۱۷/۷/۴/۲۸۹).

بحث و نتیجه‌گیری

در ایران از کهن‌ترین ادوار تا زایش مناسبات جدید سرمایه‌داری در غرب و رسوخ آن به

فارس، این مالیات غیرقانونی را دیگر از آنان مطالبه ننمایند و طبق قانون اساسی با آنان عمل کنند (اسناد مجلس شورای اسلامی، ش: ۶/۳۳/۱۷/۴/۲۹۶).

با وصول نامه آنان ریاست مجلس از وزارت مالیه خواستار انجام تحقیقات لازم در این موضوع شد. وزارت مالیه نیز متعاقباً از اداره مالیه فارس درخواست نمود با انجام تحقیقات محلی نتیجه را به آن وزارت خانه اطلاع دهد. اداره مالیه فارس سرانجام در گزارشی به وزارت مالیه به این نکته استناد نمود که تمامی مالیات‌های اردکان فعلاً صورت سرانه و صنفی پیدا کرده و جانشین مالیات‌های ارضی اردکان شده که به مرور زمان از بین رفته است و چنانچه مالیات ۱۳۰۶ اردکان به دلیل اینکه در فهرست مالیات‌های سرانه و صنفی ملغی شده می‌باشد، وصول نشود، دولت از درآمدهای مالیاتی این قریه محروم خواهد شد. وزارت مالیه نیز در پاسخ به اداره مالیه فارس، دستور داد تا مأموران آن اداره، قریه اردکان را با استناد به قوانین موجود مجدداً ممیزی و مالیات‌بندی نموده و وجودی را که آنان بابت مالیات‌های معمول در ۱۳۰۶ش پرداخته بودند، به عنوان مالیات قانونی آنان محسوب کنند. بر این اساس می‌باشد افرادی که مالیات بیشتری پرداخته بودند، مابه التفاوت پرداختی به آنان مسترد می‌گردید و افرادی که مالیات کمتری پرداخته بودند، می‌باشد مبلغ باقی‌مانده از آنها دریافت می‌شد (همان سنده، مورخه ۱۳۰۷/۳/۵).

در سنده دیگر، میرزا جان، ساکن قریه شول -

- بنیاد فارس‌شناسی.
- خورموجی، محمد جعفر (۱۳۶۳). *حقایق‌الاخبار ناصری*. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: نشر نی.
- رکن‌زاده آدمیت، محمد حسین (۱۳۸۳). *فارس و جنگ بین‌الملل اول*. تهران: اقبال.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۶۲). *وقایع اتفاقیه*. تهران: انتشارات نوین.
- سردار فاخر، حکمت (۱۳۷۹). *حاطرات سردار فاخر حکمت*. به کوشش س-وحید نیا. تهران: البرز.
- کوزنتسووا، ن. (۱۳۵۸). *اوپاچ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: نشر بین‌الملل.
- مجیدی، فریده (۱۳۹۰). *سرگذشت تقصیمات کشوری ایران (كتاب اول از ۱۲۱۵ تا ۱۳۱۵ ه.ش.)*. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- مخترانی، رضا (۱۳۸۰). *استادی از انجمن‌های بلدی، تجار و اصناف (۱۳۲۰-۱۳۰۰ش)*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- يعقوبی، علی و یعقوبی، کریم (۱۳۸۹). *بررسی نظام مالیات ارضی در دوره قاجار (از آغاز سلسۀ قاجار تا انقلاب مشروطیت)*. ایلام: جوهر حیات.
- تقوی، نعمت‌الله (۱۳۶۳). *"نظمهای مالیاتی در ایران"*. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*, سال ۳۲، شماره مسلسل ۱۳۱. *حبل‌المتین* (۲۲ خرداد ۱۳۰۶ش). «از لار می‌نویستند». ش ۱۶.
- _____ (۲۳ خرداد ۱۳۰۶ش). *هنوز ابواب جمعی زنده است*. ش ۲۴.
- _____ (۳۰ خرداد ۱۳۰۶ش). *کشف حقایق یا درماندگی لارستان*. ش ۲۵.
- _____ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۷ش). *تلگراف متظلمانه ۳۵۵ نفر از مظلومین لارستان به پیشگاه پدر تاجدار اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی*. ش ۲۱.
- دبیرالملک (۱۳۰۳). *"مالیات‌های مستقیم در ایران"*. *مجلة علوم مالية و اقتصاد*. شماره اول. سال اول.

ایران، اساس درآمدهای حکومت در درجه اول، تولیدات زراعی و مالیات بخش کشاورزی و در مرحله بعد، عواید ناشی از فروش مواد اولیه و فرآورده‌های دائمی بود. حکومت قاجار و پهلوی نیز از این قاعده مستثنی نبودند. با جلوس رضاخان بر تخت سلطنت و اوضاع نابسامان اقتصادی کشور، دولت نوپای پهلوی جهت سر و سامان دادن به این بحران، در صدد الغای برخی از مالیات‌هایی برآمد که در دوران‌های گذشته از مردم ایران دریافت می‌شد. از جمله این مالیات‌ها، مالیات سرانه بود که در زمرة مالیات ارضی به شمار می‌رفت. به رغم لغو این مالیات توسط مجلس شورای ملی و در بدرو سلطنت رضاخان، کماکان در نقاط مختلف کشور، از جمله فارس از مردم دریافت می‌شد. یافته‌های پژوهش حاضر حکایت از این دارد که با الغای مالیات سرانه در کشور، این مالیات در سال‌های اول سلطنت همچنان با تعدیات مأموران مالیاتی از مردم بینوا دریافت می‌شد. این امر شکایات مردم را در اقصی نقاط فارس در پی داشت.

منابع کتاب‌ها

- بیات، کاوه (۱۳۷۷). *استاد جنگ جهانی اول در جنوب ایران*. بوشهر: مرکز بوشهرشناسی.
- بامداد، مهدی (۱۳۵۷). *تاریخ رجال ایران*. تهران: زوار.
- پیرنیا، باقر (۱۳۸۲). *گذر عمر، حاطرات سیاسی باقر پیرنیا*. تهران: کویر.
- تدین، پروین دخت (۱۳۸۶). *والیان و استانداران فارس بین دو انقلاب (انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی)*. تهران و شیراز: امید ایرانیان و

_____ (۱۳۰۶ش). میر برکت خان بلوج و شکایت از مالیات سرانه. شماره سند: ۶/۳۳/۱۷/۴/۳۰۴

_____ (۱۳۰۶ش). اهالی اردکان و شکایت از مطالبه مالیات سرانه و صنفی. شماره سند: ۶/۳۳/۴/۲۹۶

_____ (۱۳۰۶ش). میرزا جان ساکن قریه شول واقع در پشت‌کوه فارس و شکایت از امیر عطاخان [قشقایی]. شماره سند: ۶/۳۲/۱۷/۳/۲۲۲

_____ (۱۳۰۸ش). رعایای احمدی بهزاد و شکایت راجع به مطالبه مالیات سرانه. شماره سند: ۷/۱۳۳/۲۲/۳/۱۲۲

_____ (۱۳۰۷ش). رعایای گاوکار جهرم و شکایت از عدم بضاعت و مطالبه مالیات. شماره سند: ۶/۳۳/۱۷/۴/۲۸۹

آرشیو استاد و کتابخانه ملی ایران (۱۳۰۵ش). رعایای برازجان و شکایت از مطالبه مالیات سرانه و صنفی. شماره سند: ۲۴۰-۳۸۸۱۷

روستایی، محسن (۱۳۸۸). "معرفی سندی از صنوف و مشاغل عهد رضاشاہ". کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. شماره ۱۳۹.

شفیعی سروستانی، مسعود (۱۳۸۹). "بازتاب اشغال بوشهر در تحولات سیاسی شیراز". فارس‌شناخت (ویژه همایش بین‌المللی فارس در جنگ جهانی اول). شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
وطن‌دoust، غلامرضا و بهزادی، ناهید (۱۳۷۴). "دیوان‌سالاری فارس در آستانه مشروطیت (۱۲۷۹-۱۳۲۳ق/۱۸۶۲-۱۹۰۵م)". تاریخ معاصر ایران. کتاب نهم. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

اسناد

آرشیو مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (۱۳۰۲ش). حاج ابوالقاسم منصوری نماینده رعایای نوبندگان و شکایت از قوام‌الملک در مطالبه مالیات [سرانه]. شماره سند: ۴/۵۳/۲۵/۳/۲۴۵

_____ (۱۳۰۲ش). نامه جمعی از رعایای جوکی از شیراز به مجلس در شکایت از معین‌التجار بوشهری درباره مطالبه مالیات سرانه. شماره سند: ۴/۵۳/۲۵/۳/۲۲۲

تاریخ‌نگاری محلی در دوره مغول و شاخصه‌های آن

محمدعلی چلونگر^{*} / مهدی احمدی اختیار^{**} / بهمن زینعلی^{***}

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱۵

چکیده

مورخان محلی تحت تأثیر انگیزه‌ها و عواملی چون حب وطن، فضیلت‌نگاری، استقلال‌طلبی، توصیه حکام و فرمانروایان محلی، درخواست حکومت مرکزی، خواهش دوستان و علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ، و علائق علمی و مذهبی به نگارش و تدوین تواریخ می‌پرداختند. ضرورت‌های پرداختن به این امر هم مواردی مانند ارضی حسن وطن دوستی، تهیه متون علمی و مذهبی برخی مراکز آموزشی، پاسخگویی به رقابت‌ها و هماوردهای محلی، تعیین و تنظیم مالیات‌ها، حفظ و نگهداری اوقاف، و مسائلی از این دست بود. در این میان تواریخ محلی دوره مغول هم کم‌ویش تحت تأثیر مسائل و ضرورت‌های مزبور به رشتۀ تحریر درآمدند. با این حال مورخان محلی این عصر در نگارش و نگرش خود تا حدودی در برخی از زمینه‌ها شیوه متفاوتی را در پیش گرفتند و آثار متفاوتی را تولید کردند که در این پژوهش بدان پرداخته خواهد شد.

بنابراین این، مقاله به دنبال یافتن پاسخی برای این قبیل پرسش‌هاست. مورخان محلی دوره مغول با چه انگیزه‌هایی دست به نگارش می‌زنند؟ مسائل و موضوعات مطرح شده در تواریخ محلی دوره مغول تحت تأثیر چه ضرورت‌هایی صورت گرفته است؟ مخاطبین این آثار چه کسانی بودند؟ و به طور کلی برای تاریخ‌نگاری محلی در دوره مغول چه شاخصه‌هایی را می‌توان در نظر گرفت؟ تحقیق حاضر از نوع پژوهش‌های تاریخی و روش تحقیق آن ترکیبی از روش‌های توصیفی-روایی و تحلیلی می‌باشد.

کلید واژه: تاریخ‌نگاری محلی، دوره مغول، تواریخ محلی.

*. استاد تاریخ دانشگاه اصفهان M.chelongar@yahoo.com

**. دانشجوی دکترای تاریخ محلی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) mea.ah1388@yahoo.com

***. مدرس دانشگاه اصفهان bahman.zeinali@gmail.com

مقدمه

از شخصه‌های متمایزی نیز برخوردار است. مقاله حاضر بر آن است تا ضمن معرفی تاریخ‌های محلی که در دوره مزبور به نگارش درآمده‌اند، ویژگی‌های این آثار را نیز بررسی نموده و مسائل و موضوعاتی مانند بیان ساختار و محتوا، انگیزه نویسندگان، مخاطبین و جایگاه نویسندگان تاریخ‌های محلی دوره مغول را مورد بررسی و کنکاش قرار دهد.

تعريف تاریخ‌نگاری محلی

به طور مشخص تاریخ‌نگاری محلی به ثبت و ضبط وقایع تاریخی در محدود یک محل (شهر، ایالت، ناحیه) اطلاق می‌گردد و به باور عده‌ای ذیل تاریخ ملی قرار می‌گیرد. پژوهشگران وابسته به مکتب تاریخ‌نگاری انگلیس، به ویژه دانشگاه لستر^۱، در اواخر دهه ۱۹۵۰ م بر این باور بودند که تاریخ‌نگاری محلی مطالعه پیدایش، رشد و احاطه جوامع است و آن را جدا از تاریخ ملی ندادستند. اما کارول کامنت^۲ با نقد تعريف فوق بر این باور است که تاریخ‌نگاری محلی تنها بخشی از تاریخ ملی نیست بلکه مطالعه حوادث گذشته گروهی از مردم در منطقه جغرافیایی خاص است که بر طیف گستره‌های از شواهد مستند، پایه‌گذاری شده و در بستره مقایسه‌گونه به مطالعه منطقه‌ای و ملی می‌پردازد (کامنت، ۱۹۳۷: ۴). صرف نظر از دو نگاه فوق باید گفت که تاریخ‌نگاری محلی به رغم تمرکز جغرافیایی محدودش طیف گستره‌های از نیازها شامل تاریخ سیاسی،

تاریخ‌نگاری محلی یکی از اقسام رایج تاریخ‌نگاری در ایران به شمار می‌رود که سابقه آن را می‌توان در ایران عهد ساسانی مشاهده نمود. شاهد اصلی این ادعا نوشته کوچکی از دوره ساسانی به نام "شهرستان‌های ایرانشهر" می‌باشد. پس از فروپاشی ساسانیان در ایران دوره اسلامی نیز این سنت کماکان تداوم یافت. از قرن چهارم به بعد توجه به این نوع از تاریخ‌نگاری با جدیت بیشتری دنبال شد و آثار ارزشمندی به رشتۀ تحریر درآمد. اما هجوم مغول به رغم پیامدهای ویرانگر و مخرب، یک عصر طلایی را در زمینه تاریخ‌نگاری در ایران بر جای گذاشت. دلیل آن هم حوادث و اتفاقات مهمی بود که به دنبال این یورش به وقوع پیوست و سرنوشت تاریخ را در مسیر جدیدی انداخت. حوادثی مانند برافتادن دولت‌های خوارزمشاهیان، اسماعیلیان، و خلافت دیرپایی عباسی هر کدام به تنها برای مورخان ایران و جهان اسلام وقایع بزرگ و مهیبی به شمار می‌رفتند. از سوی دیگر علاقه مغولان به بقای نام خود و ثبت وقایع مربوط به آنان از دیگر اسباب رونق تاریخ‌نگاری در این عصر به شمار می‌رود.

در زمینه تاریخ‌نگاری محلی نیز در دوره مغول رسالات و کتب متعددی به نگارش درآمد که کمک شایانی در بازسازی وقایع تاریخی عصر مغول ایفا نموده‌اند. هر چند تواریخ محلی دوره مغول از نظر محتوا و سبک نگارش تا حدود زیادی تداوم سنت‌های پیش از خود می‌باشد، با این حال

1. University of Leicester.
2. Carol Kammen.

نگرفته بود. آنان چند زمینه و انگیزه را برای نگارش این تاریخ‌ها بر شمرده‌اند: رشد شهرها، تمایل به تجزیه طلبی (مصطفی، ۱۹۸۳: ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱) به وجود آمدن احساس شهر وطنی و تشویق حکمرانان سلسله‌های محلی (آذند، ۱۳۸۰: ۲۸۳).

به رغم این تفاسیر باور این است که سابقه تاریخ‌نگاری محلی در ایران به دوران پیش از اسلام یعنی زمان ساسانیان برمی‌گردد. در باب صحت این ادعا می‌توان به دو نوشتۀ مختص‌تری که از عصر ساسانی به یادگار مانده است، استناد نمود. این دو اثر عبارت‌اند از: شهرستان‌های ایرانشهر و عجایب سکستان. شهرستان‌های ایرانشهر، متن فارسی میانه کوچکی است که در پایان دورۀ ساسانی نوشته شده و در آن نام شهرهای گوناگون ایرانشهر (سرزمین ایرانیان) بازگو شده است. از این گذشته، این متن به چهره‌هایی گاه تاریخی و گاه افسانه‌ای اشاره دارد که شهرهای گوناگون و کانون کارهای ایشان را پی افکنده‌اند. در این اثر جغرافیایی حدود ۱۱۲ شهر در محدوده ایران ساسانی به صورت مشخص با نام‌بنا نهندۀ آن و حدود ۵۴ شهر بدون نام مورد اشاره قرار گرفته است (یار شاطر و دیگران، ۱۳۷۷: ۷۸۱).

اهمیت تاریخ‌های محلی

تاریخ‌های محلی از آن جهت حائز اهمیت‌اند که آگاهی‌های موجود در آنها اغلب منحصر و معطوف به یک منطقه و محل جغرافیایی خاص هستند، به همین جهت در قیاس با تاریخ‌های عمومی، عمدتاً حاوی آگاهی‌های

اجتماعی، اقتصادی یک جامعه و مذهب و ذهنیت آن را پوشش می‌دهد. تاریخ‌نگاری محلی گستره‌ای است که در آن عکس‌العمل‌های افراد به حوادث دنبال می‌شود و عرصه‌ای است که در آن می‌توان تحقیقات عملی، آمار و نفووس را به انجام رساند. تاریخ‌نگاری محلی نگارش احوال کسانی است که به حساب نیامده‌اند. حوزه تاریخ‌نگاری محلی جایی است که در آن می‌توان صدای زن‌ها را شنید. اطلاعاتی راجع به بزرگ کردن کودکان به دست آورده و سؤلاتی راجع به تعلیم و تربیت، اوقات فراغت و خلوت آنها پرسید. بنابراین تاریخ‌نگاری محلی مطالعه سرگذشت مردم است و نه سرگذشت حکومت‌ها. بدون شک وجه اصلی و مشخصه تاریخ محلی، پیوند آن با یک عرصه جغرافیایی محدود و مشخص است. عناصر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی در تعیین و تشخیص آن دارای تقدم نیستند و همگی مؤخر بر عامل جغرافیایی واقع می‌شوند.

آغاز تاریخ‌نگاری محلی در ایران

برخی بر این عقیده‌اند که آغاز تاریخ‌نگاری محلی در ایران را باید در دوران اسلامی جستجو نمود (روزنیال: ۱۳۶۶، ۱۸۳-۱۸۵؛ قنوات: ۱۳۸۷، ۱۹). نویسنده‌گانی که درباره آغاز تاریخ‌نگاری در عصر اسلامی، اظهار نظر کرده‌اند سده سوم هجری به بعد را زمان نگارش این گونه کتب دانسته‌اند. به نظر این نویسنده‌گان، تا پیش از این تاریخ، زمینه‌های نگارش چنین آثاری در قلمرو اسلام شکل

اجتماعی و ادبی دوره‌های خاص می‌باشد. قسمت اول کتاب— که یک سوم حجم کتاب را دربرمی‌گیرد— در زمان ابوالفضل نصر بن احمد (متوفی ۴۶۵ق)، ملقب به تاج‌الدین، امیر سیستان، تألیف شده و در آن رویدادهای سیستان از تاریخ تشکیل آن تا ۴۴۸ق آمده است. مهم‌ترین مطالب قسمت اول عبارت است از توضیحاتی در بارهٔ عیاران (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۵۱-۳۵۰) و خوارج سیستان؛ نامهٔ هارون‌الرشید به حمزه بن عبدالله (متوفی حدود ۲۱۳ق)، از رؤسای خوارج در سیستان، و پاسخ او به هارون که از گزارش‌های ممتاز و منحصر به فرد این کتاب است؛ مؤلف مطالب جدیدی دربارهٔ تسلط ترکان بر سیستان دارد (همان: ۱۴۵-۱۴۰، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۸، ۲۵۴)؛ و شرح مفصلی دربارهٔ امیران صفاری و فتوحات آنان ارائه می‌دهد و برخلاف نوشته‌های مورخان دولت‌های رقیب مانند سامانیان و سلجوقیان و غزنویان – که به دشمنی با صفاریان پرداخته بودند– از آنان به نیکی یاد می‌کند (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۲۱، ۲۳۵). بخش نخست تاریخ سیستان، به‌سبب ویژگی‌های تاریخی و ادبی آن، بی‌تر دید ارزشمندترین بخش کتاب است.

قسمت دوم، ادامهٔ وقایع از ۴۶۵ق تا ۶۹۵ق است. چنان که گزارش‌ها به صورت عنوان بدون تفصیل و با جمله‌های مصدری بیان می‌شوند که با طرز نگارش کهن بخش نخست تفاوت آشکار دارد و نو بودن تألیف آن نسبت به بخش نخست به خوبی پیداست. این شیوهٔ تا وقایع ۶۹۵ق/۱۲۹۶م ادامه می‌یابد (همان: ۴۰۸). قسمت دوم در بارهٔ رویدادهای

دقیق و گاه تفصیلی از شهر و دیاری خاص هستند. درست به همین جهت است که هریک از تاریخ‌های محلی را می‌باید در حکم پایه و ستونی فرض کرد که تنها با وجود آنها می‌توان خیمهٔ تاریخ عمومی کشوری را برفراز آن افراست. یا به تعبیر دیگر، می‌توان تاریخ عمومی یک کشور را در حکم جدولی دانست که خانه‌های آن را تاریخ‌های محلی می‌سازند.

بررسی و معرفی تواریخ محلی عهد مغول در ایران

الف. تاریخ سیستان(۴۴۵-۷۲۵ق)

تاریخ سیستان از جمله تواریخ محلی است که وضعیت و مقدرات آن ایالت را در کنار شرح تفصیلی تاریخ سیاسی و نظامی دودمان صفاریان به تصویر کشیده است. به نوشته ملک‌الشعرای بهار، مصحح تاریخ سیستان، این کتاب حدوداً بین سال‌های ۴۴۵ق تا ۷۲۵ق و توسط سه نفر تألیف شده است (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، مقدمه بهار: د). نگاه مؤلفان آن تاریخ‌نگاری در طول^۱ بوده و به سه قلم متفاوت نوشته شده است. هر قسمت از این کتاب نشانگر تحولات سیاسی و

مقدمه بهار / تاریخ نگاری / سیستان

۱. در تاریخ‌نگاری محلی در «طول» به بررسی تاریخ یک شهر، روستا، محله و یا منطقه در ادوار مختلف از آغاز تا زمان مؤلف پرداخته می‌شود. نگاه مورخ در این سیک تاریخ‌نگاری بیشتر بر عنصر «زمان» دوخته شده است. او حوادث و اتفاقات محدود به یک شهر یا یک منطقه را در سیر زمان بازسازی و بازگویی می‌کند. نوع دیگری از نگارش در حیطه تاریخ‌نگاری محلی، نگاه در «عرض» است. در این گونه تاریخ‌نگاری‌ها مورخ به زمان حال خود نزدیک است و موضوع یا موضوعات خاصی را در یک مقطع زمانی مشخص از شهر و یا روستای خود مورد بررسی قرار می‌دهد (نورائی، ۱۳۹۰: ۵۰).

کار برانگیخته باشد. نقل برخی اطلاعات از کتاب بندesh زردشتیان (تاریخ سیستان، ۱۲۶۶: ۱۷، ۱۶؛ نیز نک بهار، پاورقی: ۱۷، ۱۶) و نیز داستان ساختن آتشگاه کرکویه در سیستان (همان: ۳۵-۳۷)، می‌تواند نشانه‌ای از توجه مؤلف به جایگاه سیستان در فرهنگ ایران باستان و دین و آیین آن پس از سلطه عرب محسوب گردد (همان: ۱۰۲-۱۰۳، به ویژه بندهای ۴، ۳، ۱۵، ۱۶).

منابع مؤلف قسمت نخست کتاب عبارت بوده است از: گرشاسب‌نامه ابوالمؤید بلخی، عجایب بر و بحر تألیف بشر مقصّم (همان: ۱۳)، فضایل سجستان از هلال یوسف آوqi / آوqi، شاهنامه فردوسی (همان: ۷، ۲)، سیرالملوک عبدالله بن مقفع، کتاب الخراج از قدامه‌بن جعفر، کتاب انبیاء تألیف علی بن محمد طبری (همان: ۹، ۱۱) و تاریخ محمدبن‌موسى خوارزمی (همان: ۶۰).

ب. تاریخ طبرستان‌بن اسفندیار

تاریخ طبرستان کتابی است به فارسی در باره طبرستان که بهاءالدین محمدبن حسن‌بن اسفندیار کاتب (متوفی بعد از ۶۱۳ق)، معروف به ابن اسفندیار، آن را در قرن هفتم تالیف کرده است. درباره کتاب تاریخ طبرستان باید گفت که این کتاب یکی از قدیم‌ترین تاریخ‌نامه‌های محلی طبرستان می‌باشد و در مواردی، از تاریخ‌نویسی محلی فراتر می‌رود. این اثر در چارچوب تاریخ‌نگاری محلی در طول تدوین یافته، اگرچه نگاه در عرض هم در محتوای کتاب قابل مشاهده است و به همین دلیل این کتاب از جمله تاریخ

سیستان پس از وفات ابوالفضل نصر بن احمد است (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۹۲). از مطالب مهم این قسمت، شرح مؤلف در باره حمله فرامطه به سیستان است (همان: ۳۸۸-۳۹۱). بیشتر مطالب این قسمت در باره رکن‌الدین محمود، شاه نیمروز (سیستان)، و درگیری‌های او با امیران مغول است (همان: ۴۱۵-۴۰۷).

قسمت سوم کتاب از تاریخ ۶۹۵ق تا ۷۲۵ق دربرمی‌گیرد. در این قسمت ناگهان شیوه نگارش تغییر می‌کند و ماجراهی مخالفت‌ها و نبردهای رکن‌الدین محمود با پدرش، ملک نصیر‌الدین و برادرش، شاه نصرت‌الدین، شاهان محلی سیستان گزارش می‌شود که همراه با تفصیل است، اما تاریخ وقوع حوادث را به دست نمی‌دهد. فقط از واپسین عبارت کتاب چنین برمی‌آید که نویسنده این چند صفحه پایانی، خود در آن سال، یعنی هشت سال پس از صلح فرزندان نصیر‌الدین زنده بوده است (همان: ۴۱۵). واپسین تاریخی که به سختی از لابه‌لای وقایع صفحه آخر کتاب و مقایسه آن با اثر تاریخی متاخر، احیاء‌الملوک در این باره می‌توان به دست آورد، ۷۲۷ق (سیستانی، ۹۲: ۱۳۴۴) که ظاهراً با مسامحه آن را ۷۲۵ق نوشته است. مهم‌ترین ویژگی تاریخ سیستان، به عنوان تاریخ محلی، توجه مؤلف به ایران باستان است که آگاهی‌های ارزشمندی از آن به دست می‌آید. دور نیست که مؤلف انگیزه‌ای فراتر از نوشتن تاریخ محلی داشته است و نهضت احیای ادبیات و دانش‌های ایران باستان در سده‌های سوم و چهارم او را بر این

پیشه قلمداده است (همان: ۲۴۵-۲۴۶). برای ابن اسفندیار شرح وقایع سیاسی و نظامی از اهمیت فراوان برخوردار است. اثر او به تصریح روزنیال بیشتر حول محور شخصیت‌های سیاسی و نظامی دور می‌زند (روزنیال، ۱۳۶۸، ۱۸۵: ۱۳۶۸).

در بررسی سبک نگارش تاریخ طبرستان باید گفت که نثر این کتاب تقریباً به نشر مصنوع نزدیک است. نویسنده در استفاده از واژه‌های عربی افراط کرده است. تسلط مؤلف بر اشعار عربی، فارسی و لغات دشوار فهم متن کتاب را اندکی دشوار کرده است. با این حال، استناد مؤلف با شاهد آوردن اشعار شاعران بزرگی چون فردوسی، سنایی و مؤیدی به ارزش کتاب افزوده است. استناد ابن اسفندیار به اشعار طبری در ذکر حوادث تاریخی نه تنها به ارزش کتاب افزوده بلکه کمک شایانی به حفظ زبان طبری کرده است.

تاریخ طبرستان از چند جهت دارای اهمیت است. نخست اینکه این اثر درباره حضور علویان در مازندران و تشکیل حکومت توسط آنان از منابع دست اول است. اهمیت دوم تاریخ طبرستان در استفاده مؤلف از منابع گوناگونی است که برخی از آنها به جا مانده و به وجود بقیه، فقط با استناد به گفته ابن اسفندیار می‌توان پی برد (همان: ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۴، ۹۷). سومین ویژگی برجسته این اثر در نقل اشعار عربی و طبری و واژه‌های طبری است (کسری، ۱۳۵۶: ۲۳-۱۸).

مهم‌ترین علت اهمیت این اثر که آن را از سایر کتاب‌های محلی تمایز می‌سازد، وجود متن نامه تنسر در این کتاب است. از آنجا که

نامه‌های محلی می‌باشد که هم نگاه در طول دارد و هم نگاه در عرض، اما نگاه در طول پر رنگ‌تر است. تاریخ طبرستان ظاهراً تا قرن نهم در دسترس نبوده، اما پس از این تاریخ مؤلفان از آن بسیار سود جسته‌اند و، در واقع، اساس دیگر تاریخ‌های محلی طبرستان شده است، زیرا مؤلف علاوه بر جغرافیای طبرستان و اوضاع سیاسی آن دوره، به حکومت‌های همجوار طبرستان نیز پرداخته است.

ابن اسفندیار همانند مورخان پیش از حمله مغول و بعضی از تاریخ‌نگاران تواریخ محلی، که ایالات آنها از نوعی استقلال برخوردار بود، نسب دودمان‌های حاکمیت عصر خود را به خاندان‌های پیش از اسلام از جمله ساسانیان رساند. او به حسب و نسب اعتقاد داشت و جهت اثبات نظرات خود به احادیث و روایات متousel شده است (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۴۹-۴۵). او همچون تاریخ‌نگاران محلی بر قدمت ایالت خود تأکید می‌ورزد و آن را با روایات افسانه‌ای به منوچهر می‌رساند (همان: ۵۶ به بعد). این مورخ از قدمت، وسعت و اهمیت ایالت خود تعريف و تمجید نموده است (همان: ۷۹، ۸۱، ۷۵ و...). نگاه ابن اسفندیار در قبال حاکمیت عصر بدین شکل است که از طالبیان و علویان در برابر عباسیان حمایت می‌کند (همان: ۲۲۸-۲۲۵، ۲۲۴ و...)، لیکن از استیلای علویان چون حسن بن زید بر طبرستان چندان خرسند نیست (همان: ۲۴۳-۲۴۲). با این حال وی حتی نسبت به حاکمان دیگر ایالات مانند یعقوب لیث نظری منفی دارد و او را فرومایه و عیار

تاریخ تأییف تاریخ‌نامه هرات دانسته نیست اما با توجه به آنکه سیفی هروی در چندجا از ممدوح خود غیاث‌الدین با عنوان "حاجی" یاد می‌کند، احتمالاً تأییف کتاب در حدود ۷۲۱ مقارن بازگشت غیاث‌الدین از سفر حج پایان یافته است (علاء‌الدینی، ۱۳۸۰: ۲۵۵). سیفی هروی از کتاب خود با عنوان تاریخ‌نامه یا تاریخ شهر هرات یاد کرده است (سیفی هروی، ۱۳۶۲: ۸، ۴۴۳). اما برخی مورخان سده نهم از جمله اسفزاری آن را تاریخ ملوک کرت نیز خوانده‌اند (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۵۶).

سیفی در تاریخ‌نگاری وقایع را پیوسته و به تفصیل شرح داده و در خور گنجایش کتاب، علل حوادث را بیان کرده است. وی به گفته خودش به انگیزه حقیقت‌جویی به این مهم دست زده و، از این‌رو، شخصیت‌های تاریخی و روایات مورخان را نقد و بررسی کرده است (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۷-۸ و مقدمه صدیقی: ۱۳). از بهترین قسمت‌های کتاب اشاره به احوال معیشتی بقایای جمعیت هرات پس از حمله مغول و گذران سخت زندگی آنها است که حاوی نکات فراوان از نابسامانی اقتصادی و اجتماعی می‌باشد (اسفزاری، ۱۳۸۸: ۸۳ به بعد). با این حال، انصاف این مورخ باعث شده است تا اغراق مورخانی چون مؤلف طبقات ناصری درباره تعداد کشتگان را رد کند (همان: ۷۰).

ازفون بر این سیفی هروی درباره وقایع پیش از دوره خود از منابعی استفاده کرده که اکنون در دست نیستند. از جمله: از تاریخ‌نامه هرات (تاریخ هرات)، تأییف ابونصر عبدالرحمان بن عبدالجبار فامی (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۵-۲۶) و نیز از مثنوی تاریخی کرت نامه از خطیب

که متن پهلوی و عربی نامه تنسر از بین رفته ثبت ترجمة نامه تنسر در تاریخ طبرستان کمک بزرگی به شناخت محتوای نامه تنسر می‌نماید. اگرچه ابن‌اسفندیار در هنگام بیان ترجمة نامه تنسر الحاقاتی به آن افزوده است. شعرهای فارسی، عربی و بعضی از آیات قرآنی مندرج در این نامه را باید از الحالات ابن‌مقفع و ابن‌اسفندیار دانست. به‌نظر می‌رسد ابن‌اسفندیار به منظور شرح مطالب و زیباتر کردن جمله‌های خود کلمه‌هایی به نامه تنسر افزوده است و به این طریق به این نامه شاخ و برگ داده است (مینوی، ۱۳۱۱: ۹۹). نقل نامه تنسر علاوه بر اهمیت فراوان آن، از نظر سیاسی نوعی تأکید بر استقلال خواهی دیرینه طبرستان از آن استنباط می‌شود.

ج. تاریخ‌نامه هرات سیف هروی

قدیمی‌ترین تاریخ محلی بر جای مانده هرات به فارسی از سیف‌بن محمدبن یعقوب هروی، معروف به سیفی هروی، از شاعران و نویسنده‌گان مشهور خراسان در قرن هفتم و هشتم هجری است. سیفی از غیاث‌الدین کرت (حک: ۷۰۶-۷۲۵)، جانشین فخرالدین فرمان یافت کتابی در تاریخ هرات از زمان چنگیز و خرابی شهر و به قتل رسیدن ساکنان آن در ۱۸ تا عصر خویش بنویسد (همان، مقدمه صدیقی: ۶-۸). تاریخ نامه هرات از جمله تاریخ‌نامه‌های محلی درباره هرات است که مؤلف آن نگاه در طول داشته، هرچند فصل‌های آخر کتاب بیشتر با نگاه در عرض تدوین شده است و این ویژگی از مختصات عمده تاریخ نامه‌های محلی به‌شمار می‌رود.

سیف هروی ضمن آن احادیثی نقل می‌کند دال بر آنکه هرات توسط فرشتگان محافظت می‌شود و جز به صلح فتح نمی‌گردد (سیفی هروی، ۱۳۶۲ق: ۴۸-۵۷، ۶۲، ۶۳، ۸۰).

د. مسامرة الاخبار و مسايرة الخيار

مسامرة الاخبار و مسايرة الخيار معروف به تاریخ سلاجقه، اثر خواجه کریم‌الدین محمود بن محمد آقسرایی (در میان ۷۲۳ و ۷۳۳ق/ ۱۳۲۳ و ۱۳۳۳م)، مورخ، منشی و دولتمرد عهد سلجوقیان روم در سده ۷ و ۸ق/ ۱۳ و ۱۴م است (شعار، ۱۳۶۷: ذیل آقسرایی). مسامرة الاخبار از جمله تاریخ‌نامه‌های محلی و سلسله‌ای است که مؤلف با نگاه تاریخ نگاری در طول آن را تدوین نموده است. تدوین این کتاب در سال ۷۲۳ق پایان یافته و مکمل تاریخ ابن‌بی‌بی است. چنانکه مؤلف در مقدمه گفته، کتاب را به ۴ اصل تقسیم کرده است. اصل اول و دوم تاریخ عمومی اسلام از هجرت پیامبر(ص) تا برافتادن عباسیان، و دوره سلجوقیان به اختصار از منابع دیگر نقل گردیده است. قسمت اصلی کتاب دو اصل آخر کتاب مخصوصاً اصل چهارم است که مؤلف در آن بیشتر مشهودات خود را نوشته و از نظر تاریخ سلجوقیان روم و استیلای ایلخانان مغول بر آن دیار منبع گران‌بهایی است. مؤلف در این کتاب درباره وضع تواریخ و کیفیت آن و تاریخ اسلام، فرمانروایی سلجوقیان، خاقان‌های مغول، پادشاهان روم، امیران و صاحب‌منصبان روزگار ایشان و رویدادهایی که در دوره ملازمت مشاغل دیوانی شاهد آنها

فوشنجه معروف به ربیعی (سیفی هروی، ۱۳۶۲ق: ۳۹۲-۳۹۱، ۴۴۹-۴۴۸). سیفی هروی در قسمت ظهور مغولان و حمله‌آنان به هرات اطلاعات خود را از منابعی همچون تاریخ منهج سراج، تاریخ جهان‌گشای علاء‌الدین عطاملک جوینی و تاریخ غازانی رشید‌الدین فضل‌الله گرد آورده است. از دیگر منابع وی نیز تاریخ خراسان و اخلاقی خانی (همان: ۹۵) بوده است. احتمالاً سیفی به اجازه غیاث‌الدین به اسناد و مدارک دولتی دسترسی داشته زیرا متن برخی از این اسناد را به‌طور کامل نقل کرده است (سیفی هروی، ۱۳۶۲ق: ۷۰، ۷۳، ۱۰۱، ۵۸، ۹۵، ۳۰۴، ۷۳). بینش مورخ تفاوت چندانی با مورخان عصر ندارد. او از حاکمیت آل کرت دفاع می‌کند و در حق شاهان آل کرت با اغراق و مبالغه سخن می‌دارد، به‌گونه‌ای که این حاکمان محلی را تا حد امپراتوران بالا می‌برد. آگاهی ایلخانی باعث شد تا مؤلف به صراحة فتوحات و حشتناک مغول و ویرانی‌های ناشی از آن را نه تنها در مورد هرات بلکه در تمام خراسان منعکس نماید. وابستگی وی به شهر هرات و حاکمان آل کرت موجب شده تا این مورخ بسان مورخانی چون جوزجانی که خارج از قلمرو مغولان و ایلخانان به سر برده‌اند، از مغولان با لعن و نفرت یاد نماید و مقتولان را شهید دانسته برای آنها غفران‌الهی بخواهد. این مورخ بر خلاف اغلب مورخان عصر ایلخانی از تقویم هجری قمری استفاده کرده است. مسئله قابل توجه دیگر نقل احادیثی چند در فضیلت شهر هرات است که

(متوفی ۷۳۲ق) و پسرش سید شمس الدین محمد که بخشی از اموال خود را وقف کرده‌اند، در سال‌های ۷۳۲ و ۷۳۳ق، نگارش یافته و بین سال‌های ۷۳۳ تا ۷۳۴ق، نسخه‌های متعددی از آن به تسجیل عده‌ای از علماء و قضات و نقیبی آن دوره رسیده و به تصریح وقف‌نامه، نسخه‌های مذکور به اماکن مختلفی که موقعفات متعلق بدانها بوده، (مکه، مدینه، کربلا و...) فرستاده شده است تا متولیان آن اماکن از مقاد و میزان آن آگاه شوند (میرحسینی، ۱۳۸۴: ۱۶۴). رساله جامع الخیرات شامل یک مقدمه و متن وقف‌نامه است.

از جهت محتوا، این وقف‌نامه حاوی اطلاعات بسیار دقیق از تمام شئونات زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی شهر یزد و نواحی اطراف آن و در عین حال، شامل اطلاعات ارزنده درباره جغرافیای تاریخی این شهر در سده‌های هفتم و هشتم هجری است. این وقف‌نامه در درجه نخست، مهم‌ترین اماکن مذهبی، فرهنگی و اقتصادی شهر یزد در دور حیات واقفان را نشان می‌دهد و به ۹ مسجد، ۸ مدرسه، ۱۴ خانقاہ و ۱۱ رباط اشاره می‌کند که بخشی از درآمد او قاف به آنها اختصاص یافته است. از آنجا که او قاف عمده‌تاً زمین‌های کشاورزی، باغ‌ها، باعچه‌ها، بستان‌ها، قنات‌ها و مراکز تجاری می‌باشد شرح میزان سهم، مکان قرار گرفتن و حدود آنها، جملگی اطلاعات مفیدی در باب ابعاد مختلف زندگی اجتماعی شهر یزد را در آن دوره ارائه می‌دهد.

واقفان ضمن معرفی دریافت‌کنندگان منافع او قاف، به حواشی و مؤسسات وابسته نیز

بوده، سخن گفته، ولی آنچه اکنون در دست است و شاید همان باشد که نویسنده موفق به اتمام آن شده، رویدادهای روزگار سلجوقی از آغاز تشکیل دولت سلجوقیان، ذکر سلاجقه ایران و روم و رویدادهای دوران آن خاندان تا چیرگی مغول است. یکی از ویژگی‌های این کتاب، ذکر ماده تاریخ‌های مشهوری است که مؤلف درباره حوادث مهم و سال مرگ بزرگان آورده است (صفا، ۱۳۶۹: ۳۲-۱۲۵۶، ۱۲۵۵).

مسامرة الاخبار با عبارت منشیانه معتدلی نوشته شده و نویسنده آن خواسته است که شیوه عظاملک را در اثر خود پیروی کند، عبارات او استوار و یکدست و آراسته به امثال و اشعار پارسی و تازی، و کتابش از حیث اشتغال بر اطلاعات وافر درباره سلاجقه روم و حوادث آسیای صغیر در عهد آنان، و ذکر رجال و معاريف آن دیار در مطاوی اخبار و حوادث، از جمله مأخذ بسیار سودمند فارسی است (صفا، ۱۳۶۲: ۱۲۵۶). آقسرایی شعر فارسی نیز می‌سروд و ابیاتی از اشعار خود را در مسامرة الاخبار آورده است (آقسرایی، ۱۳۶۲: ۲۶۴).

مسامرة الاخبار در ۱۹۴۳م به تصحیح عثمان توران به زبان ترکی جدید با پیشگفتاری عالمانه در آنکارا و در سال ۱۳۶۲ش انتشارات اساطیر به چاپ رسیده است.

ه جامع الخیرات (۷۳۲-۷۳۳ق)

جامع الخیرات، عنوان رساله وقف‌نامه‌ای است که به دست سید رکن الدین ابوالملکارم محمد بن قوام الدین محمد بن نظام حسینی یزدی

حاکمیت سیاسی جریان اهل سنت در ایران، جامعه‌ی یزد مانند بسیاری از نقاط دیگر ایران شیعه علوی بودند. با توجه به اینکه واقفان بخشی از درآمد اوقاف را صرف قبور ائمه شیعه به ویژه امام علی و امام حسین (ع) کرده‌اند شکی در تشیع آنان نیست.

آنچه که از باب تاریخ‌نگاری محلی یزد مهم است بیان این نکته می‌باشد که وقف‌نامه بر خلاف کتاب‌های تاریخ محلی که عمدتاً چهار غلو و افسانه‌پردازی شده‌اند، مبتنی بر واقعیت موجود بوده و دلیلی برای گزاره‌گویی و افسانه‌سرایی نداشته است. هرچند تذکر این نکته نیز لازم است که در میان کتاب‌های تاریخ محلی ایران در سده‌های هشتم تا دوازدهم، تاریخ‌های محلی یزد کمتر دچار این آفت شده‌اند.

و. شیرازنامه ابن‌زرکوب (۷۵۷ق)

شیرازنامه کتابی است نوشته ابوالعباس معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر حمزه‌بن ابی‌الفضل حسن‌بن عزالدین مودود ذهبی، مشتهر به زرکوب شیرازی (شیرازی، ۱۳۲۸: ۳۱۰)، از دانشمندان و مؤلفان قرن هشتم هجری. مؤلف شیرازنامه را به نام حاجی قوام الدین وزیر ابواسحق اینجو (مقتول در ۷۵۴ق/۱۳۵۳م)، به سال ۷۵۷ق/۱۳۵۶م تأییف نمود. عامل اصلی تأییف شیرازنامه، رقابت و حتی الگوپذیری از تواریخ محلی شهر بغداد بود. این اثر بر خلاف فارسنامه که مقدرات عمومی تاریخی و جغرافیایی ایالت فارس را مورد توجه قرار داد، بیشتر تاریخ شهر شیراز است. در واقع تأییف شیرازنامه،

شاره نموده‌اند. در حوزه جغرافیایی تاریخی، به دفعات، نام شهرستان‌ها و روستاهای یزد را بر شمرده و اطلاعات بسیار دقیقی از آنها آورده است (همان: ۲۴۵-۱۵۳). در حوزه آموزشی ضمن معرفی مدارس مهم، به مؤسسات جانبی از جمله دارالحدیث، بیت‌الادویه و دارالکتب اشاره و هزینه‌های آموزشی مدارس را با تعیین میزان اوقاف مشخص نموده‌اند. در حوزه‌های اجتماعی ضمن معرفی اصناف جامعه، به تمام ابعاد زندگی اجتماعی اشاره کرده‌اند، از جمله اداره حمام‌ها، کارگاه‌های مختلف، نانوها و انواع غذاها، بیمارستان‌ها، یتیم‌خانه‌ها، مردگان و آداب کفن و دفن، آداب ماه رمضان، معرفی اوزان، شاخص‌های اندازه‌گیری زمین‌ها، معرفی اصطلاحات مساحی چون جریب، قفیر، اجربه و اقفر، و بسیاری اطلاعات ارزنده دیگر (حسینی یزدی، ۱۳۴۵: ۹۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۰۹).

بنابراین، جامع الخیرات علاوه بر ارائه اطلاعات ارزنده در جغرافیای تاریخی یزد و نواحی اطراف، به تمام ابعاد زندگی اجتماعی جامعه‌آن روز یزد و نواحی اطراف آن پرداخته و تصویر بسیار دقیق و روشنی از حیات اجتماعی فرهنگی، مذهبی و اقتصادی ارائه می‌دهد که در نوع خود کم‌نظیر است. نکته قابل توجه ارائه تصویری دقیق از فضای مذهبی شهر یزد است که می‌توان ادعا کرد که جامعه‌آن روز شهر یزد و نواحی اطراف شیعه علوی بوده ولی اشتراکات بسیاری با جامعه اهل سنت داشته‌اند و علی‌رغم

در این بخش، در هفت طبقه، به تذکرۀ ۸۴ نفر از علماء و عرفاء و محدثان پرداخته است (ابن‌زرکوب، ۱۳۵۰: ۴۴-۴۵، ۹۰-۹۲، ۲۰۸-۱۲۴). خاتمه کتاب در دو فصل تدوین شده است، فصل اول در ذکر طبقات سادات و عده‌ای از اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت که به شیراز آمده و در آن شهر مدفون هستند و تعداد آنها ۱۳ نفر و افضل و اول آنها حضرت احمد بن موسی (ع). فصل دوم در ذکر مزاراتی که در شیراز مشهور و معروف، و اسمای آنها در زبان عوام افتاده و اشتهاری گرفته که تعداد آنها هشت نفر ذکر شده است (ابن‌زرکوب، ۱۳۵۰: ۲۰۵-۲۰۸).

به رغم اهمیت هر دو بخش کتاب، بخش دوم آن به عنوان تذکرۀ رجال و مشاهیر شیراز و فارس، متضمن احوال فرهنگی، علمی و اجتماعی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این توجه مؤلف ناشی از سابقه خانوادگی و حتی شخصیت دینی و عرفانی خود مؤلف، است. تأثیر بخش دوم در تذکرۀ هزار مزار به‌وضوح قابل رویت است (ابن‌زرکوب، ۱۳۵۰: ۱۹۴-۱۹۵، ۱۳۶۴؛ شیرازی، ۱۳۶۴: ۸۹-۸۸).

این اثر از حیث تاریخی، به‌سبب اشتمال بر اطلاعات مختصر و مفید از لشکرکشی‌ها و رخدادهای سیاسی و نظامی بسیار قابل استفاده و توجه است. لکن اشتباهاتی نیز به چشم می‌خورد. در قسمت دوم تذکرۀ اطلاعات مفید و در مواردی هم نادر وجود دارد و از از حیث ذکر شرح حال عرفا و صلحای شیراز تا قرن هشتم بسیار ارزشمند است. ابن‌زرکوب در تدوین اثرش از آثار شاخص قبل از خود استفاده کرده است و

نشانه روند شهری شدن تاریخ‌نگاری فارس است. شیراز نامه از جمله تاریخ‌نامه‌های محلی است که به فرهنگ نامه‌های محلی بسیار نزدیک است و نگاه مؤلف نگاه در طول می‌باشد. مؤلف کتاب خود را در قالب یک مقدمه و دو اصل و یک خاتمه تدوین کرده است (شیرازی، ۱۳۲۸: ابن‌زرکوب، ۶: ۱۳۵۰).

اصل نخستین، طبق معمول الگوی تواریخ محلی در شناخت اوضاع و احوال جغرافیایی منطقه فارس، محسن و مزايا و تفاوتش با سایر نواحی است. در پی آن به اختصار از تحولات سیاسی و نظامی تا حوالی ۷۵۷ق/۱۳۵۶م یاد شده است (ابن‌زرکوب، ۱۳۵۰: ۱۲۲-۴۶). جالب آنکه مؤلف در بیان ورود شحنگان مغول به شیراز از عدالت، نظم، انضباط و حتی کرامات آنها سخن می‌گوید. با این حال از عمر و لیث صفاری به طعن و قدح یاد کرده است. او به رغم تعریف و تمجید از آل بویه از پدیده اقطاع داری نیز انتقاد می‌کند. این اصل شامل هفت طبقه می‌باشد. مؤلف در این اصل ضمن بیان حوادث سیاسی شیراز و فارس و اشاره به چگونگی به قدرت رسیدن پادشاهان از سلسله‌های مختلف و بیان محاربات بین آنها به آثار و ابنيه ساخته شده در ادوار مختلف هم اشاره کرده و به نوعی کتاب شیراز نامه در بخش نخست (اصل اول) حاوی تاریخ تمدن و معماری شیراز در دوره مورد اشاره مؤلف است. اصل دوم کتاب متفاوت از بخش پیشین، تذکرۀ رجال مشاهیر و مشایخ صوفیه و علمای معروف شیراز است. مؤلف

ذکر مقدمه در قالب‌های متفاوتی چون فصل، بخش، روضه و چمن، گفتار، باب، قسم و مقاله به متن پرداخته و به تناسب موضوع کتاب خویش را تدوین نموده‌اند. این دسته از آثار عمده‌تاً به دو نوع ترتیب اتفاق زمان حدوث و دیگری بر اساس مرور سلسله حکومت‌ها و پادشاهان تنظیم شده‌اند. اما از جهت محتوا با توجه به اینکه عمدۀ تاریخ‌نامه‌های محلی تدوین شده در دوره مورد نظر به توصیه و سفارش یک حاکم محلی و یا برای خوشامد او تدوین شده است، برخلاف ادوار پیشین که تمرکز عمدۀ تاریخ‌نامه‌های محلی به محاسن و فضایل بوده، این آثار بیشتر به بیان حوادث سیاسی و تغییر و تحولات اداری شهرها و نواحی پرداخته‌اند هرچند از ذکر محاسن شهر نیز غفلت نکرده‌اند. در این میان آثار نوشته شده در سواحل جنوبی دریای خزر بیشتر به مسائل سیاسی و اداری منطقه پرداخته‌اند. ویژگی دیگر آثار این منطقه وجود اصطلاحات طبری و دیلمی و بسیاری از آداب و رسوم رایج در سواحل جنوبی دریای خزر در دوران حیات نویسنده‌گان است (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۴۶-۲۴۴). آثار تدوین شده در هرات و یزد به علماء و دانشمندان و اماکن و بناهای و کاریزها و قنات‌ها پرداخته و شرح کاملی از اوضاع فرهنگ و تمدنی دو شهر هرات و یزد ارائه داده‌اند. علاوه بر موارد فوق این آثار به مباحث اجتماعی، اقتصادی، ادبیات و اصطلاحات محلی و زبانی، تمایلات ناسیونالیستی و باستان‌گرایی، موضوعات مذهبی، رجالی، فرهنگ و تمدن

به دلیل اینکه بعضی از این آثار اکنون وجود ندارند این کتاب حائز اهمیت است. مؤلف در قسمت تاریخی از کتاب‌هایی چون فارس‌نامه ابن بلخی، تاریخ وصف و تاریخ عتبی و در قسمت تذکره‌ای از آثاری چون مشخصیه مقاریضی، مشخصیه دیلمی و طبقات الصوفیه استفاده کرده است. درنهایت باید خاطرنشان کرد این اثر در احوال فرهنگی، علمی و اجتماعی ایالت فارس و شهر شیراز اثری بدیع و ارزشمند است.

شاخصه‌های تاریخ نگاری محلی در دوره مغول

الف. بیان ساختار و محتوا

از نظر ساختار عمدۀ آثار تدوین شده در این دوره در قالب مشترکی قرار دارند. این آثار در قالب یک مقدمه و چند فصل و یا بخش تدوین شده‌اند. در مقدمه این آثار مؤلفان به اهداف و انگیزه‌های خود از تدوین این آثار پرداخته و به محاسن و فضایل شهر یا ناحیه مورد نظرشان اشاره کرده‌اند. عموماً در بیان وجهه تسمیه شهر و یا ناحیه و تاریخ و چگونگی بنای آن به اسطوره‌ها و افسانه‌ها پرداخته‌اند. ابن اسفندیار بزرگ‌ترین نویسنده تاریخ محلی سده هفتم بنای آمل را به دو برادر به نام‌های اشتاد و یزدان، سرزمین دیلم، نسبت می‌دهد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۶۲). و سیف هروی بنای شهر هرات را به طهمورث بن هوشنگ می‌رساند (سیف هروی، ۱۳۵۲: ۲۶) و ابن زرکوب زمین شیراز را بقایای صومعه‌ای می‌داند که از عهد جمشید بنای شده بود (ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۳۲). پس از

قسوات‌ها و بی‌رحمی‌های دولت‌مردان و
صاحبان قدرت.

۱۰- ذکر انواع مالیات و خراج، بیان
باج خواهی‌ها و باج دهی‌ها، وصف اوضاع
اجتماعی و اقتصادی شهر و دیاری خاص در
دوره‌ای مشخص، اشاره به وضع طبقات
 مختلف جامعه و گاه زندگی طبقات متوسط و
 فروندست جامعه.

ب. جایگاه نویسنده‌گان

عمده نویسنده‌گان تاریخ‌نامه‌های محلی از
دبيران و منشیان بوده‌اند که در دستگاه حکام
محلی به دبیری و امور دیوانی اشتغال داشتند
و با توجه به دسترسی به اسناد دیوانی و
اخبار دستگاه حکومتی توانسته‌اند اطلاعات
ارزنهای درباره ساختار قدرت و اوضاع
سیاسی منطقه و رابطه آن با دولت مرکزی
ارایه دهند (شعار، ۱۳۶۷: ذیل آفسراپی و تاریخ
سیستان، ۱۳۶۶: ۱۴۵-۱۴۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۵۴...).

اغلب تاریخ‌نگاران محلی سواحل جنوبی
دریای خزر از این گروه بودند (ابن اسفندیار،
۱۳۲۰: ۴). بخشی هم از ادب و شاعران و
خوشنویسان و مترسلان بودند (سیفی هروی،
۱۳۶۲: ۳۸۰). برخی هم از سادات بودند و با
هدف ثبت حوادث و سرگذشت و معرفی
خاندان‌های سادات به تدوین تاریخ پرداختند
(حسینی یزدی، ۱۳۴۵: ۵-۱۲).

ج. انگیزه‌های نویسنده‌گان

انگیزه‌های متعددی زمینه تدوین تاریخ‌نامه‌های
محلی را فراهم ساخته است. تشویق حاکمان
سیاسی، دوستداری وطن، دیدن خواب و

فرهنگ عامه نیز پرداخته‌اند (تاریخ سیستان،
۱۳۶۶: ۵۵، ۲۶۵-۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۰).

به طور خلاصه می‌توان ویژگی‌های زیر را در
تاریخ‌های محلی دوره مغول مشاهده کرد:
۱- بیان داستان بنیان و بنای شهر و دیار و گاه
ذکر وجه تسمیه آن.

۲- شرح ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی،
مساحت و وسعت شهر و دیار و ویرانی یا
آبادانی شهرها و دهات، وصف آب و هوای
ناحی منطقه، نوع زراعت و محصولات و
فرآورده‌ها، نوع معادن، صنایع، ذکر مراتع،
چشم‌سازها و چمنزارها و

۳- ذکر محاسن و فضایل منطقه، احوال، خلق
و خو، آداب و رسوم، باورها و اعتقادات و
مذاهب سکنه، زبان و لهجه.

۴- وصف مساجد، مدارس، خانقاها،
مزارهای بزرگان، کتابخانه‌ها، بناهای باستانی،
حصارها، دروازه‌ها، قنوات، بقاع، شرح
عجبی و غرایب.

۵- شرح شورش‌ها و طغیان‌های واقع شده
در شهرها، جنگ‌ها و کشمکش‌های روی داده
بین مناطق و شهرها، قتل و غارت‌ها، کشتارها
و دیگر رویدادهای تلخ و ناگوار.

۶- احوال رجال اعظم از فرمانروایان،
شاهزادگان، سرداران، امرا، وزرا، بزرگان علم
و ادب، دانشمندان، شعراء و ادباء، اقطاب و
مشايخ صوفیه، محدثان، فقیهان، قضات و

۷- شرح آداب و رسوم و فرهنگ عامه که
گاه به کلی در طول زمان منسخ شده‌اند.

۸- بیان اختلافات و کشمکش‌های مذهبی و
فرقه‌ای و نحوه ظهور آیین‌ها و فرق مذهبی.

۹- شرح وقایع و حوادث سیاسی، گاه ذکر

محلی فراوان برخوردار است. مؤلف از چنان تعصی برخوردار است که سیستان را به عنوان ایالتی در کنار ایران (همسایه) و نه جزو ایران قلمداد کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۸-۶۷). آنچه که در سیستان اتفاق افتاد از جمله قیام خوارج و حمزه آذرک و تشکیل حکومت صفاری برای مؤلف تاریخ سیستان ارزشمند بوده و با تعصب از آن یاد کرده است. او با اشاره مفصل به قیام حمزه بن عبدالله خارجی در عصر هارون الرشید، حمزه را مردی شجاع، عالم و امر به معروف می‌داند. این در حالی است که ابن فندق از قتل عام دهشتناک حمزه، در حوالی بیهق یاد می‌کند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۸-۶۷؛ ابن فندق، ۱۳۶۱: ۴۴-۴۵). برخی از این نویسندهای با انگیزه‌های مذهبی به نگارش تاریخ محلی پرداخته‌اند، به عنوان مثال می‌توان به جامع‌الخیرات اشاره نمود (حسینی یزدی، ۱۳۴۵: ۱۲-۵).

د. مخاطبین

با توجه به انگیزه مورخان در تدوین تاریخ‌نامه‌های محلی می‌توان به مخاطبین آنها پی‌برد. اولین گروه از مخاطبین این آثار حاکمان سیاسی و والیان شهرها و ولایات بودند که می‌خواستند از این طریق هم اقتدار خویش را در صحنه تحولات سیاسی به رخ رقیبان بکشند و هم به وسیله این آثار نام خویش را جاودانه سازند. از طرفی این آثار امکان کسب مشروعتی برای بخشی از حکام محلی فراهم می‌کرد هم از جهت ادامه حکومتشان و هم از جهت حفظ استقلالشان

اورادات غیبی، احیای فرهنگ و سدن باستان، رقابت با نویسنده‌گان تاریخ‌های شهرهای دیگر، جبران کاستی تاریخ محلی در باب شهرها و ثبت زیبایی‌های زادگاه‌شان در این میان تشویق و ترغیب حاکمان وطن‌دوستی در درجه نخست اهمیت قرار دارد. این دو عامل در عین حال که زمینه‌ساز تدوین این آثار گشته‌اند، موجب رواج غلو و افسانه‌سرازی هم شده‌اند چراکه، از یک طرف، نویسنده‌گان خواسته‌اند اعتبار شهر و ناحیه خویش را بالا ببرند و یا اینکه جایگاه و قابلیت حاکمی را فراتر از اندازه بیان کنند (ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۸-۹ و سیفی هروی، ۱۳۶۲: ۴۴۳، ۴۶۱). به عنوان مثال ابن زرکوب علت تألیف شیرازنامه را این‌گونه عنوان می‌کند: "جمعی از ملازمان صحبت به شوافع افتراح، التماس نمودند که در فضیلت دارالملک شیراز هم بر آن منوال [تاریخ بغداد] کتابی تألیف می‌باید کردن، که مشتمل باشد به ذکر خصوصیات شهر شیراز و طبقات سلاطین آن مملکت، و مشحون به شرح مزایا[ی] ائمه و افضل و مشایخ این دیار" (ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۱۱). البته هستند آثاری که از این آفات مصون مانده و کمتر دچار غلو شده‌اند.

برخی از نویسندهای هم با هدف احیای سدن پیشین به ویژه ارزش‌های دوران ایران باستان به تدوین تاریخ نامه محلی پرداخته‌اند که در این خصوص تاریخ سیستان و تاریخ‌های محلی شمال ایران بیشتر دارای این ویژگی هستند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: مقدمه بهار و ۲۵-۱؛ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۰-۱). به عنوان مثال مورخ نخست تاریخ سیستان از وطن‌دوستی

گاه آمیخته با قصاید و قطعاتی از خود وی. او به مناسب مقام، از آیات قرآن و احادیث و اشعار فارسی و عربی استشهاد کرده است. افزون بر این تاریخ‌نامه هرات به جهت اشتمال بر یادکرد از برخی از شعراء و علماء اولیا در خور توجه می‌باشد (همان، مقدمه صدیقی: ۱۸، ۲۳). تاریخ‌نامه هرات علاوه بر جنبه تاریخی، اثری بسیار سودمند و مهم و زیبا ادبی فارسی است که نویسنده آن عبارات و مطالب آن را با اشعار بسیار نغز و ترانه‌های شیرین و شیوای فارسی و گاهی هم با اشعار و قطعات ادبی و مناسب عربی آرایش داده است. با توجه به تأکید ملک‌غیاث‌الدین برای دوری کردن از بیان جعلیات و مفتریات، ظاهرآ سیف هروی کتاب خود را بر اهل قلم و فضل، پیران و متقدمان جهاندیده عرضه کرد و مورد تصدیق و تأیید آنها قرار گرفت. اهمیت کتاب باعث شد تا مورخان عصر تیموری مانند حافظ ابرو، عبدالرزاق سمرقندي در مطلع سعادین، میرخواند و اسفزاری مورخان متأخر تاریخ محلی هرات از آن به عنوان منبع اصلی در آثار خود استفاده نمایند (همان، مقدمه: ۲۳-۱۸، ۱۴۰).

مسامرة‌الاخبار به نشر منشیانه معتدلی نوشته شده و نویسنده آن خواسته است که شیوه عظامک را در اثر خود پیروی کند. عبارات او استوار و یکدست و آراسته به امثال و اشعار پارسی و تازی، و کتابش از حیث اشتمال بر اطلاعات وافر درباره سلاجقه روم و حوادث آسیای صغیر در عهد آنان، و ذکر رجال و معاريف آن دیار در مطاوی اخبار و حوادث، از جمله مأخذ بسیار سودمند فارسی

در برابر قدرت مرکزی و یا قدرت‌های بزرگ‌تر. هدف دیگری که می‌توان برای حاکمان سیاسی در توجه به این آثار در نظر گرفت منافع و یا اطلاعات اقتصادی به‌ویژه درباره اصناف و اماکن اقتصادی و تجاری و زمین‌های کشاورزی و محصولات کاشته شده در آنها بود. چرا که تاریخ‌های محلی گزارش‌های ریز و دقیقی از این شرایط در اختیار مخاطبین خود قرار می‌دهند. علاوه بر حکام و والیان محلی، عالمان و دانشمندان و خاندان‌های بزرگ دینی و اقتصادی نیز از مخاطبان این آثار بودند که هر کدام به فراخور احوال خوبیش علاقه‌مند به آگاهی از مختصات و ویژگی‌های گوناگون شهر محل تولد و یا سکونتشان بودند.

ه. جایگاه ادبی تاریخ‌های محلی

کتاب‌های تاریخی نقش ویژه‌ای در تاریخ ادبیات ایران دارند و تاریخ‌های محلی به دلیل وابستگی هر کدام به یک شهر و یا یک ناحیه از اهمیت بیشتری برخوردارند. اهمیت ادبی تاریخ‌های محلی از چند جهت قابل بررسی و تحقیق است. نخست از جهت اسلوب نگارش که این آثار بنا به موقعیت مکانی و زمانی خود بیان کننده سبک نگارش یک دوره و یک مکان‌اند. دوم اینکه این آثار حامل عبارات، اصطلاحات، و اشعار بسیاری هستند که از چشم تاریخ‌نگاران عمومی به دور مانده و یا امکان طرحشان فراهم نگردیده است. تاریخ‌نامه هرات از جنبه ادبی و انشا از نمونه‌های خوب نشر فارسی است (صفا، ۱۳۶۹، ۱۲۴۲: ۳/۲). نشر سیفی شیوا و روان است و

زیبایی متن در کنار تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی قرار دارد. نثر تاریخ سیستان یک‌دست نیست؛ نثر چند بخش ابتدای آن متأثر از نشر ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم است و تا جلوس طغل اول (۴۵۵-۴۲۹ق) نثری قدیمی شبیه به نثر بلعمی دارد. در قسمت دوم سبک کتاب از لحاظ ادبی و تاریخی تغییر می‌کند و نثر آن آمیزه‌ای از نثر سلسله ششم و هفتم می‌شود، جملات نیز استحکام قسمت نخست را ندارند. در این کتاب، واژه‌های عربی و مهجور فارسی اندک است (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۲۳، پانویس ۱، مقدمه بهار و نیز ۳۱۷) و در آن از شواهد شعری به‌جا استفاده شده است. بهار در مقدمه اسلوب نگارش کتاب و ساختار ادبی آن را در چند مورد بیان می‌کند «اختصاصات این کتاب در انشا و نحو و صرف بسیار است. قواعد انشا و دستور این کتاب با قدیمی‌ترین کتب فارسی که به نظر رسیده از قبیل نثر بلعمی در ترجمة تاریخ طبری (۳۶۰-۳۵۰ق) و حدود‌العالم (۳۷۲ق) شباخت تام دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

تاریخ‌های محلی بر جای مانده از دوران مغول - خصوصاً آثاری مانند تاریخ سیستان و تاریخ طبرستان - از جمله منابع ارزشمند تاریخ و فرهنگ ایران به‌شمار می‌روند که نه تنها در بازسازی تاریخ مناطق مربوط به حوزه نگارش کتاب‌های مزبور از ارزش و اعتبار فراوانی برخوردارند، بلکه از منابع ارجمند تاریخ ملی و عمومی ایران نیز هستند. کتب مورد بررسی در مقاله حاضر هر کدام دارای

است (صفا، ۱۳۶۲: ۱۲۵۶). آقسرایی شعر فارسی نیز می‌سرود و ابیاتی از اشعار خود را در مسامرة‌الاخبار آورده است (آقسرایی، ۱۳۶۲: ۲۶۴). در بررسی سبک نگارش کتاب تاریخ طبرستان نیز باید گفت که نثر این کتاب تقریباً به نثر مصنوع نزدیک و نویسنده در استفاده از واژه‌های عربی افراد کرده است. تسلط مؤلف به اشعار عربی، فارسی و لغات دشوار فهم متن کتاب را اندکی دشوار کرده است. با این حال استناد مؤلف به اشعار شاعران بزرگی چون فردوسی، سنای و مؤیدی به ارزش کتاب افزوده است. استناد ابن‌اسفندیار به اشعار طبری در ذکر حوادث تاریخی نه تنها به ارزش کتاب افزوده بلکه کمک شایانی به حفظ زبان طبری نموده است.

تاریخ سیستان به لحاظ ادبی نیز بسیار ارزشمند است و از جمله بهترین آثار نثر پارسی آغاز سلسله پنجم هجری به شمار می‌رود (صفا، ۱۳۵۰: ۲۱۶) و در جاهایی که مؤلف از پارسی یا پهلوی نقل و ترجمه کرده، حاوی کم‌ترین واژگان عربی است (بهار، ۱۳۷۳: ۲۶۵). عبارت‌های کوتاه و رسماً همراه با ترکیب‌های بدیع و اصطلاحات ناب پارسی از دیگر ویژگی‌های این متن به شمار می‌رود. مجموع واژگان تازی متن از ۵٪ بیشتر نیست و ازین‌رو، تاریخ سیستان زبانی را زنده نگه داشته که در حدود ۵٪ واژه‌های آن از میان رفته است (همان، ۱: ۲۶۰-۲۵۸). با وجود گستاخی‌هایی که در نسخه بازمانده راه یافته، تاریخ سیستان، گذشته از ارزش روایت‌های تاریخی آن، به لحاظ شیوه‌ای و

- مسایرہ‌الاختیارات تاریخ سلاجقه. به‌اهتمام و تصحیح عثمان توران. تهران: انتشارات اساطیر. ابن‌اسفندیار، بهاءالدین محمدبن حسن (۱۳۲۰). تاریخ طبرستان. به تصحیح عباس اقبال. تهران: کتابخانه خاور. ابن‌زرکوب، احمد (۱۳۵۰). شیرازنامه. به کوشش اسماعیل واعظ جوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ابن‌فندق، علی بن زید (۱۳۶۱). تاریخ بیهق. به تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. تهران: انتشارات کتابفروشی فروغی.
- اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸). روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، با تصحیح و حواشی سید‌محمد کاظم امام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- باسورث، کلیفورد (۱۳۷۸). تاریخ غزنیان. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۳). سبک‌شناسی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- جعفری، جعفرین‌محمد (۱۳۳۳). تاریخ یزد، به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵). جغرافیای حافظ ابرو، مقدمه و تصحیح صادق سجادی. تهران: انتشارات بنیان.
- حسینی یزدی، سید رکن‌الدین (۱۳۴۱). جامع الخیرات. به تصحیح محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار. تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین. روزنقال، فرانس (۱۳۶۶). تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس. زرین کوب. عبد‌الحسین (۱۳۵۶). تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سیف‌اله روی، محمدبن یعقوب (۱۳۵۲). تاریخ نامه هرات. به تصحیح محمد زبیر الصدقی. تهران: کتابفروشی خیام (افست).
- سیستانی، ملک‌شاه حسین (۱۳۴۴). احیاء‌الملوک. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شیرازی، عیسی‌بن جنید (۱۳۶۴). تذکرة هزار مزار

اطلاعات ارزشمند و منحصر به‌فردی در زمینه تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و مذهبی مناطق مربوط به حوزه نگارش خود می‌باشد. پرداختن به جغرافیای تاریخی منطقه و یا شهر مورد نظر، معرفی اینیه و اماکن تاریخی، توجه به آداب و رسوم و اعتقادات محلی از جمله اطلاعاتی است که در تاریخ‌های محلی بهتر می‌توان پی‌گیری نمود.

تاریخ‌های محلی که از دوره مغول به یادگار مانده‌اند از نظر سبک نگارش و همچنین، نگرش نویسنده‌گان از سنت‌های پیش از خود پیروی می‌کنند. مواردی همچون فضیلت‌نویسی، حب وطن، دستوری بودن و یا توصیه‌ای بودن نگارش، استناد به روایات و احادیث ضعیف، برخورداری از نگرش طولی از جمله ویژگی‌های مشترک تاریخ‌های محلی دوره مغول با آثار مشابه اعصار پیشین است. البته برخی از این آثار همچون وقف‌نامه جامع‌الخیرات تا حدود زیادی فاقد ویژگی‌های مزبور می‌باشد و از آثار کم‌نظیر تدوین یافته در حوزه تاریخ و تمدن ایران به شمار می‌رود. نکته آخر اینکه فارسی نویسی و استفاده از لغات مغولی و ترکی از ویژگی‌های منابع محلی دوره مغول به شمار می‌رود.

منابع

- آژند، یعقوب (۱۳۸۰). تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران. تهران: نشر گستره.
- آقا‌بزرگ طهرانی، شیخ محسن (۱۴۰۳). النـریـعه الـى تـصـانـیـف الشـیـعـه. ج ۳، ۱۱، بیروت: دارالاـضـوـاء.
- آقسـرـایـیـ، مـحـمـودـبـنـ مـحـمـدـ (۱۳۶۲). مـسـاـمـرـةـ الـاـخـبـارـ و

- بزرگ اسلامی، ج ۱ ، تهران: مرکز دایرۀ المعارف بزرگ اسلامی.
- علاءالدینی، علیرضا (۱۳۸۰). «تاریخ‌نامه هرات».
- دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، تهران: بنیاد دایرۀ المعارف اسلامی.
- مصطفی، شاکر (۱۹۸۳). *التاریخ العربي و المورخین، الجزء الاول، الطیف الثالث*، بیروت: دارالعلم للملائین.
- میرحسینی، محمدحسن (۱۳۸۴). «نکته‌یابی از جامع الخیرات». *مجلة فرهنگ*، ش ۵۶. ص ۱۸۴-۱۶۳.
- نورائی، مرتضی (۱۳۹۰). «جغرافیای تاریخی و تاریخ محلی، تعاملات و تمایزات». *کتاب ماه*، ش ۱۶۳. ص ۲-۷.
- یارشاطر، احسان و دیگران (۱۳۷۷). *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*. ج ۳، قسمت ۲، تهران: امیرکبیر.
- Kammen,carol (1937). on doing local history. american association for state and local history book series.
- (ترجمه). تصحیح و تحرییه منصور رستگار فسایی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۳/۲. تهران: انتشارات فردوس.
- کاتب، احمد بن حسین (۱۳۵۷). *تاریخ جدید یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- کسری، احمد (۱۳۵۶). *کاروند کسری*، *تاریخ‌های طبرستان و یادداشت‌های ما*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ناشناس (۱۳۸۱). *تاریخ سیستان*. به تصحیح محمد تقی بهار. تهران: انتشارات معین.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴). *نامه تنسر به گشنسب*. تهران: دانشگاه تهران.
- مقالات:**
- پرگاری، صالح (۱۳۸۰). «*تاریخ طبرستان از عهد ساسانیان*». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. س ۴. ش ۴۷-۴۶. ص ۴۰-۳۷.
- شعار، جعفر (۱۳۶۷). «آقسراپی»، *دایرة المعارف*

بررسی تحلیلی مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان از همکاری تا ستیز

(۱۳۲۸-۱۸۱۶ق/۱۹۵۰-۱۱۹۴م)

* حمید کرمی پور / ** علیرضا محسنی ابوالخیری

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱۵

چکیده

رونق و شکوفایی بنادر خلیج فارس - مانند همه بنادر پر رونق جهان - پیوند تنگاتنگ و نزدیکی با وضعیت پس کرانه‌های آنها داشته است، به گونه‌ای که بدون بررسی این پس کرانه‌ها نمی‌توان ابعاد و زوایای پیشرفت یا پسرفت این بنادر را روشن ساخت. این مقاله با بررسی تحلیلی مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان مستقر در نواحی جهانگیری و دهستان فرامرزان، یعنی پس کرانه‌های بندر لنگه، به این موضوع می‌پردازد. این مقاله در چارچوب پژوهش در مناسبات این خوانین و قدرتمندان منطقه در خلال سال‌های ۱۳۲۸-۱۸۱۶ق/۱۹۵۰-۱۱۹۴م، تحولات اجتماعی و سیاسی پس کرانه‌های یکی از بنادر مهم خلیج فارس (بندر لنگه) را موضوع بررسی خود قرار داده است و در صدد پاسخ به این سؤال است که رقابت این دو گروه از خوانین، چگونه اوضاع اجتماعی و سیاسی منطقه را تحت تأثیر خود قرار داده است. این موضوع تاکنون کانون پژوهش و تحقیق مستقلی نبوده و این نوشه با روشن توصیفی - تحلیلی به آن پرداخته است.

کلید واژه: جهانگیری، فرامرزان، خوانین بستک، کلانتران فرامرزان، بندر لنگه، خلیج فارس.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) karamipour 3315@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس دانشگاه تهران alireza.mohseni 390@gmail.com

مقدمه

در درازای تاریخ، از دوران باستان تا دوران معاصر، بنادر پرشماری در ساحل شمالی خلیج فارس (ساحل ایران) ظاهر شدند. بنادری که پس از پیدایش و تولد، به عنوان کانون تجاری خلیج فارس شهره آفاق گشتند و پس از رونق و آبادانی، ثروت و غرور، راه افول و انحطاط در پیش گرفتند. واکاوی علمی حیاتِ بنادر این ساحل از تولد تا مرگ، با ارزیابی دو عامل مؤثر بر حیات بنادر خلیج فارس صورت خواهد گرفت: (اول) وضعیت مسیر دریایی بنادر مورد نظر. بنادر این ساحل، واسطه مسیر تجاری دریایی خلیج فارس و نواحی داخلی ایران‌اند، پس نامنی در مسیر ارتباطی و تجاری خلیج فارس ضربه‌ای سخت بر پیکر این بنادر بوده است. (دوم) وضعیت پس‌کرانه بنادر مورد نظر. پس‌کرانه آباد، بندری آباد را در خود می‌پروراند و پس‌کرانه نامن نابودی بنادر را در پی خواهد داشت. مخلص کلام آنکه واکاوی زندگی اجتماعی و تجاری بنادر ساحل ایرانی خلیج فارس - از تولد تا مرگ - با بررسی دو عامل (الف) وضعیت عبور و مرور دریایی در خلیج فارس و (ب) وضعیت پس‌کرانه بنادر، در تمام تاریخ خلیج فارس، قابل ارزیابی است.

براساس آنچه گذشت، مطالعه و بررسی تحولات پس‌کرانه‌های ساحل شمالی خلیج فارس در شناسایی تحولات این ساحل ضروری به نظر می‌رسد - موضوعی که در مطالعات خلیج فارس چندان مورد توجه واقع نشده است. این پژوهش برای بررسی و واکاوی پس‌کرانه بنادر لنگه از سال ۱۱۹۴-

۱۳۲۸ق/۱۸۱۶-۱۹۵۰م انجام گرفته است. نتایج این پژوهش گامی نخست برای واکاوی زندگانی اجتماعی و تجارتی بندر لنگه در این محدوده زمانی خواهد بود. تأثیرگذارترین ناحیه پس‌کرانه‌ای بندر لنگه در این محدوده زمانی ۱۳۴ ساله، ناحیه جهانگیریه بوده است. خوانین بستک ضابطان این ناحیه - که زمینه تاریخی ۴۸۶ ساله در وصول به قدرت در این ناحیه داشتند - و کلانتران دهستان فرامرزان یکی از دهستان‌های ناحیه جهانگیریه، در این محدوده زمانی در تحولات سیاسی و اجتماعی این ناحیه مجاور بندر لنگه نقش اساسی ایفا کردند. پژوهش حاضر بر آن است که تحولات اجتماعی و سیاسی ناحیه جهانگیریه و دهستان فرامرزان را بر طبق منابع واکاوی کند. این پژوهش با روشی توصیفی - تحلیلی به میزان تأثیرپذیری منطقه مورد بحث از روابط و مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان می‌پردازد. منابع اصلی پژوهش حاضر منابع محلی است که در این پژوهش جایگاه والای دارند: نخست کتاب تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک نوشته محمداعظم بنی عباسی که خود از سلسله بنی عباسیان بستک (خوانین بستک) است و کتاب خود را بر اساس اسناد خانوادگی نگاشته است. دیگری دست‌نوشته تاریخ فرامرزان نوشته عبدالرحمن ابوطالب ملا است که هنوز به زیور چاپ آراسته نگردیده است^۱. منبع دیگر، کتاب خاطرات عبدالرحمن فرامرزی است که سند زنده‌ای از

۱. این دست‌نوشته گرانها را استاد بزرگوار دکتر محمدباقر وثوقی استاد دانشگاه تهران در اختیار راقم این سطور قرار دادند.

حدود حکومتی لارستان محسوب می‌شد. هرچند برای بسیاری، این نام ناآشناست. این در حالی است که تا دوره پهلوی دوم تا ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م نام جهانگیریه در تقسیمات کشوری به چشم می‌خورد (فریدی‌مجید و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹۷) و از ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م این نام بدون توجه به سابقه تاریخی اش از تقسیمات کشوری ایران کنار گذاشته شد.

قدیمی‌ترین منبع تاریخی که از جهانگیریه می‌نویسد، منتخب‌التواریخ لارستان، اثر حبیب‌الله انصاری است که نسخه اصلی آن در ۱۱۷۶ق/۱۷۹۸م نوشته شده است. بنا به نوشته انصاری، از سال ۴۸۹ پیش از میلاد بستک با توابعات و بندر مقام به نام جهانگیر، پسر بلاش حاکم لارستان، جهانگیریه خوانده شد (انصاری، ۱۱۷۶ق: نسخه خطی).

حاجی‌میرزاحسن فساوی در اثر گرانقدر خود فارس‌نامه ناصری، که در ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م نوشته شده به جغرافیای لارستان پرداخته و لارستان را به نه ناحیه تقسیم نموده که یک ناحیه آن جهانگیریه است. فسائی حدود جهانگیریه را بدین شرح نوشته است: «در میانه جنوب مشرق شهر لار است. درازای آن از قریه کوشک تا قریه کمشک ۳۸ فرسخ، پهنه‌ای آن از جناح تا فاریاب هشت فرسخ و قصبه این ناحیه را بستک گویند. نزدیک ۲۱ فرسخ از شهر لار دور است. با آنکه اگر کوهستان سخت در میانه نبود از هفت فرسخ کمتر بود» (فسائی ۱۳۸۲: ۱۵۲۰/۲). فسائی ناحیه جهانگیریه را مشتمل بر ۳۳ آبادی معرفی کرده است. بر این اساس محدوده جغرافیایی جهانگیریه به قرار زیر بود:

تحولات و جریانات سیاسی این ناحیه است.

۱. چشم اندازی بر موضوع

جایه‌جایی اقوام از ساحل جنوبی خلیج فارس به ساحل شمالی آن و، بالعکس، از گذشته تاکنون وجود داشته است. از سوی دیگر جایه‌جایی جمعیت و اقوام در امتداد ساحل شمالی خلیج فارس و نواحی پس‌کرانه‌ای آن نیز، هر چند در مطالعات خلیج فارس کمتر به آن پرداخته شده، اما بارها اتفاق افتاده است. خوانین بستک یا به قول حسینی فسائی، سلسله مشایخ بستکی (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۵۲۰/۲) و طایفه ملا، کلانتران فرامرزان، از سال ۱۱۹۴-۱۳۲۸ق/۱۸۱۶-۱۹۵۰م سیاست‌گذاران ناحیه جهانگیریه و دهستان فرامرزان - از نواحی پس‌کرانه‌ای بندر لنگه - بوده‌اند که از نواحی خنج و جویم (البته خوانین بستک ۳۱۸ سال زودتر) به نواحی جنوبی‌تر محل سکونت خود و نزدیک ساحل خلیج فارس مهاجرت کردند. مهاجرت خوانین بستک که در ابتداء فقط صاحب قدرت معنوی بودند، در سال ۸۷۶ق/۱۴۹۸م اتفاق افتاد. آنان در بستک رحل اقامت افکندند و به مرور زمان قدرت را نیز در دست گرفتند. ۳۱۸ سال بعد، طایفه ملا به دهستان فرامرزان از دهستان‌های ناحیه جهانگیریه مهاجرت کردند و ضابط جهانگیریه نیز آنان را پذیرفت. این طایفه حدوداً ۱۲۰ سال کلانتری این دهستان را در دست گرفتند.

۲. جغرافیای جهانگیریه

ناحیه جهانگیریه و حدود جغرافیایی آن در کتب تاریخی ثبت شده و همیشه قسمتی از



همچنان ادامه یافت.

طبق اطلاعات کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران منتشر شده در ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م، شهرستان لار به پنج بخش تقسیم شده است: ۱. بخش بستک، ۲. بخش جویم، ۳. بخش گاویندی، ۴. بخش لنگه و ۵. بخش مرکزی (رزم آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۰). دیگر نامی از جهانگیریه در این تقسیم به چشم نمی‌خورد و بخش بستک به جای آن نشسته است. از این سال ناحیه جهانگیریه به بخش بستک شهرستان لار، تغییر نام داد و به شش دهستان تقسیم گشت: دهستان حومه، دزگان، رویدر، فرامرزان، گوده و لمزان. (رزم آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۳-۱۵۱).

سبب جدایی و تمایز ناحیه جهانگیریه از دیگر نواحی لارستان، ارتفاعات و قله‌های آن می‌باشد. این ناحیه مابین دو نوار کوهستانی قرار دارد: نوار کوهستانی شمالی آن که کوه پرپتو، کوه بُر و کوه شو^۱ از قله‌های آن‌اند. در پشت این نوار کوهستانی، ناحیه مضامفات شهر لار (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۵۲۲) واقع در شهرستان لار (امرزوی) واقع است. نوار کوهستانی جنوبی که کوه سفید، کوه داربست، کوه کمشک، کوه بُلکن و کوههای دین و دیده بان از قله‌های آن‌اند (قلی عباس، ۱۳۷۲: ۱۱). این نوار کوهستانی جهانگیریه را از ناحیه شیبکوه و لنگه جدا کرده است.

۳. جغرافیای فرامرزان

نخستین بار، نام دهستان فرامرزان به عنوان یک واحد سیاسی در تقسیمات کشوری، در کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران ذکر شد.

۱. «شُو» به معنای «شب» است.

از شرق: از روستای کوشک آغاز می‌شد. این روستا هم اکنون از لحاظ تقسیمات سیاسی و اداری، در استان هرمزگان، شهرستان بندر لنگه و در بخش مرکزی این شهرستان، در دهستان دزگان واقع است.

از غرب: جهانگیریه از روستای کوشک به جانب مغرب تا روستای کمشک امتداد داشت. امروز کمشک، در استان هرمزگان، شهرستان بستک، بخش جناح، دهستان فرامرزان واقع است و آبادترین روستای فرامرزان است.

از شمال: به روستای فاریاب ختم می‌شود. میرزا حسن فسائی دو روستا به نام فاریاب در شمار روستاهای ناحیه جهانگیریه ضبط کرده است: ۱(فاریاب آنوه که امروزه فاریاب سنگویه نامیده می‌شود (قلی عباس، ۱۳۷۲: ۴۲). این روستا در شش کیلومتری شمال روستای آنوه، در دهستان فتویه، بخش مرکزی شهرستان بستک، در استان هرمزگان واقع است. ۲(فاریاب بستک: این روستا در بخش کوخرد، در شهرستان بستک، در استان هرمزگان واقع است؛ لیکن از حدود مسافت بر می‌آید که منظور فسائی مورد اول یعنی فاریاب سنگویه باشد.

از جنوب: به روستای جناح می‌رسید. امروزه جناح، بخش شده است و در شهرستان بستک، استان هرمزگان واقع است. (امروزه شهر جناح). (نک: به نقشه شماره ۲).

در نخستین قانون تقسیمات کشوری ایران در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۱۶ش/۱۹۳۷م، ناحیه جهانگیریه یکی از بخش‌های شهرستان لنگه و لارستان بود (فریدی مجید و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹۷) و تا سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م نیز این روند

تاکنون داشته است.

در بین مردم فرامرزان معمول است که می‌گویند نام دهستانشان از طوایف و ایلاتی از سپاهیان نادرشاه به نام فرامرزی گرفته شده است که بعد از حمله به روستای کمشک و تخریب قلعه آن در فرامرزان اقامت گزیدند (موحد، ۱۳۴۹: ۶۴).

هجوم سپاه نادرشاه در ۱۱۴۷ق/۱۷۳۴م، به کمشک، به فرماندهی تهماسب‌قلی‌خان جلایر، برای تعقیب محمدخان بلوج و شیخ‌احمد مدنی، در تاریخ ثبت است (بنی‌عباسیان بستکی، ۹۴: ۱۳۳۹)، اما چگونه نام یک طایفه یا ایل تازهوارد، به آن سرعت به یک محیط جغرافیایی اطلاق می‌شود؟ مگر قبل از ورود این تازهواردان، هیچ ایل یا قومی در فرامرزان حضور نداشت؟ خورموجی در نسخه خطی آثار جعفری نوشته که در ۱۳۰۱ق/۱۹۲۳م، در جایی در حوالی لارستان، آبادی‌ها و بنادری در شمار حکومت لارستان لیست شده‌اند که نام فرامرزی و کمشک در میان آنها به چشم می‌خورد (خورموجی، ۱۳۰۱ق: نسخه خطی؛ وثوقی و همکاران، ۱۳۸۵: ۹۴). شاید نام «فرامرزی» در کتاب خورموجی، نام روستایی است که بعدها بر یک دهستان اطلاق شد و یا اینکه نام قوم یا طایفه‌ای باشد که در یک محدوده جغرافیایی خاص می‌زیسته‌اند.

نمی‌دانیم چرا حسینی فسائی که کتاب خود را از لحاظ زمانی بعد از خورموجی نگاشته است، نامی از فرامرزی که در لیست خورموجی آمده است، نیاورده. فسائی فقط نام «گچی» (گچویه)، کمشک و داربسان

مطابق این منبع این دهستان یکی از شش دهستان بخش بستک بوده است (رزم آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۲). فرامرزان، دهستانی است در شمال‌غربی بندر لنگه و در جنوب غربی بستک که انتهای آن در قسمت غربی، حد فاصل بین شهرستان لار و شهرستان بندر لنگه است (نک: نقشه شماره ۱). این دهستان در یک جلگه شن‌زار بین دو کوه گاهبست و کوه کمشک و گچویه قرار دارد که این منطقه را از ناحیه ساحلی ایران، یعنی بخش شبکوه جدا می‌کند (حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۴). دهستان فرامرزان شامل ده آبادی و مرکز آن روستای گچویه است. در این روستا معادن گچ فراوان وجود دارد. احتمالاً نام‌گذاری روستا بر همین اساس بوده است. روستای کمشک از گذشته تاکنون آبادترین روستای فرامرزان است. تنها در این روستا آب شیرین یافت می‌شود. (رزم آرا، ۱۳۳۰: ۱۵۲؛ موحد، ۱۳۴۹: ۹۴). فرامرزی می‌نویسد: کمشک در گذشته کمس نام داشته است که به معنای قنات یا کاریز است (حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۵). روستاهای دیگر این دهستان، هنگویه، کنارسیاه، قلندران، پای تاوه، هنوخواجه، چاله، داربست و گیزه می‌باشند. (قلی عباس، ۱۳۷۲: ۶۰-۶۴؛ حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۵-۸؛ موحد، ۱۳۴۹: ۸۷).

معیشت عمده مردم فرامرزان کشاورزی است و این در حالی است که مشکل عمده در فرامرزان از گذشته تا کنون تأمین آب است. قحط و خشکسالی، رونق آن سوی خلیج فارس و اختلافات محلی تأثیر شایانی در مهاجرت ساکنان این دهستان، از گذشته



همراه نبود و درگیری وی با علی مرادخان زند، ضربات سنگینی بر امنیت فارس و شیراز وارد آورد. حتی حضور قدرتمند آقامحمدخان قاجار که توانسته بود شهرهای گیلان، گرگان و مازندران را متصرف شود و حوزه نفوذ خود را تا قزوین و تهران بگستراند (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۸۱). نتوانست دو رقیب زند را در برابر دشمنی مشترک با هم متحد سازد. در ۱۱۹۴ق / ۱۷۸۰م اصفهان و نواحی شمالی فارس و حومه شیراز به میدان مبارزه صادق‌خان و سرداران علی مرادخان زند تبدیل شد و آشوب و ناامنی در این نواحی حکم‌فرما گشت. (شعبانی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). در میان این محیط پر تشنجه، طایفه ملا، که در دهستان هرم واقع در بخش جویم^۱ اقامت داشتند، برای یافتن مقر صلح آمیزی برای عائله و طایفه خود برای زندگی بهتر، تنها راه چاره را در مهاجرت به نواحی جنوبی یافتند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲). مقصد این جابه‌جایی و مهاجرت قومی گستردۀ، ناحیه جهانگیریه تعیین گشت. مهاجرت در اوایل ۱۱۹۴ق / ۱۷۷۹م روی داد و طایفه ملا، تحت ریاست ملا‌احمد با خانواده‌های خود به سوی بستک رهسپار شدند. ضابط ناحیه جهانگیریه (خان بستک) در این زمان شیخ محمد خان بستکی بود که از طایفه مهاجر مذکور استقبال نمود. در خصوص عوامل انتخاب مقصد طایفه ملا (جهانگیریه) باید گفت که: اولاً، اقامت در این ناحیه، طایفه ملا را، از یکسو، از تشنجهای سیاسی خاندان زند و، از سوی

۱. اکنون شهری است در بخش جویم از شهرستان لارستان در استان فارس.

(داربست) را که امروزه در دهستان فرامرزان واقع‌اند، در بین آبادی‌های جهانگیریه ذکر کرده است (فسائی، ج ۲، ۱۳۸۲: ۱۵۲۰). اما فسائی در جایی دیگر از طایفه فرامرزی نام می‌برد که مسکن آنها کوهستان مغربی ناحیه جهانگیریه و معیشت آنان بزدایی و گله‌داری بود. بزهایی که طایفه فرامرزی پرورش می‌دادند، در ایالت فارس اسم درکرده بود (فسائی، ج ۲، ۱۳۸۲: ۱۶۱۶). نام فرامرزی در لیست خورموجی، بر نام طایفه‌ای دلالت می‌کند که در محدوده جغرافیایی خاص می‌زیستند و سپس اسم خود را به مکان جغرافیایی خود - منظور همان دهستان فرامرزان - دادند.

۴. مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان

۴-۱-۱-۱ مهاجرت کلانتران فرامرزان (طایفه

ملا) به جهانگیریه

وفات وکیل الرعایا در ۱۱۹۳ق / ۱۷۷۹م دورانی از کشمکش و هرج و مرج را در ایران به وجود آورد. دورانی پرآشوب که ما حصل رقابت‌های درونی خاندان زند و از سویی دیگر آقا محمد خان قاجار بود. از پانزدهم صفر تا نهم شعبان سال ۱۱۹۳ق / ۱۷۷۹م دربار زنده به صحنه صف‌آرایی خاندان زند بدل شد. نخست زکی‌خان و ابوالفتح‌خان (شیرازی، ۱۳۶۵: ۳۸) و سرانجام، صادق‌خان، زمام حکومت را به‌دست گرفتند.

دوران حکومت صادق‌خان زند از ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۶ق / ۱۷۷۹ تا ۱۷۸۲م، چندان با آرامش

این سلسله از ۱۴۹۷/۸۷۵ ق م تا ۱۴۹۶/۸۷۵ ق م در خنج و جویم، پیشوای جماعت خنج و لارستان و دارای شهرت و قدرت معنوی شدند (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸؛ ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۳۴۰؛ موحد، ۱۳۴۹: ۱۸). و به دربار پادشاهان هر موز با سمت امیرالحاج و قاضی القضاطی بنادر و جزایر خلیج فارس راه یافتد (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۰۰؛ بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۰؛ موحد، ۱۳۴۹: ۱۸). سال ۱۴۹۸/۸۷۶ ق م نقطه عطفی برای شیوخ بستک در جهت رسیدن به قدرت دنیوی است. در این سال شیخ محمد اول که جانشین اسلام‌فشن شده بود به بستک، قصبه ناحیه جهانگیریه مهاجرت نمود (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۳). شیخ محمد که به دنبال پایگاهی برای رهبری دینی و دنیوی می‌گشت؛ جهانگیریه و بستک را محیطی مناسب برای پیشبرد اهداف خود یافت. در این زمان بستک از نواحی جویم و خنج وضع بهتری داشت چرا که این نواحی در ورطه نامنی‌های حاصل از رقابت‌های سلسله تیموری و قراقویونلو قرار گرفته بود (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۶۶). موقعیت بستک منحصر به فرد بود: کوهستانی بودن آن، حفظ امنیت را در آن آسان‌تر می‌نمود؛ مسافت زیاد بستک از شیراز (پایتخت سیاسی فارس) تأثیر زد و خوردهای سیاسی را بر بستک به حداقل می‌رساند و نزدیکی آن به سواحل و بنادر خلیج فارس، امکانات شگرفی در اختیار شیخ محمد می‌گذشت. شیخ محمد می‌توانست در صورت هجوم مهاجمان شمالی‌اش، از راه آب جان خود و عائله‌اش را نجات دهد. از طرفی، نزدیکی به بنادر تجاری خلیج فارس و

دیگر، اغتشاش و جنگ‌های قبایل همجوارشان، در بخش جویم می‌رهاند. ثانیاً، نزدیکی به سواحل خلیج فارس، آنان را از امتیازات ارتباطی این آبراه بهره‌مند می‌ساخت کما این‌که پس از مدتی این طایفه با سواحل جنوبی خلیج فارس مراوده تجاری و قرابت سببی یافتد. ثالثاً فعالیت‌های عمرانی شیخ محمدخان بستکی در این سال‌ها در جهانگیریه امنیت نسبی‌ای در این ناحیه برقرار کرده بود (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۵۰-۱۴۹) و رابعاً، پیشینه آشنازی طایفه ملا با سلسله مشایخ بستکی عامل مهمی بود. اجداد شیخ محمدخان بستکی، شیخ جابر و اسماعیل، در هرم، کاریان و جویم به سر می‌بردند و در آنجا اهل شریعت و اهل طریقت بودند و در این مناطق مریدان زیادی داشتند و بعد از وفات نیز در جویم به خاک سپرده شدند. (همان: ۲۲-۲۳). حتی اهالی خنج و هرم و جویم در شورش جهانگیریه علیه شهر لار، به رهبری شیخ محمدخان بستکی، شیخ محمدسعید بستکی و شیخ احمد مدنی در ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۴ م شرکت فعال داشتند (نک: ویلم فلور، ۱۳۷۱: ۱۵۵-۱۲۴).

۲-۱-۴- پیشینه خوانین بستک

بر اساس مطالعات تاریخی، نیاکان شیخ محمد خان بستکی، یعنی مشایخ بنی عباسی بستک (خوانین بستک) که نسب خود را به بنی عباسیان بغداد می‌رسانند (ویلم فلور، ۱۳۷۱: ۲۸؛ احمد فرامرزی، ۱۳۷۹: ۶۷۷)، قومی مهاجر در ایالت فارس بودند و به مدت ۴۸۶ سال در مسیر وصول به قدرت مبارزه کردند.

درس خوانده، باسواط، روحانی، معلم، آخوند (معین، ۴/۴۳۲۸) و بسیار پر یعنی بسیار پر از علم (دهخدا، ۱۴/۲۱۴۲۴) است.

تواریخ محلی بهتر می‌توانند در مورد یک واژه محلی اظهار نظر کنند. در تاریخ جهانگیریه داریم: «پیش نماز و خطبی مسجد، لقب ملا می‌گرفت. در آن دوران بهترین عنوان بین مردم لقب ملا یا مولا بود که اختصاص به علماً و مشایخ داشت» (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶). نویسنده تاریخ فرامرزان، عبدالرحمن ابوطالب ملا، نوشتۀ طایفه‌اش^۱ (غالباً افرادی درس خوانده و عالم و بسیاریشان تا درجه استادی در ادب و فرهنگ فارسی و اسلامی، معلم یعنی تعلیم‌دهنده بوده‌اند) (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۵). و به همین سبب ملا نامیده شده‌اند. واقعاً نمی‌دانیم که طایفة موردنظر ما قبل از مهاجرت به فرامرزان ملا بوده‌اند و یا بعد از اسکان در فرامرزان «ملا» شده‌اند. به‌حال ملا بودن این طایفه آنان را از موقعیت اجتماعی بالایی در فرامرزان برخوردار کرد. جای شگفتی نیست که این موقعیت اجتماعی، دو عامل اساسی را در مورد این طایفه، توجیه کند: الف) سرعت پیشرفت این طایفه در کسب قدرت در فرامرزان و ب) سبب پذیرفته شدن این طایفه توسط خان بستک و سپس طوایف دیگر قدرتمند در فرامرزان چون طوایف فقی، پاسلار، کمرگیر، زندو، مواد و رئیس. (حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۱۰).

۱. عبدالرحمن احمد ابوطالب ملا از طایفة ملا است.

بندر هرمز که کانون تجارتی خلیج فارس شمرده می‌شد و ارتباط با تجار ساکن این بنادر، فرصتی طلایی برای کسب منافع مادی بود. اخلاف شیخ محمد اول از ۱۵۲۹/۹۰ ق م تا ۱۱۵۲/۱۷۷۴ م در جریان آمد و رفت دولت‌های صفویه، افغان و افشاریه برای دستیابی به رهبری دینی و قدرت دنیوی بر جهانگیریه سخت مبارزه کردند. شیخ محمد پنجم در ۱۱۵۲/۱۷۷۴ م به هدف دیرینهٔ اسلامش جامه عمل پوشاند. وی در همین سال با دریافت فرمان ضابطی بستک و جهانگیریه و دریافت لقب خان از نادر شاه افشار (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۱۰). نماینده حکومت مرکزی در جهانگیریه شناخته شد. شیخ محمدخان بستکی در ۱۱۸۲/۱۸۰۴ م نیز از جانب کریم خان زند با حکم رسمی بر مقام خود ابقا گردید (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۷۴؛ وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۶۳).

۴-۱-۴-۲ اسکان طایفة ملا در فرامرزان
شیخ محمدخان بستکی، ضابط جهانگیریه با آغوشی باز از این طایفه استقبال نمود و آنان را در روستای گچویه از روستاهای فرامرزان منزل داد. حضور آنان در روستای گچویه سرآغازی برای قدرت‌گیری این طایفه در دهستان فرامرزان و به دست گرفتن منصب کلانتری این دهستان بود. این طایفه از این زمان به بعد در تحولات اجتماعی و سیاسی این دهستان نقش بهسزایی ایفا کردند. اگر در طایفه‌های ساکن در فرامرزان، در زمان مورد بحث، دقیق شویم، درخواهیم یافت که تنها این طایفه، لقب ملا دارد. ملا به معنای

این اشرار محلی امنیت و آرمش را بار دیگر به قلمروش بازگرداند طایفهٔ ملا، ساکن در گچویه و معتبر در سراسر فرامرزان (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲). تحت ریاست ملا احمد در جریان برقراری امنیت و آرمش در جهانگیریه به هادی‌خان پیوستند و چنان اعتماد خان بستک را به خود جلب کردند که ملا‌احمد پس از پایان آشوبها، از سوی هادی‌خان به منصب دهباشی منصوب گشت این انتصاب می‌بایست بین سال‌های ۱۱۹۸ تا ۱۲۰۰ق/ ۱۷۸۳م تا ۱۷۸۵م باشد.

منصب دهباشی که رئیس ده، نگهبان ده و همان کدخدا بود، بر وجههٔ سیاسی و اجتماعی طایفهٔ ملا و رئیس آن افزود. هرچند این منصب تنها ملا‌احمد را در روستای گچویه صاحب نفوذ مطلق می‌کرد لیکن این منصب نقطه‌آغازین قدرت سیاسی طایفهٔ ملا در سراسر فرامرزان بود که توسط اخلاف ملا احمد به آنجام رسید – مقام دهباشی به اخلاف ملا احمد، به ارث رسید و آنان به تدریج در همهٔ فرامرزان صاحب نفوذ شدند.

در ۱۲۰۱ق/ ۱۷۸۶م لطفعلی‌خان زند توانست حاکمیت زندیه را بار دیگر، در نواحی لار و بنادر خلیج فارس، از بندرعباس تا بوشهر ثبت کند (هدایت، ۱۲۲۹: ۲۰۱-۱۹۹ و آصف، ۱۳۵۲: ۳۷۴). هادی‌خان بستکی همچنان به عنوان فرماندار جهانگیریه ابقا گردید و پرسش محمدرفیع خان برای گروگان مالیاتی به شیراز برده شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸۵).

هادی‌خان بستکی در ۱۲۱۷ق/ ۱۸۰۲م وفات یافت و پرسش محمدرفیع خان بر مسند پدر

۴-۲- مرحلهٔ نخست ارتباط منافع مشترک: رفاقت

در سال ۱۱۹۴ق/ ۱۷۷۹م جعفرخان، فرزند صادق‌خان زند که برای سر و سامان دادن به اوضاع نواحی جنوبی اعزام شده بود، (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۶۲/ ۱؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۱۳۴). توانست مأموریت خود را انجام دهد و هادی‌خان، فرزند شیخ محمدخان بستکی، به رسم گروگان به دربار شیراز فرستاده شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸۴). در ۱۱۹۶ق/ ۱۷۸۱م با تصرف شیراز به دست علی‌مرادخان زند و قتل صادق‌خان زند (فسائی، ۱۳۸۲: ۶۲۲-۶۲۳)، هادی‌خان بستکی همچنان به عنوان گروگان مالیاتی در شیراز نگه داشته شد. بعد از تاجگذاری علی‌مرادخان زند در اصفهان (آصف، ۱۳۵۲: ۴۳۵-۴۳۹) و وفات شیخ محمدخان بستکی در ۱۱۹۷ق/ ۱۷۸۲م، هادی‌خان که جانشین به حق پدر شناخته می‌شد، به مقام ضابطی بستک و جهانگیریه منصوب و در بستک ساکن شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۵۱).

در این زمان در نواحی مرکزی و شمالی ایران اوضاع پیچیده‌ای حکم‌فرما بود. نبردهای علی‌مرادخان زند و آقامحمدخان قاجار باعث ناامنی و هرج و مرج این نواحی گشته بود (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۸۴). نواحی جنوبی ایران نیز به سبب ضعف حکومت مرکزی و دوری اصفهان، پایتخت زندیه به این نواحی، از اغتشاش دور نماند و عشاير و چادرنشینان و اشرار محلی، امنیت را از جهانگیریه سلب کردند (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۸۳). هادی‌خان بستکی در گام نخست با سرکوبی

اول، ایجاد رابطه‌ای دوستانه با احمدخان بزرگ، حاکم قدرتمند لارستان و بستک (فسائی، ۱۳۸۲/۲: ۱۵۲۰). که می‌توانست قدرت ملااحمد و طایفه‌اش را در فرامرزان ثبت کرده و حتی افزایش دهد. در این راستا طوایف فرامرزی تحت ریاست ملااحمد در بین تفنگچیان احمدخان بستکی حضوری چشمگیر یافتند (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۰۷). دوم، ایجاد روابط سببی طایفه ملا با دیگر طوایف ساکن در فرامرزان و سهیم کردن آنان در سرنوشت یکدیگر که درنهایت به قدرت طایفه ملا انجامید و سوم، توجه به عمران و آبادانی گچویه و دیگر روستاهای فرامرزان (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۱، ۱۹).

ملااحمد دهباشی، در زمان حیات احمدخان بزرگ پیش از ۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۹ به سرای باقی شافت. از میان فرزندانش، فرزند ارشدش ملاعلی بر مستند پدر نشست. ملاعلی با احمدخان بزرگ و پسر و جانشین او، مصطفی خان بستکی معاصر بود. مصطفی خان بستکی در ۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۹ جانشین پدر شد (فسائی، ۱۳۸۲/۲: ۱۵۲۰ و بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۲-۲۳).

نهال قدرت طایفه ملا، با دستان ملااحمد دهباشی در خاک فرامرزان کاشته شد و مدیریت ملاعلی این نهال را به بلوغ و بالندگی رساند. ملاعلی روند قدرت یابی طایفه ملا را در فرامرزان تسريع کرد. اقدامات هوشمندانه او، نفوذ او را در همه فرامرزان گستراند. ملاعلی در گام نخست با مصطفی خان بستکی رابطه‌ای دوستانه برقرار نمود و او را طرفدار ریاست خود کرد.

تکیه زد. او همانند سایر خوانین و رؤسای قبایل کرانه‌های خلیج فارس، از دردرسراهی داخلی و خارجی حکومت قاجاریه - زمان فتحعلی شاه قاجار - سود برد (بنی عباسیان بستکی، ۱۹۲: ۱۳۸۴؛ وثوقی، ۳۷۴: ۱۳۳۹) و به افزایش قدرت خود پرداخت و از فرستادن مالیات دیوانی به شیراز اجتناب کرد (بنی عباسیان بستکی، ۲۰۱: ۱۳۳۹). محمد رفیع در ۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۲م به دستور حسینعلی‌میرزا، فرمانروای وقت فارس از مقام خویش کنار رفت و پرسش احمد خان به جای او برقرار شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۲).

احمدخان ملقب به «بزرگ»، از ۱۲۲۹ق/ ۱۸۱۲م، فعالیت‌های عمرانی خود را در جهانگیریه آغاز نمود و با شیراز رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد. احمدخان توانست از اختلاف حاکم لارستان با حسینعلی‌میرزا بهره برد و اعتماد دربار شیراز را به خود جلب کند (بنی عباسیان بستکی، ۲۰۹: ۱۳۳۹) و در ۱۲۴۵ق/ ۱۸۲۹م به حکومت تمامی خطه لارستان برقرار شود (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۵۲۰) احمدخان تا زمان وفاتش در سال ۱۲۵۶ق/ ۱۸۳۹م به انتظام امور لارستان پرداخت (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۱؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۲).

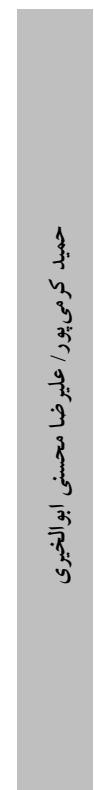
از طایفه ملا، از ۱۲۰۰ق/ ۱۷۸۳م تا زمان وفات ملااحمد دهباشی، اطلاعات محدودی در دست است. حتی تاریخ دقیق وفات دهباشی برای ما مجھول است. دهباشی در این سال‌ها برای تثبت ریاست طایفه ملا بر گچویه و افزایش قدرت در فرامرزان به تکاپو افتاد. برای این منظور او راهکارهای اساسی زیر را به کار بست:

حسین، قادری، ملک عالی، کوال، جعفر غلوم (غلام)، پاسلار، مرشد، بدرا، عبیدی، باقر شهاب، زندو، بلقان، رئیس، هاشم، مراد، کچل، روغنی، کارچخ، فقی، گرگ، لاری (منسوب به لار) و هرمی (منسوب به هرم) (عبدالرحمن ملا ۱۳۷۵: ۵۶ و حسن فرامرزی، ۱۳۶۳: ۱۰). ملاعلی (اول) راهکارهایی را برای غلبه بر دیگر طوایف ساکن در کمشک به کار بست: ۱) بنای خانه‌ای در کمشک و اسکان بخشی از طایفه خود به همراهی یک همسر و سه پسرش در کمشک. از این زمان به بعد ملاعلی هم در گچویه و هم در کمشک سکونت می‌کرد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۳ و ۴۷). حضور مستقیم ملاعلی و طایفه‌اش در کمشک، بدون شک از جاه طلبی‌های طوایف دیگر ساکن در کمشک می‌کاست. ۲) برقراری مناسبات مسالمت‌آمیز با طوایف کمشک از جمله طایفه فقی، پاسلار و مراد. ۳) اسکان طوایف طرفدار خود چون دو طایفه عبدالله و گمرگیر در کمشک و گماردن آنان به کارهای زراعی. حضور این طوایف تابع و همراه می‌توانست مابین طرفداران و مخالفان ملاعلی در کمشک توازن جمعیتی مفیدی برقرار سازد که نتیجه آن افزایش قدرت طایفه ملا در کمشک بود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۳، ۵۸-۵۹).

گام بعدی پس از وصول به قدرت سیاسی در فرامرزان، توجه به آبادانی و بالا بردن قدرت اقتصادی فرامرزان بود. ملاعلی برای تأمین امنیت اجتماعی فرامرزان در مبارزه با اشرار محلی و راهزنان فرامرزان، فعالیت دامنه‌داری در پیش گرفت تا آنجا که در پی چندین سال

ملاعلی در برابر تمامیت‌خواهی مصطفی خان در فرامرزان مقاومت شایانی کرد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۳۷)، اما می‌خواست که مجری اوامر او در فرامرزان باشد. خان بستک نیز که سابقه وفاداری طایفه ملا را نسبت به خوانین بستک می‌دانست، استیلای ملاعلی بر فرامرزان را برای حفظ قدرت خود در این دهستان سودمند می‌دید و بارها از او برای برقراری امنیت در فرامرزان کمک گرفت. ملاعلی برای خان بستک، مهرهای قدرتمند بود که می‌شد از او در برابر شرارت طوایف و سرکشان محلی در فرامرزان بهره برد. هرچند که قدرت‌یابی او در فرامرزان در آینده می‌توانست رقیبی خطرناک برای خان بستک بتراشد ولی به نظر می‌رسد مصطفی خان بستکی، حضور تابعی قدرتمند را در فرامرزان، بر حوادث احتمالی آینده ترجیح داد.

ملاعلی جهت سیادت بر فرامرزان، علاوه بر روستای گچویه، به بسط نفوذ و قدرت خود در دیگر روستاهای فرامرزان پرداخت. این روش بلندپایه، ملاعلی را به میدان رقابت با دیگر طوایف قدرتمند فرامرزان کشاند. ملاعلی تنها مرد پیروز این میدان بود. او توانست با حمایت خان بستک ریاست روستای هنگویه و کمشک را به دست آورد. روستای کمشک در زمان مورد بحث، از قرای آباد و پر جمعیت فرامرزان بود و ریاست بر آن به معنای نفوذ بر طوایف قدرتمند و صاحب نفوذی بود که در آن سکونت داشتند و در همه فرامرزان معروف بودند. این طوایف عبارت بودند از: محمود حسین، محمد شمسا، سدهی، محمد رستم، ملک



حراست از این حراثه‌ها را وظیفه خویش دانستند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۶-۴۶، ۴۶-۴۸). به نظر می‌رسد که مصطفی خان بستکی با مالکیت ارضی طوایف فرامرزان، مخالفت کرد و این مخالفت با اقدام ملاعلی مبنی بر اسکان طایفه گلندران (قلندران) در روستای کنارسیاه و مالکیت این طایفه بر زمینی در همان روستا، شکلی جدی به خود گرفت که ارسال نامه‌تندی به ملاعلی را منجر شد لیکن با حمایت قدرتمند ملاعلی (اول) از طایفه مزبور، خان بستک کوتاه آمد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۶-۴۶، ۴۶-۴۸).

۴-۳ مرحله دوم ارتباط: تباین منافع: رقابت حضور مصطفی خان بستکی، ضابط جهانگیریه و فرماندهاش ملاعلی در لشکرکشی سپاه ایران برای استرداد بندرعباس در ۱۲۷۱ق/۱۸۹۳م نقطه عطفی در مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان است. از ۱۱۷۶ق/۱۷۵۳م آل ابوسعید، حاکمان مسقط و عمان با استفاده از آشوب داخلی ایران و دل مشغولی‌های خاندان زندیه، بر سواحل خلیج فارس از جمله چابهار و بندر عباس دست یافتند. احمد بن سعید مؤسس این سلسله، حاکمی ایرانی - حسن شاه کبابی، جد اعلای سیدی‌السلطنه کبابی - را از جانب خود بر بندرعباس گماشت. جانشین سیداحمد، سید سلطان در ۱۲۰۵ق/۱۷۹۰م، مجددًاً بندرعباس را از دربار زندیه (احمد فرامرزی، ۱۳۸۳-۱۵۸) و در ۱۲۰۹ق/۱۷۹۴م از آقامحمدخان قاجار اجاره کرد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۱۹۰-۱۸۹). بار دیگر مشکلات داخلی و خارجی بی‌شمار

نبردهای دلاورانه امنیت را برقرار کرد و راه را در فرامرزان ایمن ساخت. سپس ملاعلی برای آبادانی و فراهم آوردن وسائل آرامش مردم و پیشرفت کشاورزی فرامرزان، فعالیتی مداوم کرد. او بر کوه‌های متعددی حفر کرد که بقایای آنها به صورت هشت آبانبار هنوز باقی است (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۴۵).

ملاعلی، نخستین واضح قوانین تقسیم آب و زمین در فرامرزان است. او اراضی قابل کشت فرامرزان را به‌نحوی عادلانه بین طوایف ساکن فرامرزان تقسیم نمود. این کشتزارها به «حراثه» موسوم گشت، وضع این قانون مالکیت ارضی که تا پیش از این در فرامرزان سابقه نداشت، تغییر اجتماعی بنيادینی در فرامرزان سبب شد و آن رشد تملک ارضی و خرده مالکی بود.^۱ در این قانون محلی ارضی، مالکیت بر آب و زمین برای طوایف فرامرزان تثبیت گشت. درواقع این تقسیم اراضی (مبنی بر اینکه هر طایفه‌ای مالک زمین خودش است) هرچند در فرامرزان تازگی داشت، سرآغازی برای آبادانی زمین‌های زراعی، رشد زراعت فرامرزان، افزایش ظرفیت تولیدی و بالا بردن حس تعاون طوایف ساکن در این دهستان بود. این قوانین ارضی، چنان در فرامرزان کارآمد به‌نظر آمد که هنوز پا بر جاست و «عموم کشتکاران و نخیل‌داران فرامرزان آن را قبول دارند». اولاد و اخلاف ملاعلی که جانشینان او در فرامرزان شدند،

۱. هرچند محمد اعظم بنی‌عباسیان بستکی، مبتکر زمین‌های حراثه در ناحیه جهانگیریه را شیخ عبدالقادر بستکی (متوفی ۱۱۲۵ق/۱۷۶۲م) دانسته است (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۴۰). لیکن مجری واقعی این طرح در فرامرزان، ملاعلی بود.

جزیره هرمز زندانی شد. در ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۴م از دربار ناصرالدین‌شاه، دستور اکید برای تصرف بندرعباس به مؤیدالدوله رسید. مؤیدالدوله از شیراز به جانب لار حرکت کرد و در آنجا به تهیه تدارکات اردو مشغول گشت (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۱/ ۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸۸). مصطفی‌خان بستکی از جانب والی فارس موظف به جمع‌آوری تفنگچی از ناحیه جهانگیریه شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۴۳). از آنجایی که تفنگچیان فرامرزی و طایفه ملا به سبب مهارت نظامی، نیروی ممتاز این قشون به حساب می‌آمدند - و ملاعنه ریاست آنان را داشت - ملاعنه از جانب مصطفی‌خان به فرماندهی کل قشون جهانگیریه گماشته شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۷). قشون جهانگیریه به اردوی دولت مرکزی پیوستند. قشون ایران پس از محاصره بندرعباس پس از هشت شب‌نحوه جنگ، بر بندرعباس دست یافتند (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۲-۸۰۳/ ۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۹؛ بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۴۳).

تفنگچیان فرامرزان به رهبری ملاعنه در نبرد بندرعباس دلاورانه جنگیدند و یاد دلاوری‌های ملاعنه در آن نبرد هنور در فرامرزان، در بین ساکنان آن دهان به دهان نقل می‌شود و بر سینه مردم فرامرزان حک شده است (فرامرز فرامرزی، ۱۳۹۱: مصاحبه).

آنگاه که خبر این فتح درخسان به تهران رسید «امنای دولت در برابر این خدمت یک قطعه نشان تمثال همایون، مکمل به الماس به نواب والا مؤیدالدوله مرحمت نمودند و برای

در پادشاهی فتح علی شاه، بندرعباس را در ازای پرداخت اجاره به دامان شیخ سعید بن سلطان انداخت (احمد فرامرزی، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

دوران ضابطی مصطفی‌خان بستکی بر جهانگیریه و کلانتری ملاعنه بر فرامرزان، یعنی از ۱۲۶۶ق/ ۱۸۴۴م به بعد، هم‌زمان با چرخش سیاست دولت قاجار در سواحل و بنادر میانی خلیج فارس بود (نک: وثوقی و حبیبی، ۱۳۷۳: ۹۳-۸۵). منظور از این تعبیر، تغییر نگرش سیاستمداران و دربار قاجاریه مبنی بر حاکمیت دولت مرکزی بر سواحل و بنادر خلیج فارس است. این تغییر نگرش برای بار اول در ۱۲۶۶ق/ ۱۸۴۹م با حرکت فیروز میرزا نصرت‌الدوله (والی فارس) از شیراز به بندرعباس، به امر ناصرالدین‌شاه و مطالبه بیست و هشت هزار تومان خراج عقب افتاده از حاکم بندرعباس (شیخ سیف، نماینده سید سعید بن سلطان حاکم مسقط و عمان). نمود عملی به خود گرفت (کبابی، ۱۳۷۰: ۱۱۴؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸).

پس از بازگشت نصرت‌الدوله به شیراز، در سال ۱۲۷۰ق/ ۱۸۵۳م، حاج محمد رحیم شیرازی از جانب ناصرالدین‌شاه به عنوان حاکم بندرعباس منصوب شد (کبابی، ۱۳۷۰: ۱۷۲ و هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸) و با کمک نظامی والی جدید فارس، طهماسب میرزا مؤیدالدوله، وارد بندرعباس شد و اقتداری به هم زد (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۰؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۸؛ کبابی، ۱۳۷۰: ۱۱۵) لیکن پس از مدتی با غدر و فریب شیخ سعید (نماینده حاکم مسقط بر بندرعباس) و شیخ عبدالرحمن قشمی، در

در سرتاسر فرامرزان مشهور و معروف بود. ملا‌احمد، فرزند ارشد، بعد از مرگ پدر بر مستند جانشینی نشست و از آنجایی که از فرمانبری ملاابوطالب در کمشک از خود مطلع بود، گچویه را مرکز ریاست خود بر فرامرزان قرار داد چرا که حضور دو بزرگ طایفه ملا در دو آبادی مهم فرامرزان (گچویه و کمشک)، طایفه ملا را قادر تمندتر می‌ساخت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۷۹، ۹۱، ۱۰۴).

ملا‌احمد همانند پدرش، با مصطفی خان بستکی رابطه‌ای مسالمت‌آمیز برقرار نمود. خان بستک نیز حضور قادر تمند ملا‌احمد را در فرامرزان ارج می‌نهاد. در ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۰م وقتی احمدخان، پسر مصطفی خان، بر پدر شورید (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۸۹؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۷۹). ملا‌احمد با تفنگچیان ورزیده خود مصطفی خان را به قدرت بازگرداند. ملا‌احمد آنقدر در بازگشت مصطفی خان به قدرت نقش داشت که از سوی خان بستک، «رستم تاج بخش» خوانده شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۷۹). این اقدام ملا‌احمد، احمدخان را از طایفه ملا بیزار ساخت. بذر دشمنی احمدخان بستکی و طایفه ملا از همینجا کاشته شد. این کینه، در آینده، رقابت خوانین بستک و کلانتران فرامرزان را داغتر نمود.

استرداد دوم بندر عباس در ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۶م در دوره والی‌گری مرادمیرزا حسام‌السلطنه، نشانی دیگر از رابطه مستقیم کلانتران فرامرزان (طایفه ملا) با والی لارستان و دربار شیراز بدون نقش واسطه پیشین خوانین

هر یک از سرکرده‌های سپاه مظفرپناه به اندازه رتبه، خلعت و نشان انفذ داشتند» (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۰۲/۱). مصطفی خان نشان و خلعت از جانب پایتحت دریافت کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۶۹۰) و ملاعلی از پایتحت قاجار به حاکمیت بر فرامرزان منصوب گشت و یک انگشتی از سوی ناصرالدین شاه دریافت داشت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۵).

تماس مستقیم ملاعلی با حکومت مرکزی می‌توانست رقیبی خطرناک برای خان بستک بتراشد و روند قدرت‌یابی وی و طایفه‌اش در فرامرزان، برای خان بستک تهدید و آتش زیر خاکستری برای قدرت مطلقش بر ناحیه جهانگیریه بود. از این زمان به بعد دیگر کلانتران فرامرزان خود را عامل و دست‌نشانده خوانین بستک نمی‌شمردند و با استقلال رأی بر محدوده کلانتری خود فرمان می‌رانند، امری که بر خوانین بستک بسیار گران تمام می‌شد. نتیجه کاملاً معلوم بود: رفاقت این دو در ابتدا به رقابتی پنهان و سپس به رقابتی آشکار و خونین کشیده شد.

تاریخ دقیق وفات ملاعلی بر ما پوشیده است. تنها داده معلوم این است که او پیش از مرگ مصطفی خان بستکی (متوفی ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۱م) به جهان جاویدان شتافت. عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵ (۴۴).

ملاعلی یازده پسر داشت که هشت فرزندش در گچویه زندگی می‌کردند و ارشدان ملا‌احمد بود و سه پسر دیگر از همسری دیگر داشت که با مادرشان در کمشک سکونت داشتند و بزرگ آنان ملاابوطالب بود. ابوطالب دارای مهارت نظامی بالایی و

نمایید و جماعتی دیگر متدرجاً از عقب آنها به عنوان استعمالت از جانب من داخل بندر شوید و مرا خبر کنید» (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۳۲/۱). فرامرزانی‌ها و طایفه ملا، به رهبری ملا‌احمد و ملا‌ابوطالب، به همراه دیگر طوایف لارستان به‌این صورت وارد بندرعباس شدند و در انتظار فرصت مناسب نشستند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۸۳؛ فرامرز فرامرزی، ۱۳۹۱: ۱۳۷۵). بعد از ورود آن جماعت به بندرعباس، نواب مهدی‌قلی‌میرزا با دو نفر سوار چون به نواحی بندرعباس رسیدند به مستحفظین طرق و شوارع می‌گفت: «جلودار قافله هستم به تعجیل می‌روم. و با این تدبیر از قراولخانه‌ها گذشت، وارد بندرعباس گردید و جماعتی که پیش از او در بندرعباس، در انتظار نشسته بودند، پس از اطلاع با او موافقت نموده، بی‌سؤال و جواب وارد عمارت و لنديزی، که نشیمن‌گاه حکومتی است، داخل شدند و گماشتنگان امام مسقط، طوعاً او کرهاً، در اطاعت درآمده تمکین نمودند» (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۳۲/۱).

مصطفی‌خان در ۱۲۹۹ق/۱۸۸۱م درگذشت (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۵۸). فرزند ارشد او محمد رفیع‌خان که در زمان پدرش غالباً نیابت و کفالت حکومت را داشت، جانشین به‌حق پدر شناخته می‌شد لیکن احمدخان برادر کوچکتر^۲ قدرت را در دست گرفت (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۲-۲۶۳؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۸۶-۸۷).

محمد رفیع‌خان خود را ناچار به تمکین از ریاست برادر کوچکتر دید.

۲. احمدخان پنج سال از محمد رفیع‌خان کوچکتر بود. (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۲).

بستک است. پس از استرداد بندرعباس به ایران در ۱۲۷۱ق/۱۸۵۴م که شرح آن سابقاً گذشت، در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۵م بین نمایندگان طهماسب‌میرزا مؤیدالدوله (والی ایالت فارس) و سید سعید (حاکم مسقط)، شروط تصالح (نک: کبابی، ۱۳۷۰: ۱۲۰-۱۲۴) به انجام رسید و اجاره و اختیار بندرعباس مجدداً به امارت مسقط تفویض شد و معاهده‌ای به امضای طرفین رسید (همان: ۱۲۰؛ احمد فرامرزی، ۱۳۸۳: ۱۷۷). ضعف نیروی دریایی قاجار در خلیج فارس، قدرت دریایی امام مسقط، فشار بریتانیا بر دربار قاجاریه به‌سبب تصرف هرات و حمله دریایی آن دولت به جزیره خارک، در ۱۲۷۲ق/۱۸۵۶م (احمد فرامرزی، ۱۳۴۷: ۵۲) در انعقاد این معاهده بی‌تأثیر نبودند.

در ۱۲۸۳ق/۱۸۶۶م، در پی درخواست حسام‌السلطنه^۱ از پایتخت، ناصرالدین‌شاه دستور حمله به بندرعباس را صادر نمود (فسائی، ۱۳۸۲: ۸۳۱؛ وثوقی و حبیبی، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

حسام‌السلطنه، مهدی‌قلی‌میرزا، والی لارستان را مأمور فتح بندر عباس کرد. مهدی‌قلی‌میرزا از شیراز به لار بازگشت و «جماعتی از کدخدایان و بزرگان لارستان و سبعه را حاضر کرده، با آنها قرار داد که جماعتی از شماها به‌عنوان شکایت از من، وارد بندرعباس گشته، در منازل مختلفه، منزل

۱. نماینده امام وقت مسقط بن سید ثوبینی بود، شیخ سعیدخان «به اضعافِ مضاعف از مالیات مقرره، از رعایای آن نواحی بازیافت می‌نمود» (فسائی، ۱۳۸۲: ۱۳۳۱/۱). حسام‌السلطنه که از این امر آگاه بود و وضعیت سید سالم، امام مسقط را به‌سبب شورش برادرش چندان مساعد نمی‌دید، از دربار ایران درخواست حمله به بندرعباس را کرد.



بستک را عمیق‌تر کرد. مردان طایفه ملا نیز به اقداماتی مسلحانه علیه خان بستک دست زدند. احمدخان بستکی که می‌دید اقدامات او جهت تضعیف طایفه ملا نتیجه عکس داده است و آن طایفه را همدل‌تر و نسبت به او جری‌تر ساخته، ادامه روش خود را مصلحت ندید و در نامه‌ای از ملا ابوطالب و ملا احمد - کلانتر فرامرزان - پوزش خواست و طالب صلح شد و اسیران را به کمشک و گچویه بازگرداند و عهد کرد مال و مقام این طایفه محفوظ خواهد ماند. ولی ملا عبدالله پسر ملا احمد، که به همراه عموهایش ساکن کمشک بود، بی‌حرمتی خان بستک به طایفه ملا را هرگز از یاد نبرد و آتش انتقام را در خود مشتعل نگاه داشت.

محمد رفیع خان بستکی که مقام خانی خود را به سبب جاه‌طلبی برادرش از دست داده، بود برای اعاده حق خود به طایفه ملا نزدیک شد و اتحادی بین او و ملا عبدالله، پسر ملا احمد کلانتر، برای هدفی مشترک، یعنی قتل احمدخان بستکی، بسته شد. این آخرین باری بود که بین خوانین بستک و کلانتران فرامرزان چنین پیمان استوار و دوستانه‌ای بسته می‌شد. اتحاد در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۴ ق / ۱۸۸۶ م عملی شد. هنگامی که احمدخان با محافظatan خود برای نماز به مسجد جامع می‌رفت، غفلتاً مورد شلیک یکی از این دو - محمد رفیع خان یا ملا عبدالله - قرار گرفت و جان سپرد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳؛ ۱۳۷۵: ۹۹-۹۴). نویسنده عبدالرحمن ملا، تاریخ جهانگیریه، کشته شدن احمدخان را فقط بر اثر اختلافات خانوادگی - با برادرش -

احمدخان بستکی امور انتظامی و امنیت طرق را برقرار نمود (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۲) رفتار خشنی با مردم در پیش گرفت و بر میزان مالیات‌ها افزود (عبدالرحمان ملا، ۱۳۷۵: ۸۷). او که از ملا احمد و طایفه‌اش دل خوشی نداشت، در همان روزهای نحس‌تین جانشینی‌اش، نامه‌ای به گچویه، نزد ملا احمد فرستاد که به مضاعف حق اربابی بستاند و هر چه زودتر برای خان بستک بفرستد. ملا احمد سرپیچی نمود و احمدخان را به عدل و انصاف خواند.

خان بستک که حضور طایفه مت念佛 ملا را در فرامرزان، مغایر با بسط قدرت خود در این دهستان تشخیص داد، تصمیم گرفت که به‌هنرحو از قدرت این طایفه در فرامرزان بکاهد و ملا احمد را مجری اوامر خود در فرامرزان کند. در این‌جهت احمدخان بستکی بهتر دانست که ابتدا برادران ملا احمد را - ملا ابوطالب، حاج یوسف، حاج عبدالکریم و ملا عبدالله پسر ملا احمد - که در کمشک ساکن بودند و از مردان مت念佛 این طایفه در فرامرزان محسوب می‌شدند و پشتونهای قوی برای ملا احمد به شمار می‌آمدند، از سر راه بردارد و ملا احمد را تحت فشار قرار دهد. احمدخان بعد از تدارک عدهای تفنگچی زیده، شباهه و مخفیانه، آنان را برای دستگیری مردان طایفه ملا، عازم کمشک کرد لیکن آن شب بر حسب اتفاق، مردان طایفه ملا در کمشک نبودند و تفنگچیان احمدخان، با تمام اهالی از طایفه ملا، از پیر و کودک و زن، به بستک روانه شدند.

این حادثه گودال دشمنی طایفه ملا، و خان

طایفه ملا، در فرامرزان عرض اندام کردند. طایفه‌ای که در ابتدا فقط رقیبی برای کلانتر فرامرزان و پس از آن متحدی قدرتمند برای خوانین بستک در مقابل کلانتر فرامرزان و طایفه‌اش (طایفه ملا) شدند. حاصل این رقابت داخلی، نبردهای خونین و ناامنی مزموني در فرامرزان بود که چندین دهه به درازا کشید. این طایفه، از این زمان به بعد همیشه موجب دردسر کلانتران فرامرزان بودند (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۴۵). و دو صفت در آنها به حد افراط وجود داشت: «یکی شرارت و دیگری شجاعت. شجاعت اینها از حد قبول گذشته و شرارت‌شان نیز از شجاعتشان کمتر نبود. شرارت و آدمکشی بدون یک قصد معینی، جزو کارهای عادی اینها بود». (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

در اختلافی ارضی که بین دو طایفه ملا و محمد حاجی به‌وقوع پیوست، ملامحمد پسر ملااحمد کلانتر و عبدالله از طایفه محمد حاجی کشته شدند. این جریان فقط جرقه‌ای بر انبار باروت رقابت و تخاصم این دو طایفه بود که امنیت فرامرزان را در سال‌های آتی‌اش تحت الشعاع خود قرار داد. زمان وفات ملااحمد، فرزند ملاعلی بزرگ، بر ما پوشیده مانده است.

پس از وفات ملااحمد^۲، پسرش ملاعلی (دوم)، با حمایت عمویش ملاابطال بزرگ و همراهی طایفه ملا، بر کرسی پدر نشست. ملاعلی در دوران کلانتری خود از حمایت

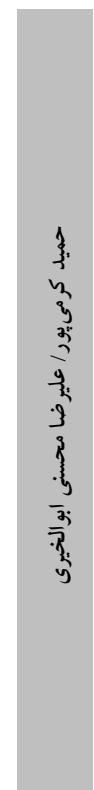
ذکر کرده و او را «احمدخان شهید» خوانده است (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳). لیکن دو بیت زیر که از زبان شاعری مدحه‌گوی خوانین بستک تراویش کرده است، ردپایی از حضور طایفه ملا را، در قتل احمد خان بستکی بیان می‌کند:

(موالی^۱ و مشایخ عهد بستند سر راه شه عالم نشستند نه یک تا و دو تا، هفده گلوله جوانی مثل احمدخان بکشتند» (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۰۱). محمد رفیع خان، بر مسند برادر نشست (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۶۳)؛ لیکن کرسی حکمرانی بستک به او نیز وفا نکرد و برادر کوچکتر او و سومین فرزند مصطفی خان بستکی، یعنی محمد تقی خان، علیه برادر بزرگش به پا خاست. (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۷۵: ۲۸۳؛ عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۰۲). در سوم ربیع الاول ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۷م، پس از نبردی خونین، محمد رفیع خان به دست محمد تقی خان اسیر و زندانی شد (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۸۶) پس از چندی، محمد تقی خان از سوی محمد رضا قوام‌الملک، فرمانفرمای فارس ضابط جهانگیریه و محمد رفیع خان به جرم قتل برادر به شیراز فرستاده شد (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۲۸۰). روایتی دیگر می‌گوید که محمد رفیع خان به دست برادرش مسموم گشت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۰۳).

در اواخر سال‌های کلانتری ملااحمد، قدرت دیگری پا در میدان رقابت بر سر قدرت در فرامرزان گذاشت. طایفه محمد حاجی در برابر

۲. ملا احمد دوران پیری را به سلامت گذراند تا اینکه در سن ۶۵ سالگی به جوار رحمت خداوند شتافت (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۹۰).

۱. موالی جمع ملا، منظور طایفه ملا.



پیکر فرامرزان افتاد که حتی امنیه و شهربانی لار در زمان پهلوی اول قادر به تأمین امنیت در فرامرزان نشد. این شرایط بعد از شهریور ۱۳۲۰ش/ ۱۹۷۱م همچنان باقی ماند.

(عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

ملالعلی (دوم) کلانتر، قربانی دیگر این رقابت داخلی بود. وی شبانه در حالی که در پشت بام خانه‌اش آرمیده بود، به دست احمد، پسر عبدالله محمد حاجی و چند تن دیگر از طایفه محمد حاجی، به قتل رسید (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲۳). عبدالرحمن فرامرزی، فرزند شیخ عبدالواحد فرامرزی^۲، در این زمان سه‌ساله بود و در کتاب خاطرات خود به قتل عمومی پدرش (ملالعلی دوم) اشاره کرده است (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۲۸۵). از آنجایی که عبدالرحمن متولد ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۷ است، این قتل می‌باشد در سال ۱۳۱۸ق/ ۱۹۰۰م حادث شده باشد.

پس از قتل ملالعلی (دوم)، چهار کس نامزد جانشینی شناخته می‌شدند: ۱. ملا ابوطالب، پسر ملالعلی اول که محمد تقی خان بستکی به سبب داشتن مناسبات نزدیک با او، از کلانتری او پشتیبانی می‌کرد. ۲. ملا احمد پسر ملالعلی (دوم) ملقب به عالی که خود را جانشین به حق پدر می‌دانست و از حمایت محمد تقی خان بستکی بهره‌مند بود.^۳ ۳. شیخ عبدالواحد فرزند ملامحمد (پسر ملا احمد بزرگ)، از روحانیون بزرگ و برادرش ملا احمد، که ملا ابوطالب بزرگ، ریش سفید طایفه ملا، خواهان کلانتری این دو بود.^۴ ملا

۲. عبدالرحمن فرامرزی از روزنامه‌نگاران معروف معاصر ایران و از طایفه ملا در منطقه فرامرزان است.

همه جانبیه عموش ملا ابوطالب برخوردار شد که این حمایت موهبتی بزرگ برای ملاعلی بود. محمد تقی خان صولت‌الملک^۱، خان بستک، بر اثر پشتیبانی ملا ابوطالب قدرتمند از ملاعلی (دوم)، این جانشینی را به رسالت شناخت و رابطه مسالمت آمیز مابین دو طرف برقرار گردید (همان: ۴۱-۴۳).

ملالعلی (دوم) در آغاز جانشینی با مخالفت و آشوب علی پسر محمد تقی، از طایفه پاسلار، مواجه شد. این موج مخالفت با کلانتر جدید فرامرزان، آشوب و نامنی را به فرامرزان آورد. طایفه پاسلار مدعی بودند که کلانتری فرامرزان و ریاست بر روستای کمشک را تا پیش از ورود طایفه ملا به دست داشته‌اند. سرانجام، مخالفت علی محمد تقی پاسلار شکلی عملی به خود گرفت. او دست خشونت و سنتیز علیه ملالعلی (دوم) و کلانتری او دراز کرد. علی پاسلار تنی چند از نزدیکان خود را برای آشوب و طغیان با خود همراه کرد و مدعی کلانتری فرامرزان شد. پس از چندی در یک درگیری مسلحانه تن به تن، علی پاسلار به گلوله ملا ابوطالب کشته شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۵۶، ۴۱-۴۳؛ ۱۰۴-۱۱۴).

طایفه محمد حاجی که اینک حس انتقام و کینه شخصی نیز بر رقابت سابقان با کلانتر فرامرزان و طایفه‌اش افزون شده بود، پر تحرک تر شد و با همه توان خود به مقابله با سیادت کلانتر فرامرزان و طایفه‌اش پرداخت. حاصل این واکنش فراگیری مزمنی بود که بر

۱. محمد تقی خان به پیشنهاد فرمانفرما فارس قوام‌الملک از سوی ناصرالدین شاه به این لقب ملقب شد (تاریخ فرامرزان، ص ۱۰۴؛ بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۸۷-۲۸۶).

سیاسی و دائمی در فرامرزان پایه گذاشت که ماحصل آن تفرقه طوایف فرامرزان و کاهش قدرت کلانتر فرامرزان بود و ثانیاً، از قدرت و نفوذ طایفه ملا در فرامرزان کاست و به همان میزان بر قدرت و نفوذ خود بر فرامرزان افزود. صولت‌الملک با طرفداری از ملا‌احمد، پسر ملاعلی (دوم)، پسرعموی شیخ عبدالواحد، بیشتر طوایف فرامرزی را دور او گرد آورد و طایفه محمد حاجی را که به تازگی با ملا‌عبدالله متحد شده بودند (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۲۸) طرفدار خود و مجری دستورات خود کرد (فرامرزی، ۱۳۷۸، ۳۳: ۳۵؛ ملا عبدالرحمن، ۱۳۷۵: ۱۲۸، ۱۴۰).

شیخ عبدالواحد به سبب آنکه در کسوت روحانیت بود و، همچنین، از آنجایی که اغلب عمر خود را در بحرین به سر می‌برد، شخصاً کلانتری را بر عهده نگرفت و برادرش ملا‌احمد و پسرش احمد (فرامرزی)^۱ را نماینده خود در فرامرزان قرار داد. حضور نداشتن او در فرامرزان قطعاً بر کارشکنی‌های رقیبانش می‌افزود و وضعیت را در فرامرزان ناامن‌تر می‌کرد.

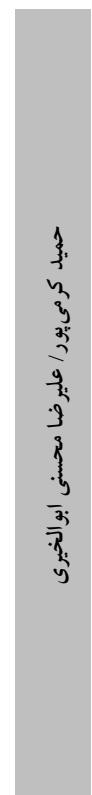
ملا‌احمد از جانب برادرش شیخ عبدالواحد، به سمت کلانتری بر فرامرزان با اختیارات تام گماشته شد یکن در این زمان اوضاع متینج فرامرزان اصلاً به نفع کلانتر مستقل نبود. او رقیبان قدرتمندی داشت. عمویش ملا‌عبدالله، با اتحاد با طایفه محمد حاجی، قدرت زیادی یافته بود و ملا‌احمد عالی با حمایت خان

عبدالله، پسر ملا‌احمد، که فردی جاهطلب بود و خواهان کلانتری بر فرامرزان شده بود. (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۱۴-۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۸؛ عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸، ۳۳: ۱۱۵، ۱۳۴).

سرانجام شیخ عبدالواحد به پیروزی رسید. ملا‌ابوطالب بزرگ، به سبب کبر سن، خود را از کلانتری فرامرزان معذور داشت و از دستور محمد تقی خان صولت‌الملک، خان بستک، مبنی بر کلانتری ملا‌احمد عالی، استنکاف نمود و با تمام قدرت از کلانتری شیخ عبدالواحد پشتیبانی کرد. حمایت ملا ابوطالب بزرگ که بر همه طوایف فرامرزان صاحب نفوذ بود، به رغم مخالفت‌های خان بستک، کارساز شد و شیخ عبدالواحد به کلانتری فرامرزان رسید. آنچه که تا پیش از این در جریان کلانتری طایفه ملا به چشم نمی‌آید این است که کلانتری شیخ عبدالواحد و برادرش ملا‌احمد بر فرامرزان به هیچ وجه با اطاعت قدرتمدان طایفه‌اش (ملا‌عبدالله و ملا‌احمد عالی) از او همراه نشد. این دو طرفداران خاص خود را در بین طایفه ملا و دیگر طوایف فرامرزان یافتند. این روند حاکی از پیدایش تفرقه‌ای شدید در طایفه ملا است؛ تفرقه‌ای که در آینده موجی از آشوب را در فرامرزان رقم زد (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۴).

محمد تقی خان بستکی، ضابط جهانگیریه که کلانتری شیخ عبدالواحد را با منافع خود در فرامرزان در تضاد می‌دید با او از در مخالفت درآمد و سیاست «تفرقه بیندار حکومت کن» را در پیش گرفت: وی به تقویت و طرفداری از گروه‌های متخصص با شیخ عبدالواحد پرداخت. او با این رویکرد اولاً، نزاعی

۱. احمد فرامرزی از نویسنده‌گان پر کار حوزه خلیج فارس که در دوران پهلوی به مناصب دولتی هم رسید (برای آگاهی بیشتر نک: محسنی، ۱۳۹۱: ۹۲-۱۰۴؛ افشار، ۱۳۸۲: ۱۳۱).



چندی بعد ملاعبدالله که از طایفهٔ محمد حاجی برای جاهطلبی‌های خود علیه طایفهٔ خود بهرهٔ می‌برد و در نتیجهٔ طایفهٔ محمد حاجی را گستاختر می‌نمود، در خانه‌اش به دستِ طرفداران ملا احمد کلانتر، تا آستانهٔ مرگ مورد ضرب و شتم قرار گرفت لیکن به طرز معجزه‌آسایی نجات یافت. این ضرب و شتم نابکارانه اگر چه به خواست ملا احمد کلانتر صورت نگرفته بود اما کینه‌ای از ملا احمد به دل ملا عبدالله انداخت.

صوت‌الملک تنها کسی بود که توانست از آب گل‌آلود ماهی بگیرد: شرایط فرامرزان این فرصت را برای او ایجاد نمود که بتواند از شرّ کلانتری ملا احمد و برادرش شیخ عبدالواحد رهایی یابد و شخص موردنظر خود را بر فرامرزان به کلانتری بنشاند. صوت‌الملک به تحریک علی، پسر عبدالله از طایفهٔ محمد حاجی، عبدل، پسرِ محمد علم، از طایفهٔ پاسلار^۱ و ملاعبدالله زخم خورده، پرداخت و طرح قتل ملا احمد ریخته شد. در عصر روز پنجم ماه رمضان ۱۳۲۴ق/۱۹۰۵م، ملا احمد کلانتر به دست توطئه‌گران به قتل رسید. ملاعبدالله در قتل برادرزاده‌اش نقش مؤثری ایغا کرد. وقتی اخبار ناامنی و قتل برادر به بحرین رسید شیخ عبدالواحد برای اعاده قدرت خود با خانواده‌اش به‌سوی فرامرزان شتافت (عبدالرحمان ملا، ۱۳۷۵: ۱۳۴-۱۴۰، ۱۳۹-۱۴۰ فرامرزی، ۱۳۷۸: ۲۸۵).

شیخ عبدالواحد در نخستین گام، ملا

بستک، بیشتر طوایف فرامرزان را تابع خود کرده بود (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۳۴-۳۳). درگذشت پشتیبان قدرتمند ملا احمد، ملا ابوطالب بزرگ، ضایعه‌ای بزرگ برای او بود و این ضایعه، کفهٔ ترازوی قدرت را به‌نفع رقیبانش سنگین تر کرد. با این وجود ملا احمد کلانتر، عزم خود را برای اعمال نفوذ در فرامرزان جزم کرده و دست به کار شد. نخستین اقدام تأمینی و شاید هم انتقامی ملا احمد کلانتر، گوش‌مالی و تنبیهٔ توطئهٔ کنندگان قتل ملاعلی (کوچک)، یعنی طایفهٔ محمد حاجی بود. این اقدام او، به معنای اعلامِ جنگ به ملاعبدالله بی‌باک و سلحشور بود. ملا احمد برای به انجام رساندن این امر خطیر و سرنوشت‌ساز از محمد تقی خان بستک کمک طلبید اما پاسخ مساعدی نشینید. خان بستک خود را از دخالت مستقیم در جدال قدرت فرامرزان کنار کشید. در حقیقت بی‌طرفی ظاهری وی به افزایش قدرت مخالفان کلانتر فرامرزان (ملا احمد دوم) می‌انجامید. عملکرد خان بستک چراغ سبزی برای رقیبان قدرتمند کلانتر فرامرزان بود. (عبدالرحمان ملا، ۱۳۷۵: ۱۲۷-۱۲۸).

ملا احمد (دوم) با تکیه بر امکانات محدود خود، پس از گرداوری نیرو از میان جنگاوران طرفدار خود از طایفهٔ ملا در کمشک و گچویه، دستور محاصرهٔ خانه‌های وابستگان و اقوام طایفهٔ محمد حاجی در گچویه را صادر نمود. در نبردی خونین که به نظر می‌رسد ملاعبدالله نیز در آن حضور داشت از دو طرف خون بر زمین ریخت. این جنگ محلی، چیزی جز کینهٔ بیشتر، عاید طرفین نکرد.

۱. محمد تقی خان بستکی، از دو طایفهٔ قدرتمند و مخالف طایفهٔ ملا یعنی محمد حاجی و پاسلار همیشه برای حفظ قدرت خود در فرامرزان و کاهش قدرت طایفهٔ ملا سود جست.

سید عبدالحسین لاری در ۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۷ م به طرفداری از مشروطیت در لار قیام کرد و اختیار لار را به دست گرفت (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۳۱۷-۳۱۵؛ وشوقي، ۱۳۸۳: ۱۶۸-۱۶۷). به دنبال آن موجی از آشوب و ناامنی، جنگ و تشنج به ناحیه جهانگیریه رسید که علاوه بر ظلم خوانین بستک ناشی از برخورد افکار مشروطه طلبان و مستبدان بود.

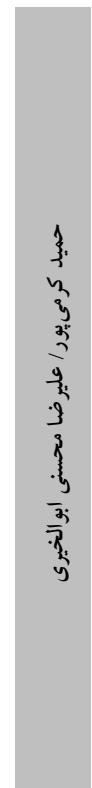
شیخ عبدالواحد با استفاده از نفوذ و محبوبیت خود، طایفه ملا و دیگر طوایف فرامرزی، لاری و بستکی را از هرگونه کمک به خوانین، علیه سید عبدالحسین لاری منع نمود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۶). حتی پس از فتح تهران به دست آزادی خواهان، در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق / ۱۹۰۸ م، شیخ عبدالواحد در جریان حمله هزار تن از طایفه‌های وراوی، زنگنه و اهالی ناحیه بیرم^۱ - به سرکردگی حاج غلامحسین وراوی و سید حاجی بابا بیرمی به بستک (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۵-۱۷۶؛ بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۳۱۹). به دلیل درخواست سید عبدالحسین لاری، کمکی به خان بستک نکرد. احمد فرامرزی در این مورد نقل می‌کند: «سید عبدالحسین لاری که مهاجمان به بستک را به این کار تشویق می‌کرد، پیکی نزد پدرم فرستاد تا اگر در حمله به بستک، رهبرانی وراوی را یاری نمی‌دهد، حداقل چشم روی هم بگذارد» (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۷). به این شکل در جریان حمله وراوی‌ها به بستک، تفنگچی‌های فرامرزان در خانه‌های خود نشستند و هیچ کمکی به خان بستک

عبدالهادی، برادر دیگرش را به جای برادر مقتولش، نماینده خود در فرامرزان کرد و سپس در صدد قصاص قاتل برادرش برآمد و به خان بستک شکایت نمود (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۴۱). عملکرد شیخ عبدالواحد به خان بستک فهماند که کلانتر فرامرزان نه تنها هیچ میلی برای کناره‌گیری از مقام خود ندارد بلکه خواهان استقرار امنیت در فرامرزان نیز هستند و به این ترتیب رقابت کلانتر فرامرزان و خان بستک وارد مرحله جدیدی شد.

وقتی مشروطیت ایران در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق / ۱۹۰۵ م به بار نشست، شیخ عبدالواحد سر پرشوری در آزادی طلبی پیدا نمود. وی به همراهی پرسش میرزا احمد به تبلیغ علیه استبداد، در فرامرزان و اطراف آن همت گماشت (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۷۱؛ آدمیت، ۱۳۴۰: ۷۲). عملکرد شیخ عبدالواحد بر «خوانین محل و متنفذین آن حدود دشوار آمد و کمر به دشمنی او بستند». روشنگری‌های شیخ عبدالواحد فرامرزی و پرسش احمد فرامرزی می‌توانست جرقه‌ای بر انبار باروت این منطقه باشد. خان بستک که موقعیت خود را سخت در خطر می‌دید به تکاپو افتاد. با تلاش صولت‌الملک، خوانین فارس و لارستان، ملا عبدالهادی، برادر و نماینده شیخ عبدالواحد و کلانتر فرامرزان، از مقام و منصب عزل شد و یکی از عوامل خان بستک بدین سمت گماشته شد. مرتضیان همچنین برای بی‌اثر ساختن روشنگری‌های شیخ عبدالواحد او را «ملای زندیق» نامیدند و به شدت تحت نظر گرفتند (آدمیت، ۱۳۴۰: ۷۲).

عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۱۷۵).

۱. بیرم Bayram، از توابع بخش لارستان استان فارس.



به همراه خانواده خود عازم بحرین شد (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۱۲، ۱۷۸-۲۱۲، ۱۷۹). از آن جایی که عبدالرحمن فرامرزی متولد ۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷ م است و در آغاز این جابه‌جایی او سیزده سال داشته (عبدالرحمن فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۷۱). می‌بایست این مهاجرت در ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۰۹ م صورت گرفته باشد. بقیه طایفه در گچو ماندند و در محلی به نام نخل جمال، برای خود استحکاماتی ساختند لیکن در اثر تعدیات دشمنان (خان بستک و طایفه محمد حاجی)، پس از چندی به گاویندی^۳ مهاجرت کردند. (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

سرانجام خان بستک فاتح این رقابت سهمگین محلی شد و البته یافتن علت این موفقیت چندان دشوار نیست. امکانات و قدرت خوانین بستک و کلانتران فرامرزان با هم قابل مقایسه نبود. اولاً خوانین بستک ضابط ناحیه جهانگیریه بودند که در سیستم اداری ایالت فارس ادغام شده و از جانب والی فارس بر جهانگیریه فرمان می‌راندند. به عبارت دیگر، خوانین بستک از پشتیبانی بی‌چون و چرای شیراز - مقر ایالت فارس - برخوردار بودند. این در حالی بود که کلانتران فرامرزان، جز در مدت کوتاه کلانتری ملاعلی اول و ملااحمد اول، هیچ رابطه مستقیمی با شیراز و پایتخت نداشتند.

ثانیاً کلانتران فرامرزان از لحاظ اداری تحت نظر ضابط جهانگیریه - خوانین بستک - قرار می‌گرفتند. ثالثاً خوانین بستک از

نکردن. محمد تقی خان صولت‌الملک بعد از شکست به شیبکوه گریخت و بعد از یک ماه با کمک شیوخ شیبکوه به بستک مراجعت کرده و آن را بازستاند (بنی عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۳۲۰).

شیخ عبدالواحد، پس از قدرت‌یابی مجدد صولت‌الملک، چون بر جان خود و طایفه‌اش بیمناک بود به روستای کال^۱، که کثیری دیگر از طایفه ملا در آنجا سکونت داشتند و هنوز هم اعقابشان در آن ساکن هستند، کوچید. محمد تقی خان که تهاجم بستک را به تحریک شیخ عبدالواحد و پسرش، میرزا احمد، تشخیص داد، برای انتقام کشی از طایفه ملا گروهی از تفنگچیان خود را به روستای کال فرستاد. (عبدالرحمن ملا، ۱۳۷۵-۱۷۶: ۱۳۷۵) در نبردی سخت، تفنگچیان خان بستک کاری از پیش نبردند و به بستک بازگشتند. محمد تقی خان برای آنکه بهتر شیخ عبدالواحد و طایفه‌اش را زیر نظر بگیرد به شیخ عبدالواحد پیشنهاد کرد که در دهستان گوده^۲ اقامت کند. در دهستان گوده نیز شیخ عبدالواحد و خانواده‌اش از دشمنی طایفه محمد حاجی در امان نماندند. برادرزاده شیخ عبدالواحد، ملایوسف، فرزند ملااحمد، بی‌رحمانه، شبانه در اتاق خوابش، به قتل رسید. وقتی شیخ عبدالواحد دشمنان خود را تا این حد گستاخ دید، بر جان خود و خانواده‌اش بیمناک گشت و تصمیم گرفت که خود را از جار و جنجال فارس دور کند و

^۳. گاویندی، پیش از شهرستان شدن یکی از بخش‌های شهرستان بندر لنگه در جنوب ایران بود. امروزه به شهرستان و شهر پارسیان تغییر نام داده است.

۱. از توابع بخش اشکنان، شهرستان لامرد، استان فارس.
۲. دهستان گوده در بخش مرکزی شهرستان بستک در غرب استان هرمزگان واقع شده است.

منافع آنها شکل گرفت: ۱. دوره زمانی اول، از ۱۱۹۴ق/۱۸۱۶م تا پیش از ۱۲۷۳ق/ ۱۸۹۵م. منافع مشترک خوانین بستک و کلانتران فرامرزان سبب گردید روابط آنها دوستانه شود. واژه رفاقت، بهترین مفهوم برای توصیف مناسبات این دو در این دوره زمانی است. ۲. دوره زمانی دوم، از ۱۲۷۳ق/ ۱۸۹۵م تا ۱۳۲۸ق/ ۱۹۵۰م. نقطه عطف مناسبات این دو، سال ۱۲۷۳ق است. سالی که کلانتر فرامرزان به طور مستقیم با پایتخت رابطه برقرار کرد. این رابطه، مناسبات این دو را تیره و تار ساخت. منافع متباین خوانین بستک و کلانتران فرامرزان از این سال به بعد، ابتدا رقابتی پنهان و سپس رقابتی خونین را مایین این دو رقم زد که در آن از هر دو طرف خون بر زمین ریخته شد. خوانین بستک با تفرقه‌افکنی در بین طوایف ساکن فرامرزان و طایفه ملا -که قدرت کلانتران فرامرزان را به میزان چشمگیری کاهش داد- و استفاده از منابع وسیع مادی و معنوی خود در جهانگیریه، برنده نهایی این رقابت خوانین شدند.

مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان در هر دو دوران، بر تحولات سیاسی و اجتماعی ناحیه جهانگیریه و دهستان فرامرزان نقش پررنگی داشت. در دوران اول طایفه‌ای جدید با استعداد و تفکری جدید بر فرامرزان قدرت یافتند که هم‌جهت و همسو با ضابط جهانگیریه (خان بستک) حرکت نمودند. در این دوران در جهانگیریه و فرامرزان، امنیتی نسبی برقرار شد که حاصل تعامل دو قدرت بود. تغییر اجتماعی مهمی در فرامرزان حادث

کلانتران فرامرزان پیشینه کهن‌تری - چند سال - در جهانگیریه و، بنابراین، امکانات مادی و معنوی بیشتری داشتند. رابعاً رقابت‌های داخلی طوایف ساکن در فرامرزان و استفاده خوانین بستک از این رقابت‌ها، قدرت کلانتران فرامرزان را کاهش داد. خامساً اختلاف اندازی در میان طایفه ملا، که کلانتران فرامرزان از این طایفه انتخاب می‌شدند، از قدرت کلانتر فرامرزان به میزان چشمگیری کاست.

بحث و نتیجه‌گیری

طایفه ملا به سال ۱۱۹۴ق، برای رهایی از موج ناامنی و تشنجی که بر اثر رقابت داخلی و توسعه‌طلبی آقامحمدخان قاجار به محل سکونتشان (دهستان هرم در بخش جویم) رسیده بود به جنوب، و به سوی سواحل خلیج فارس روی آوردند. ناحیه جهانگیریه به‌سبب امتیازاتش از سوی آنها برگزیده شد و این طایفه به آنجا مهاجرت نمودند. ضابط وقت ناحیه جهانگیریه، شیخ محمدخان بستکی - که نیاکانش در سال ۸۷۶ق / ۱۴۹۸م به این ناحیه مهاجرت کردند - با آغوشی باز این طایفه را پذیرفت و در روستای گچویه فرامرزان سکنی داد. این جریان آغاز ارتباط خوانین بستک و طایفه ملا است. طایفه ملا به سرعت با کارданی رؤسایش، گوی قدرت را از دیگر طوایف ساکن در فرامرزان ریوتدند و به کلانتری فرامرزان دست یافتند. مناسبات خوانین بستک و کلانتران فرامرزان از ۱۱۹۴ق تا ۱۳۲۸ق به دو دوره زمانی متمایز قابل تقسیم است. این مناسبات ناهمگون، براساس



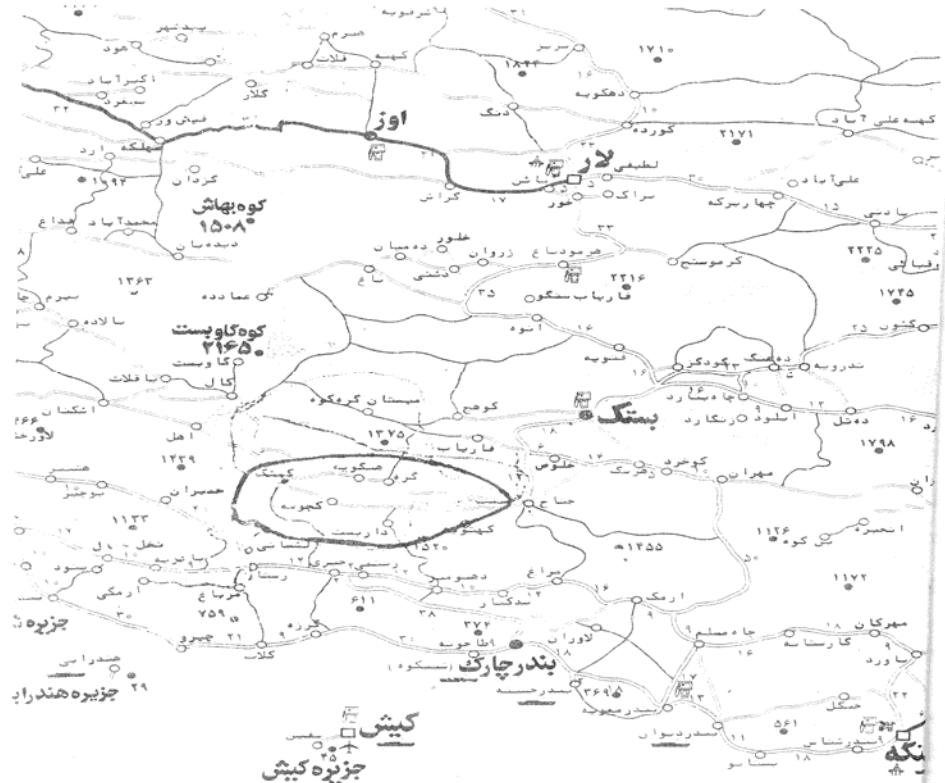
گشت یعنی مالکیت بر آب و زمین برای طوایف فرامرزان ثبت گشت که خردۀ مالکی را رشد داد و ظرفیت تولید را بالا برد. دهستان فرامرزان و کلانترش در این دوران داشت آماده می‌شد که در برابر خان بستک قد علم کند. در دوران دوم دو قدرت سیاسی در برابر هم جبهه گرفتند که این امر در انقلاب مشروطیت به اوج خود رسید. حاصل این نزاع‌های سیاسی، ناامنی گسترده اجتماعی در جهانگیریه و فرامرزان از ۱۲۷۳ ق/ ۱۸۹۵ م تا ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۵۰ م بود.

منابع

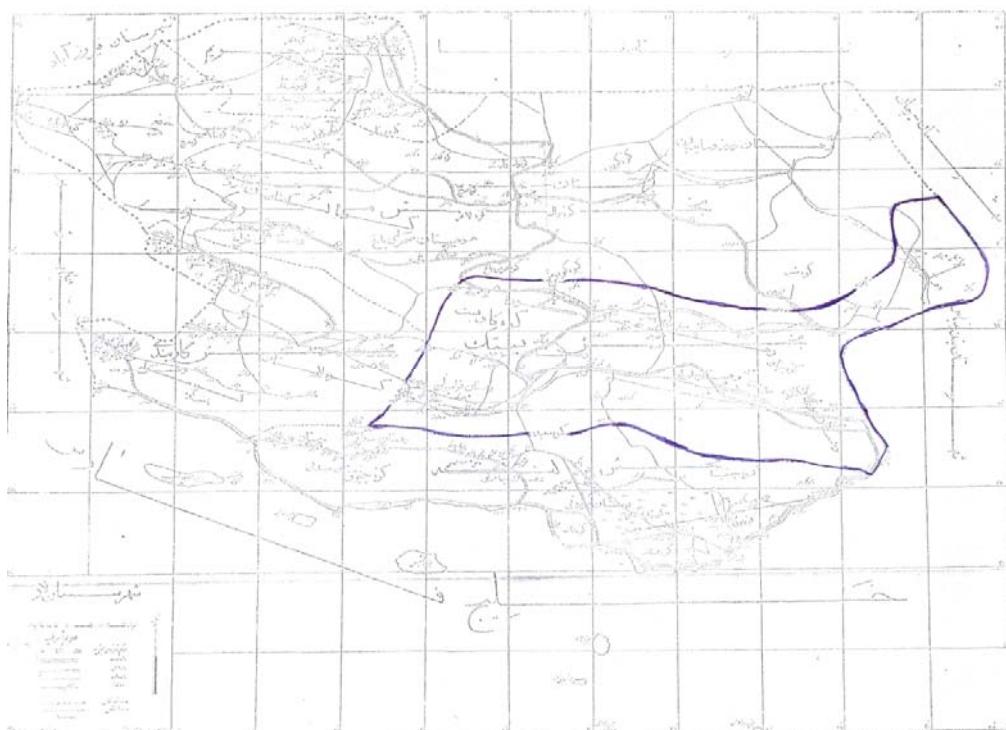
- آصف، محمد‌هاشم (۱۳۵۲ش). رستم‌التواریخ.
تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
ابن‌بطوطه (۱۳۶۱ش). سفرنامه. ترجمه علی محمد موحد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۲ش). نادره‌کاران (سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی). به کوشش محمد نیکویی، تهران: قطره.
انصاری، حبیب‌الله (۱۱۷۶ق). منتخب‌التواریخ لارستان.
بنی‌عباسیان بستکی، محمد‌اعظم (۱۳۳۹ش). تاریخ جهانگیریه و بنی‌عباسیان بستک. به کوشش عباس انجم روز، تهران: بی‌نا.
خورموجی، محمد جعفر حسینی (۱۳۱۴ق). آثار جعفری.
دهدخدا، لغتنامه، ج ۱۴.
رزم‌آرا، حسینعلی (۱۳۳۰ش). فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۷ (استان فارسی)، تهران: دایره جغرافیایی ستاد ارشاد.
رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۴۰ش). داشمندان و سخن‌سرایان فارس. چاپ اول، ج ۴، تهران: اسلامیه و خیام.
رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵ش). ایران در راه عصر

- جدید، ترجمه آذر آهنچی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
سعیدی سیرجانی (۱۳۸۳ش). وقایع اتفاقیه. ج ۱، تهران: نشر آسمیم.
شعبانی، رضا (۱۳۸۶ش). تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه. تهران: نسمت.
شیرازی، علیرضا (۱۳۶۵ش). تاریخ زندیه. با مقدمه ارنست بیئر، تهران: گستره.
عباسی، مصطفی (۱۳۷۲ش). بستک و جهانگیریه. تصحیح احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر.
عبدالرحمن احمد، ابوطالب‌الملا (۱۳۷۵). تاریخ فرامرزان. دست‌نوشته.
غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹ش). گلشن مراد. به اهتمام غلام‌رضا طباطبائی مجده، تهران: زرین.
فرامرزی، احمد (۱۳۴۷ش). جزیره خارک. به کوشش حسن فرامرزی، تهران: ابن سینا.
_____ (۱۳۷۹ش) «بنادر و جزایر خلیج فارس»، پژوهش‌های ایران‌شناسی. به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، ج ۱۲، تهران: بنیاد دکتر محمود افشار یزدی.
_____ (۱۳۸۳ش). عمان. به کوشش حسن فرامرزی، چاپ اول، تهران: همسایه.
فرامرزی، حسن (۱۳۶۳ش). فرهنگ فرامرزان. تهران: بنیا.
فرامرزی، عبدالرحمن (۱۳۷۸ش). خاطرات استاد عبدالرحمن فرامرزی. به کوشش حسن فرامرزی، تهران: دستان.
فرامرزی، فرامرز (۱۳۹۱/۵/۵). ۵۶ ساله، «طایفۀ ملا و خاندان فرامرزی». مصاحبه‌کننده علیرضا محسنی، تهران.
فریدی‌مجید، فاطمه و همکاران (۱۳۸۸ش). سرگذشت تقسیمات کشوری ایران. ج ۴، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

- تاریخ گیتی‌گشای زندیه. تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۹ش). *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، قم: چاپ حکمت.
- (۱۳۸۰ش). *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، به تصحیح جمشید کیانفر، جلد دهم، تهران: اساطیر.
- و ثوقي، محمدباقر (۱۳۸۰ش). *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس*، چاپ اول، شیراز: دانشنامه فارس.
- (۱۳۸۳ش). سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- (۱۳۸۴ش). *تاریخ خلیج فارس و ممالک هم‌جوار*، چاپ اول، تهران: سمت.
- و حبیبی، حسن (۱۳۷۸ش). بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی استناد بندرعباس (۱۲۷۶-۱۲۲۱ق)، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- و همکاران (۱۳۸۵ش). *تاریخ مفصل لارستان*، ج ۲، تهران: همسایه.
- فسائی، حاج‌میرزا حسن حسینی (۱۳۸۲ش). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسائی، جلد ۱ و ۲، چاپ سوم؛ تهران: امیرکبیر.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱ش). *صنعتی شدن ایران و شورش شیخ‌احمد ملّانی*. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توسع.
- قلی عباس، مصطفی (۱۳۷۲ش). *بستک و جهانگیریه*. تصحیح احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر.
- کبابی سدیدالسلطنه، محمدعلی (۱۳۷۰ش). *تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران*. تصحیح احمد اقتداری، تهران: دنیای دانش.
- محسنی، علیرضا (۱۳۹۱ش). «تحلیل و بررسی اثار قلمی خاندان فرامرزی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- معین، فرهنگ فارسی، ج ۴.
- موحد، جمیل (۱۳۴۹ش). *بستک و خلیج فارس*. تهران: بی‌نا.
- نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق موسوی (۱۳۱۷ش).



تصویر شماره ۱. موقعیت جغرافیایی دهستان فرامرزان



تصویر شماره ۲. موقعیت جغرافیایی ناحیه جهانگیری

والیگری شاهوردیخان بر لرستان و تمرکزگرایی حکومت صفویان

کورش صالحی* / داود اکبری**

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱۵

چکیده

نیمه دوم قرن نهم هجری در لرستان و حوالی آن مصادف با روی کار آمدن خاندان بومی عباسی بود که در بین مردم آن ایالت مشروعت داشته و صاحب منزلت اجتماعی بودند. هم‌زمان با روی کار آمدن دولت صفویه، ملک رستم والی لرستان به صفویه متحدین درآمد و نسبت به شاه اسماعیل و خاندانش ابراز اطاعت نمود اما این رابطه حسنه همیشه پایدار نبود؛ والیان لرستان، بنابر شدت قدرت و یا ضعف شاهان صفوی نافرمانی می‌کردند. با شکست صفویان در جنگ چالدران و سلطنت عثمانی بر مناطقی از غرب قلمرو صفوی، فرست برای امرای محلی، فراهم شد. با به پایان رسیدن ایام ملوک الطوایفی و به سلطنت رسیدن شاه عباس اول، اوضاع آشنة ایران سامان گرفت. سیاست تمرکزگرایی حکومت صفوی، به دوران خودسری‌های متعدد پایان داد و شاهوردیخان، حاکم محلی لرستان، به دست نیروی نظامی منکوب گردید. فرض این تحقیق بر این است که شاهوردیخان با سیاستی دوگانه در پی حفظ جایگاه خود بوده است. سرانجام با حمله غافلگیرانه و کمک خوانین محلی این مدعی از سر راه دولت صفویه برداشته شد. این تحقیق با استفاده از روش تحقیق کتابخانه‌ای در پی رسیدن به این هدف است که میان رشد قدرت حکومت محلی لرستان بهره‌بری شاهوردیخان و ضعف حکومت مرکزی رابطه تنگاتنگی وجود داشته است.

کلید واژه: تاریخ لرستان، صفویه، شاهوردیخان، شاه عباس، خاندان‌های محلی.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول) salehi@lihu.usb.ac.ir

** کارشناس ارشد تاریخ Dakbari@yahoo.com



ابراهیم بن شاهرخ بساط حکومت غیاث الدین، آخرین اتابک بومی لرستان را برچید (كتبی، ۱۳۶۴ / ۱۳۳؛ ابن عربشاه، ۱۳۸۱: ۴۹-۵۰). اتابکان محلی لرستان هر چند در دوره تیموریان اقتدار پیشین خود را نداشتند، اما از دایرۀ قدرت، محو نشدند (رویمر، ۱۳۸۲: ۶ / ۵۹). واگذاری قدرت محلی به خوانین این منطقه در زمان اقتدار حکومت مرکزی برای حکومت‌های مختلف از هر نظر به سودشان بود؛ اما به همان سان که واگذاری قدرت در اوچ قدرت حکومت مرکزی پسندیده می‌نمود، چنین امری به هنگام ضعف حکومت مرکزی نتیجه عکس می‌داد، به خصوص زمانی که شخصی فرصت طلب و ماجراجو بر حکومت محلی مسلط می‌شد. به طور نسبی از شکست صفویان در نبرد چالدران تا زمانی که شاه عباس اول بر سریر سلطنت جلوس کرد، در اکثر نواحی ایران قدرت حکومت ملوك الطوایفی بر قدرت حکومت مرکزی پیشی گرفت. روند تحولات در این گذار تاریخی که سایه‌ای از مرکزگریزی صبغه آن بود، چنین رخ داد؛ وقتی شاه طهماسب در سال ۹۴۰ ق عازم سرکوبی عبدالله خان ازبک شد، اغور او را همراهی کرد اما در غیاب او برادرش جهانگیر وی را خلع نمود و خود را حاکم لرستان خواند. جهانگیر در ۹۴۹ ق اعدام شد. پس از مرگ جهانگیر پسرش رستم شاه (عالمناری

گسترش داد. این اتابک شهرهای همدان گلپایگان و اصفهان را مورد تاخت و تاز قرار داد اما در سال ۸۷۱ یا ۸۷۳ ق کشته شد. بعد از او، شاه رستم فرزند شاه حسین یکی از حامیان شاه اسماعیل اول صفوی بود و بعد از او اغور (اغوز) به اتابکی رسید (عالمناری شاه اسماعیل، ۱۳۸۴: ۸۱-۸۹).

چشم انداز تاریخی

در اوایل امپراتوری سلجوقیان، حاکمان لرستان، تحت عنوان اتابکان لرستان^۱ نامیده می‌شدند و بر خلاف دیگر اتابکان مقارن خود، حاکمانی بومی بودند که به امرای هزارسپی (اسپی) مشهور شدند. سری‌سلسله اتابکان لرستان ابوطاهر بن محمد (متوفی ۵۵۰ق) بود و بعد از او اتابک هزاراسب جانشین پدرش گردید (جوینی، ۱۳۵۸: ۳ / ۴۵۸؛ دوید و دیگران، ۱۳۶۲، ۴۸، صفا، ۱۳۷۲). تکله اتابک لرستان در سال ۶۵۵ق، زمانی که هولاکو وارد فلات ایران شد، از او قبول ایلی نمود و هولاکو پس از مدتی وی را در تبریز به قتل رساند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰؛ لسترنج، ۱۳۸۲ / ۸-۷-۲۱۷). پس از سقوط و انحطاط ایلخانان و به قدرت رسیدن امیر تیمور گورکانی، لرستان مورد هجوم قرار گرفت. امیر تیمور گورکانی، در یورش سه ساله ۷۸۸-۷۹۰ق و همچنین، در یورش پنج ساله ۷۹۴-۷۹۸ق که یکی از اهدافش تنبیه لرها بود، به لرستان لشکر کشید (یزدی، ۱۳۸۷ / ۱۰۰) و آنها را تنبیه کرد^۲ که در این رابطه سلطان

۱. کتاب ریاض الفردوس خانی درخصوص جلوس اتابک افاسیاب بن شمس الدین الب ارغون می‌آورد که وی از جانب والده دخترزاده سلطان رکن الدین خوارزمشاه حاکم کرمان بود حسب الفرمان ایلخانی لقب و پرلیغ اتابکی یافت. وی نیز بهوفور نجدت و مزید شهامت محسود اکفا و اشیاه بود. اتابک احمد برادرش را در رکاب فلک فرسای ایلخانی گذاشته با اکفا رفت و دست به ظلم و تعذیت نسبت به اسلاماف و اقارب گشاده قزل ارسلان، ولد یوسف شاه بهادر، را به گرفتن هزیمتیان کوه گیلویه به اصفهان فرستاد. (محمد منشی، ۱۳۸۵: ۲۴۲).

۲. بعد از تیمور تا پیدایش صفویان این افراد به اتابکی لرستان رسیدند: در سال ۸۰۶ق پس از کشتن عزالدین پسرش سیدی احمد به جای وی نشست. پس از مرگ تیمور، در سال ۸۰۷ق سیدی احمد مجدداً به قلمرو خود دست یافت و تا سال ۸۱۵ یا ۸۲۵ق حکومت کرد. پس از سیدی احمد، شاه حسین عباسی اتابک شد. وی از ضعف تیموریان استفاده کرده، قلمرو خود را

در نتیجه نواحی مندالی، جیسان یدرائی و ترساق (پشتکوه لرستان) به قلمرو وی اضافه گشتند اما با تغییر اوضاع در ایران، رابطه او با عثمانی تیره و با صفویه حسنه شد. این نوع رفتار دوگانه مورد پسند حکومت صفویه نبود، چنین می‌نماید که دربار صفوی برای حل چنین مشکلی نیازمند زمان بوده است تا علاوه بر حل کلی ماجرا با توجه به مرزی بودن لرستان و دعاوی متعدد عثمانی مبنی بر تسلط بر برخی نواحی مرزی، نسبت به دستگیری مردمان این نواحی نیز چاره‌جویی نماید.

والی نشین لرستان و حکومت صفویه
 با تشکیل دولت صفویه، لرستان یکی از چهار والی‌نشین اصلی ایران بود. این چهار والی‌نشین عبارت بودند از گرجستان، خوزستان، کردستان و لرستان؛ گرجستان و خوزستان به خاطر ناهمسانی‌های مذهبی، زبانی و فرهنگی و کردستان و لرستان به سبب زندگی شبانی اهالی و موقعیت مرزی آنها در دفاع و حفظ مرزها موقعیت خاصی داشتند (در برن، ۱۳۸۲: ۱۱۰-۱۱۲؛ لکهارت، ۱۳۸۳: ۱۱). امرای این چهار ایالت در میان امرای سرحدی بالاترین مقام را داشتند، که همگی از خاندان‌های قدیمی و دارای حکومت موروثی بوده و کم و بیش استقلال عمل داشتند؛ «عایدات مالیاتی آنان در بودجه به حساب نمی‌آمد و به جز هدایای پیشکشی و تقاضایی

شاه اسماعیل، ۱۷۹/۱۳۸۴) به وسیله الله‌اش، به شاه طهماسب تحويل داده و در قلعه الموت زندانی شد. از طرفی، پسر دیگر جهانگیر، به نام محمدی، در پشتکوه مخفی شد. در زمان حبس شاهرستم در زندان، فردی خود را شاه رستم معرفی کرده و اقوام لر را با خود همراه ساخت. شاه طهماسب که دل مشغولی‌های فراوانی در کشور داشت و از طرفی هم نمی‌خواست آتش جنگ با عثمانی دوباره شعله‌ور شود، مجبور شد که شاهرستم را از زندان آزاد کند. شاه رستم از سوی دولت صفوی بر قلمرو خود مسلط شد. در این بین محمدی حدود یک سوم از قلمرو لرستان را در اختیار داشت. بعدها حاکم همدان، محمدی را دستگیر و به قلعه الموت فرستاد. اما پسران محمدی با استفاده از ضعف صفویان و نزدیکی لرستان به مرز عثمانی، برای فشار بر رقیب و دولت صفویه، نواحی مختلفی را غارت کردند و هرج و مرج شدیدی حاکم شد. ده سال بعد محمدی از زندان گریخت و لرستان را تسخیر نموده و شاهرستم به دربار صفوی پناهنده شد. سیاست دوگانه حاکمان لرستان که بر کسب حمایت از طرف قوی متکی بود، آنان را برآن می‌داشت که زمانی از ایران و زمانی از عثمانی کسب حمایت کنند. در این رابطه تلاش محمدی برای تسلط بر لرستان که با ترفند شاه طهماسب مهار شده بود، او را بر آن داشت که به دربار صفوی نزدیک شود و رابطه خوبی با شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم برقرار کند ولی پس از آن با سلطان مراد عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ق) رابطه برقرار کرد، که

۱. برای اطلاع از سلسله والیان لرستان ر.ک: بهرامی، روح الله(۱۳۸۸) و در خصوص روابط این والیان با دولت صفوی ر.ک: بهرامی، روح الله(۱۳۷۷).



اعتقاد الوار، آنان خود را اولاد آن حضرت می‌شمارند. بدین جهت عباسی گویند.» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۶۹/۲) اولین برخورد حکومت صفویه با والیان عباسی لرستان به سال ۱۷۱۴ برمی‌گردد که در این سال شاه اسماعیل صفوی برای تسخیر خوزستان به جنوب و غرب ایران آمد. شاه اسماعیل پس از فیصله دادن به مسئله خوزستان جانب لرستان را در پیش گرفت و در این هنگام ملک رستم حاکم محلی لرستان بود (ترکمان، ۱۳۷۲: ۱/۳۵؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۷۴). ملک رستم^۲ از ترس اینکه مورد غضب

۲. در کتاب خلدبیرین در این خصوص آمده است که: "... مقارن آن به مسامع جلال شهریار بلند اقبال رسید که ملک- رستم حاکم لرستان طریق باغی و طغیان پیش گرفته ظلم و ستم را شعار روزگار خود ساخته، لاجرم فرمان قدر قدرت فضا توأم نافذ گردید که امیر نجم زرگر گیلانی و بیرام بیک قرامانی و حسین بیک الله با قرب ده هزار سوار از غازیان شیر شکار به عزم گوشمال ملک رستم، علم نصرت پرچم برافرازند و آن سرکش گردانفرماز را مطیع و منقاد شهریار بنده‌نواز سازند. امراء به موجب فرمان والا عازم لرستان و خاقان سکندر شان متوجه دزفول و سایر ممالک خوزستان گردیدند. و چون خبر توجه شهریار هفت کشور به حکام شوشتار و دزفول رسید دیده عاقبتین بر مآل حال خود افکنده هر یک با پیشکش فراوان و تحف و هدایای بیکران متوجه آستان سلطنت آشیان شده جبین نیاز بر عتبه سدره مرتبه شهریار سرافراز نهادند و قلاع و دیار خود را به تصرف کارکنان دولت والا دادند. و خاقان کشور-ستان، ایشان را منظور نظر عاطفت و احسان و مشمول نوازش بیکران فرموده از امرای عالی شان دو نفر را به حکومت دزفول و شوشتار مقرر فرمود. اما امرای عالی شان که متوجه لرستان بودند چون بار اقامت در حدود آن ولایت گشودند و ملک رستم از قرب ورود جنود مسعود آگهی یافت چاره کار را منحصر در فرار داشته از سر ملک و مال برخاست و به بعضی از قلل جبال آسمان تمثال تحصن اختیار نموده ابواب امن و امان بر چهره حال خود گشود. و مقارن فرار ملک رستم به موجب فرمان مرحمت شیم، امیر نجم عازم درگاه فلک پیشگاه گردیده در ظاهر قلعه سلاسل از قلاع سپهر ارتفاع شوستر به پای بوس خاقان بحر و بر رسید و سایر امرای ظفر ورود در حوالی کوهی که ملک رستم تحصن اختیار نموده بود فرود آمده آغاز محاصره آن کوه فلک شکوه نمودند. و چون ملک رستم دید که کار وی در آن تنگنا به کجا رسید یکی از اعیان ولایت

که به صورت تحف و هدايا تسلیم سلطان می‌شد، کمک لشکري نیز می‌کردند.» (میرزا سمعیا، ۱۳۷۸: ۷۶). اسکندر بیک ترکمان، حدود قلمرو لرکوچک را چنین می‌نویسد: «....در ولایت خرمآباد و خاووه و الشتر و سیمراه و هرسین اقامت دارند. ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع گشته عرض آن یک طرف به ولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر به الکاء خوزستان پیوسته طول آن از قریه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۴۶۹). وی در مورد مذهب اهالی لرستان می‌نویسد: «از قدیم‌الایام به تشیع فطری و ولای اهل بیت طبیین و طاهرین موصوفند...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۴۶۹). زندگی اجتماعی ساکنان لرستان، در قرن نهم هجری، بیشتر زندگی شبانی بود و نظام مالیاتی آن سامان به بغداد مربوط بوده است. گویا در حدود سال ۸۵۰ق ریش سفیدان قوم جمع شدند و شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید را که از همه دارای صفات حسنی بیشتری بوده به عنوان والی و امیر خود انتخاب می‌کنند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۶۹/۲). از آن به بعد شجاع الدین و اولادش که «بین‌الجمهور، عباسی می‌نامند و وجه تسمیه^۱ معلوم نیست، ایشان خود را به حضرت عباس بن علی این ابی طالب علیه السلام منصوب ساخته به

۱. اما وجه تسمیه لر عباسی به یک دو وجه گفته‌اند: اول آنکه می‌گویند که ایشان از نسل عباس بن عم پیغمبراند. دیگر آنکه مال دیوان ایشان در زمان خلفای بنی عباس مخصوص مطیخ آل عباس بوده و ظاهراً این وجه درست‌تر باشد (عالی‌آرای شاه اسماعیل: ۱۷۱).

ملک رستم در نبرد سال ۹۴۰ق شاه طهماسب با عبدالله خان ازبک در خراسان حضور فعال داشت (رهربرن، ۱۳۸۲: ۱۲۴؛ سیوری، ۱۳۸۲: ۵۹). شاه طهماسب پس از برقرار کردن نظم و آرامش و در اختیار گرفتن قدرت و کنار زدن قزلباش‌های خاطی، به دفع سرکشان بغداد و خوزستان رفت، در حین این سفر همراه سپاه خویش در خرم آباد توقف کرده و امیر جهانگیر عباسی، فرزند ملک رستم را که تقریباً تمام کارهای پدر را در دست گرفته بود، به خدمت پذیرفت و مورد لطف قرارداد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۵/۱). اما خودسری‌ها و دست درازی‌های امیرجهانگیر به علیشکر، در ۹۴۹ق، سبب شد تا شاه طهماسب، عبدالله خان استاجلو را برای تنبیه و سرکوبی او بفرستد، که امیرجهانگیر در حین جنگ با سپاه صفوی کشته شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۶۹/۲) و ملک رستم و برادرش محمدی همراه عده زیادی از مقربان خود به بغداد گریختند و در آنجا به شفاعت یکی از سادات «رفع الدرجات» به نام امیر شاه قاسم، مورد عفو شاه طهماسب قرار گرفتند و شاه طهماسب لرستان را میان دو برادر تقسیم نمود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰-۴۶۹؛ دوید و دیگران، ۱۳۶۲: ۴۹). ملک رستم در خدمت گزاری و اطاعت از حکومت مرکزی وفادار ماند و مناطق شمالی لرستان را تحت حکومت خود داشت. برادر او محمدی، حاکم خرم‌آباد، پس از مدتی طغیان نمود و شاه طهماسب، امیرخان موصلو، حاکم همدان را برای دفع این شورش عازم لرستان کرد. محمدی در حین جنگ با سپاه همدان اسیر و به قزوین

شاه قرار گیرد به کوه‌های صعب‌العبور گریخت. شاه اسماعیل صفوی، حسین بیک‌لله و بیرام بیک قرامانلو را به جانب ملک رستم گسیل داشت (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۹۴) و آن دو با امان دادن به ملک رستم، او را نزد شاه اسماعیل آوردند و او «به زبان لری، شیرین زبان‌ها، در خدمت کرده، منظور نظر عاطفت گشت، چون محسن دراز داشت، خاقان سلیمان‌شان، محسن او را به در و لآلی آراسته، مدتی با آن هیئت در اردی همایون بود و به حکومت لرستان منصوب گشته...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۵/۱؛ افوشه‌ای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۵). ملک رستم در تمام سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ق) تنها حاکم لرستان بود و با به سلطنت رسیدن شاه طهماسب دست درازی‌ها امیرجهانگیر به علیشکر، در خوشحال و خندان از نزد امراء مراجعت نموده امن و امان رسانید ملک رستم در میان خوف و رجاء سرگردان به خدمت امای عالی‌شان شتافت و ایشان مقدم و را گرامی شمرده خدمتش را خوشدل و شادان به آستان خاقان گردان شان بردن. و هنوز حدود شوستر م USCER ظفر اثر بود که امای عالی‌قدر، منصور و مظفر ملک رستم را منظور نظر کیمیا اثر خاقان بحر و برگردانیدند و شهریار هفت کشور به حکم کریمه خذ العفو جاید جرایم والی لرستان را به رقم غفو و احسان خط بطلان کشیده خدمتش را به اعطای تاج و هاج و خلعت خاص اختصاص بخشید. و از محسن اطور شهریار مرحمت شیم نسبت به ملک رستم یکی آن بود که محسنش را به لآلی آبدار گوهر نگار و جواهر، [درر] بار نموده مدتی به آن هیأت در خدمت سده سدره مرتبت می‌بود. و چون پادشاه سرافراز روزی چند به تماشای آن ریش دراز پرداخت زمام مهام ایالت خرم آباد و لر کوچک را در کف کفایتش نهاده بر آن ولایت حاکم مطلق العنانش ساخت واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۷۷-۱۷۵.



مناطق شمال غربی و غرب و جنوب غربی ایران کشیده شد. در وصف اوضاع تاریخی این دوره چنین فضایی قابل تصور بود: "قرلباش هرج و مرج واقع بود، حکام گیلان و مازندران و رستمدار که همیشه به استحکام دیار خویش، بنابر وفور شوامخ جبال و شواهد قلال و انعماق مغارات و ضيق طرایق و انسداد مسالک و وفور آجات و کشت آكام و تراکم اشجار و تزاحم انها و استحکام قلاع و توثیق حصون مستظهرند، سر سرکشی و اراده گردن فرازی مخمر خاطر قاصر خود ساخته بودند (به نقل از نوایی، ۱۳۵۳: ۳۶۶). در این میان شاهوردی، پسر محمدی (وفات او احتمالاً مصادف با سلطنت شاه اسماعیل دوم خدابنده)، والی لرستان شد. در دو سفرنامه درباره لرستان آمده است که بیست و چهارمین اتابک شاهوردیخان فرزند محمدی می‌باشد که مدتی در بغداد گروگان بود و پس از مرگ پدر از بغداد گریخت و از دیوان سلطان محمد خدابنده منشور ایالت بدو عنایت شد. در این هنگام نهادن به دست ترکان ساکن ایران اشغال شده بود و این امر بر وی گران آمد، و از طرفی سودای استقلال در سر برقرار نمود و از آنجائی که خود را از نسل علی بن ابی طالب^(ع) می‌پنداشت و تعصب شیعه‌گری به خرج می‌داد، کاملاً مورد تقدیر شاه عباس قرار گرفت. در نتیجه، شاه عباس با خواهر وی ازدواج کرد و در مقابل یکی از شاهزاده خانم‌های صفوی را به عقد شاهوردیخان درآورد. شاهوردی که فردی خود را و سرکش بود با هجوم و تجاوز

فرستاده شد، و در قلعه الموت حبس گردید، اما مدتی نگذشت که از زندان فرار و به لرستان بازگشت و طی نامه‌ای به شاه طهماسب اظهار بندگی و طلب بخشندگی کرد و شاه طهماسب مجدداً او را به والیگری منسوب کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰). پس از چندی قلمرو ملک رستم پس از فوت او ضمیمه قلمرو محمدی شد. با مرگ شاه طهماسب در ۹۸۴ق، فتنه و آشوب سراسر قلمرو حکومت صفویه را در برگرفت. در دوره کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم اوضاع داخلی کمی بهبود یافت؛ تداوم نیافتن حکومت وی و کشته شدنش به دسیسهٔ مخالفان در دربار، فتنه و آشوب مملکت را در بر گرفت و امرا و درباریان برای به سلطنت رساندن شاهی دست‌نشانده به جان هم افتادند (سیوری، ۱۳۸۲: ۶۹-۶۷). مقارن با آمدن شاهوردیخان (فزوینی، ۱۳۶۷: ۶۰) بیگلریگی لرستان و خلیل خان حاکم بختیاری و مهناخان عرب خزاعی، که با جگذار سلطان عثمانی بودند، با قبایل و عشایر خود به صفویه پیوستند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۳۴).

آشوب در لرستان- جدال پنهان عثمانی و صفویه

بعد از این وقایعی که به نفع نیروهای گریز از مرکز خاتمه یافته بود، سلطان محمد خدابنده که فردی ناتوان و فاقد تدبیر و صلاحیت کشورداری بود، به سلطنت رسید، اوضاع آشفته و پر از هرج و مرج داخلی مصادف با دست‌اندازی و لشکرکشی عثمانی که قرارداد صلح آماسیه (۹۶۲ق) را نادیده گرفته بود، به

بغداد رسید. او در فکر استقلال و جدایی از حکومت صفویه بوده و به حمایت واهی عثمانی دل خوش کرد. شاه عباس برای پایان دادن به طغیان و سرکشی شاهوردی، در جمادی آخر ۹۹۹ق، محراب بیگ قراداقلو، از مقربان خود را راهی لرستان کرد. شاهوردی از این موضوع آگاه و به فکر گریختن به بغداد و عربستان بود که با وساطت محراب بیگ، توانست عفو و شفاعت از جانب شاه عباس بگیرد (افوشهای نظری، ۴۸۶). شاهوردی هدایا و پیشکش‌های زیادی همراه با «خواهر خود را که شمع شبستان عفت و مه آسمان حشمت و عصمت بود، به صیغه نذر داخل اشیاء مذکور نمود...». و روانه دربار شاه عباس کرد. این خواهر شاهوردی به ازدواج بهرام میرزا درآمد. بنا به گزارش افوشهای نظری مورخ دربار صفوی، شاه عباس در پاسخ به هدایا و اطاعت شاهوردی از او، علاوه بر واگذاری والیگری ایالت لرستان از حوالی همدان تا نواحی بغداد با خلعت و برات، شاهزاده خانم مهدعلیا را نیز به زنی به وی اعطاء کرد (افوشهای نظری، ۱۳۷۲-۱۴۸۷: ۴۹۵). این روایت افوشهای نظری در حالی است که اسکندر بیک ترکمان و حسینی استرآبادی، نامی از محراب بیگ نمی‌برند و می‌نویسد: پس از آنکه شاهوردی اوضاع را وخیم دید، پسر خال خود، حسین بیگ سلوژنی را به خدمت شاه عباس فرستاد و اظهار غلامی و استدعای عفو تقصیرات نمود و شاه عباس بهجهت ظهور تشیع در سلسله عباسی لرستان، از تقصیرات شاهوردی درگذشت، «لقب ارجمند خانی» را در سال

عثمانی به سرحدات لرستان برای حفظ جان و مال طوایف الوار و قلمروش به مصلحت وقت عمل نمود و با امپراتوری عثمانی مدارا کرد و از آنها، مقام بیگلریگی بغداد را درخواست نمود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰). افوشهای، مؤلف *نقاؤة الآثار*، در مورد شاهوردی می‌نویسد: «شاهوردی در ایام جهانداری پادشاه فلک مسند شاه سلطان محمد از کمال تکبر و تجبری که طریق خلاف داشت، همواره پیموده سر پرکبرش به آستانبوسی درگاه جان‌پناه که قبله سلاطین نامدار و کعبه سلاطین، امراء و حکام عالی مقام است، فرو نیامد.» (افوشهای نظری، ۱۳۷۲: ۴۸۵). شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق) در همان ابتدای جلوس بر تخت سلطنت به تثیت و استحکام پایه‌های سلطنت خود اقدام نمود. وی مطیع کردن و کاستن از قدرت حاکمان محلی را اولین هدف خود قرار داد و بعد از آن فکر بیرون کردن ازبکان را در سر پروراند، بدین منظور در ۹۹۸ق، معاهده صلحی با امپراتوری عثمانی منعقد نمود و مناطق اشغال شده ایرانی را به آنها واگذار نمود تا در موقعیتی بهتر از وضع کنونی، آنها را پس بگیرد (سیوری، ۱۳۸۲: ۷۵). این عقب‌نشینی آشکار سیاسی و نظامی شاه صفوی، سرعت رشد قدرت‌های محلی را به شدت تقویت کرد و بازار خانخانی را به رونق انداخت. در این بین حاکم لرستان فرصت را مغتنم شمرده، سر از اطاعت دولت مرکزی کشید.

شاهوردی، حاکم لرستان، بعد از تصرف بخشی از علیشکر، حدود قلمروش تا حومه



عباس، خود برای طلب عفو و شفاعت و گذشت از تقصیراتش نماید (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱). شاه عباس در تدارک حمله برای دفع ازبک‌ها از خراسان بود، که از کشته شدن آغورلر سلطان توسط شاهوردیخان باخبر شد. وی که آرام کردن اوضاع و سرکوبی مدعیان (داخلی) و برقراری آرامش در مملکت را در صدر کارهای خود قرار داده بود و آن را لازمه پیشرفت و توسعه کشور و حکومت می‌دانست؛ با توجه به اهمیت واقعه «بی تامل و تعلل با قورچیان عظام و غلامان خاصه بهرام حسام، لوای نهضت به قصد لرستان افروخت» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱، افوشهای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۹۰) و درویش محمدخان، حاکم نیشابور را که در نبرد با ازبکان بود، از حرکت خود به لرستان مطلع کرد و «فرمودند که با عبدالمؤمن خان مدارا نمایند» (افوشهای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۹۰). حرکت سپاه شاه عباس به‌سوی خرم آباد در اوایل تابستان ۱۰۰۲ق باعث رعب و وحشت شاهوردیخان شد. او همراه جمع کثیری از متعلقان و منسوبان خود به‌جانب غرب به حوالی رود سیمره گریخت (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۸). شاه عباس و سپاهیانش بدون هیچ‌گونه درگیری با نیروهای شاهوردیخان و الوار به خرم‌آباد رسیدند و امرا و بزرگان محلی و سرخیلان قبایل، نزد شاه عباس آمدند و اظهار اطاعت و بندگی نمودند. شاه عباس، قلعه خرم‌آباد را به مهدی قلی خان شاملو سپرد و همراه با سپاهیانش عازم سیمره شد؛ شاهوردیخان از آمدن سپاه صفوی هراسان گشت و به کوه‌های بین لرستان و بغداد پناه

۱۰۰۰ق به وی اعطای کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۰؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۱). خودسری‌ها و کبر و نحوت شاهوردیخان مانع از آن شد که وی بتواند سالیان متواتی همراه با آرامش و آسوده خاطر در این ایالت حکمرانی کند. بیشتر منابع این دوره، متفق‌القولند که دست‌درازی و غارت الوس و احشامات قوم بیات و علیشکر، تحت فرمان شاهوردیخان و الوار تحت حکومت وی که به صورت یاغیگری انجام می‌دادند، باعث پریشانی ساکنان و خرابی ممالک همسایگان شده بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱؛ افوشهای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۸؛ منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). آغورلر سلطان (آغورلر سلطان) حاکم ایل بیات، از غارتگری الوار به تنگ آمده بود برای تحقیر شاهوردیخان لباس زنانه‌ای فرستاد، بدین منظور که اگر مردی در وقت پیکار و هنگام کار و زار بمانی و نگریزی (افوشهای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۹). بسیاری از این غارتگری‌های الوار بدون فرمان شاهوردیخان صورت می‌گرفت، اما چون وی به عنوان والی مسئول ثبات و حاکمیت نظم و آرامش بود، مقصراً شناخته می‌شد. شاهوردیخان پس از دریافت تحفه آغورلر سلطان، خشمگین شد و برای تنبیه او سپاهی مشتکل از الوار و اکراد تهیه و در یکی از شب‌های تابستان ۱۰۰۲ق، شبیخون زد و تعداد زیادی از مردم ایل بیات، همراه آغورلر سلطان کشته شدند (افوشهای نطنزی، ۱۳۷۲: ۴۸۹، حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۵۸). شاهوردی خان بلا فاصله به خرم‌آباد برگشت و از کرده خویش پشیمان و ناگزیر شد حسین بیگ، پسر خال خود را روانه دربار شاه

و زبدگان آنها را با خواری و خفت به حوالی قزوین کوچ داد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷۱؛ ۴۷۳؛ ۱۳۷۲: ۴۹۲/۴؛ بدليسى، بى تا: ۱۳۷۵: ۹۳). این رفتار معمول شاه عباس با هر قوم و حاکم محلی بود که سر از اطاعت حکومت صفوی به در برده بودند؛ اما از یکسو هنوز بعضی از حکام در فضای تاریخی دوران شاه طهماسب و محمد خدابنده سیر می‌کردند و به خود اجازه هرگونه تمرد و خودسری را می‌دادند و از سوی دیگر این حکام متمرد، دولت عثمانی را حمایت کننده خود فرض می‌کردند، از این‌رو قبول اطاعت شاه تازه به قدرت رسیده صفوی برای آنان چندان ساده به حساب نمی‌آمد.

فرصتی برای نافرمانی شاهوردیخان

قول دیگری نیز در خصوص چگونگی پایان کار شاهوردیخان وجود دارد. شاهوردیخان با رفتن شاه عباس از لرستان، موقعیت را مغتمن شمرد و دوباره به لرستان برگشت و سپاهی فراهم کرد؛ شبانه به خانه سلطان حسین (حاکم دست نشانده شاه عباس) یورش برد، در این شب سلطان حسین مهمان مهدی‌قلی‌خان بود که خبر شیخون شاهوردیخان به آن دو رسید و آنها در پی شاهوردیخان آمدند که درگیری شدیدی بین نیروهای آنها رخ داد (افوشهای نظری، ۱۳۷۲: ۴۹۵). سرانجام مهدی‌قلی‌خان بر او غالب شد و شاهوردی را روی زمین انداخت. او در ادامه از فرار شاهوردی به کمک جمعی از الوار و جاماندن نیزه‌اش که مهدی‌قلی‌خان و سلطان حسین، آن را همراه با سرهای کشته

برد در بین راه خرم آباد- سیمراه، میرقیصرخامه بیدل از دیگر امرا معتبر (غرب) با سپاهی دو هزار نفری به سپاه شاه عباس پیوست (حسینی استرآبادی/ ۱۵۹). پناه بردن شاهوردیخان به کوههای حوالی بغداد که جزو ممالک محروسه عثمانی بود و گرمای شدید حوالی رود سیمراه منع از ادامه تعقیب شاهوردیخان شد؛ شاه عباس از تعقیب و فیصله دادن به طغیان او باز ماند. سلطان حسین ولد ملک رستم و عموزاده شاهوردیخان، به خدمت شاه عباس آمد و اظهار اطاعت و بندگی نمود که با وساطت بزرگان، حکومت خرم آباد و نواحی آن از مهدی‌قلی‌خان شاملو گرفته و به وی اعطاء گردید؛ و به مهدی‌قلی‌خان شاملو حکومت نواحی شرق لرستان^۱ واگذار شد. شاه عباس برای اینکه لرها دیگر به فکر آشوب و غارتگری نیافتند، دویست خانوار از خواص

۱. در کتاب دو سفرنامه درباره لرستان ماجراهی حذف اتابکان لر چنین آمده است: "شاهوردیخان در سال ۱۰۰۲ ق حاکم همدان را که اغورلو سلطان بیات نام داشت و جهت اخذ مالیات به بروجرد آمده بود، کشت. شاه عباس از خبر قتل اغورلو سلطان به خشم درآمد و جبهه خراسان را رها نموده عازم خرم آباد شد شاهوردیخان که از آمدن شاه عباس بالاطلاع گشت از خرم آباد به صیمراه (کرخه) گریخته و از آنجا عازم بغداد شد. در نتیجه شاه عباس حکومت لرستان را به شاه رستم داد. ولی در سال ۱۰۰۳ ق شاهوردیخان مورد عفو قرار گرفت و مجدداً حاکم لرستان شد. اما دیری نپایید که میان او و شاه رستم به هم خورد و برای دوین بار در سال ۱۰۰۶ ه ق شاه عباس برای دفع وی به لرستان شتافت. سرانجام شاهوردیخان در قلعه چنگوله پشتکوه دستگیر و کشته شد. شاه عباس حسین خان بن منصور بک سلاویزی (سلاحوزی) را به جانشینی وی گذاشت ولی قسمت‌های صیمراه، هندمس و پشتکوه را از لرستان جدا نموده و به طهماسب‌قلی اینانلو واگذار کرد. بدین ترتیب به حکومت سلسله اتابکان لر خاتمه داده شد و دودمان والی که بعدها حکمرانی آنها فقط به پشتکوه محدود می‌شد، روی کار آمدند. باقی این سلسله حسین خان عمه‌زاده شاهوردیخان بود." (بارون دوبد و دیگران - ۱۳۶۲: ۵۰-۵۱)



به سادگی از تقصیرات وی نمی‌گذرد؛ و تا آنجا که می‌توانست به او اجازه قدرت‌یابی نمی‌دهد. از آن پس دولت صفویه نظم و انضباط شدیدی در بین الوار و طوایف آنان برقرار کرد. به ادعای اسکندریک ترکمان، اما نیت شاهوردیخان از ارتباط با دربار عثمانی در گذشته و دوران سلطنت شاه عباس و همچنین در خواست اعطای بیگلریگی بغداد از عثمانی، تأسیس ایالت و دولتی مستقل از حکومت صفویه و واپسی به عثمانی بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۱، ۵۳۷). این ادعا بر اساس سابقه تاریخی الوار بیشتر شبیه به شعاری برای تخریب چهره شاهوردیخان بوده تا شعار استقلال طلبی او، اما هر چه بود روابط فیما بین بهشت کین خواهانه شد.

تمرگزگرایی شاه عباس و نافرمانی آشکار شاهوردیخان

تأخیر و تعلل شاهوردیخان در تحويل دادن سید بدر ولد سید مبارک به ابوالقاسم بیک قورچی ایواغلی، فرستاده شاه عباس، موجب خشم و غضب شاه عباس شد و او درصد پایان دادن به والیگری شاهوردی برآمد (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). «... و [شاهوردیخان] نیز همیشه اظهار می‌نموده که عنقریب حضرت شاه ایلغار بر سر من می‌آورد و هیچ شب به فراغت نمی‌نمود...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸-۵۳۷). با این اوصاف شاهوردیخان برای آگاهی یافتن از اقدامات و زمان دقیق حرکت سپاه صفوی، افرادی به دارالسلطنه قزوین فرستاد که به او خبر دهنند شاه عباس از حضور جاسوسان شاهوردیخان مطلع بود و

شدگان سپاه شاهوردیخان به دربار شاه عباس برد، شرح خود را به پایان می‌برد. شاه عباس در اوایل سال ۱۰۰۳ق پس از آگاه شدن از هجوم دویاره شاهوردیخان به لرستان، حاتم‌بیک اعتمادالدوله و فرهادخان را روانه لرستان نمود تا از آنجا روانه خوزستان و شوستر شوند (افوشهای ۵۰۶-۷). شاهوردیخان از آمدن فرهادخان و اعتمادالدوله باخبر شد و بار دیگر به این فکر افتاد که با وساطت مجدد آنها، والیگری لرستان را از سوی شاه عباس به دست آورد. بدین منظور عده‌ای از بزرگان را به نزد اعتمادالدوله و فرهادخان فرستاد و از اعمال و کردار گذشته خود اظهار پشیمانی و ندامت نمود و خواهان واسطه شدن آن دو بین او و شاه عباس شد. اعتمادالدوله و فرهادخان، به هر نحوی بود شاه عباس را موقتاً راضی نمودند که بار دیگر حکومت لرستان را به شاهوردیخان دهد اما به قول اسکندریک ترکمان «...تنیه و تأدب او [شاهوردیخان] در ضمیر انور جایگزین گشته غیرت شاهانه رضا به این اغماض و مسامحه نمی‌داد...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۶۱). شاه عباس به حکومت شاهوردیخان در لرستان رضایت داد، به این امید که در آینده، پس از برقرارکردن آرامش و امنیت در شرق و پس گرفتن هرات و دیگر نواحی خراسان از ازبک‌ها، به حیات والیگری شاهوردیخان در لرستان و غرب خاتمه دهد. شاهوردیخان در قبال این بخشش، از سوی شاه عباس، یک هزار تومان پیشکش به اعتمادالدوله و دیوان اعلی داد. شاهوردیخان می‌دانست شاه عباس

(ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۳۹؛ منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۹). پس از گشوده شدن قلعه، نبرد سختی بین دو طرف صورت گرفت؛ در اثر کثربت نیروها و سلاح‌های پیشرفته صفوی و کشته شدن شاهرخ سنجق شکست شاهوردیخان فراهم شد. اسکندریک ترکمان در مورد ادامه جنگ می‌نویسد «شاهوردیخان بر بام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته هر چه خواسته که جانب غلامان اندازد آتش نگرفته از وفور غیرت و تندي مزاج اعراض بر او غلبه کرده تفنگ را از دست انداخته تیروکمان برداشته، صحیح القولی از او نقل نمود که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت، دانستم که رشتۀ دولت من گسیخته، بخت از من روی تافته، ادبی غالب است و اقبال محارب کمان را نیز دور انداخت، دست از محاربه برداشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند.» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۳۹). با تسليم شدن شاهوردیخان، الهوردیخان دستور خاتمه جنگ داد. در مورد سرنوشت شاهوردیخان پس از تسليم شدن در منابع آمده است که عبارت‌اند «جماعتی از لران به ادعای آنکه او خونی ماست او را کشتند...» (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۹). و دیگری اسکندریک ترکمان می‌نویسد، پس از آنکه الهوردیخان وی را به زنجیر کشید، همراه خانواده‌اش به نزد شاه عباس آورد و در کنار رودخانه سیمره به دار آویخته شد و شاه عباس دستور تبعید دو پسر وی را به قلعه الموت داد و هرگز کسی از آن دو خبردار نشد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۱-۵۴). شاه عباس هدایت: ۲۲۲؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۲/۳۳۴). شاه عباس پس از ختم غائله، در یک مهمانی در خرم‌آباد،

در سال ۱۰۰۶ق، هنگامی که هنوز درگیر جنگ با دین محمدخان ازبک بود، به سوی لرستان حرکت کرد و اعلام نمود که عازم اصفهان است و تا حوالی ساوه هدف اصلی خود را از سپاهیان پنهان نمود. در ساوه پس از دستگیری جاسوسان شاهوردیخان با تمام سرعت به جانب خرم‌آباد شتافت به‌ نحوی که شاهوردیخان از آمدن وی مطلع نشد (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). سپاه شاه عباس در صفر ۱۰۰۶ق به خرم‌آباد رسید و «بر سر شاهوردیخان لر ریختند و شاهوردیخان از میان بدر رفت چنانکه کس او را نشناخت اما زنان و فرزندان و اموال و اسبابش و ایلچی و سایر حیوانات بالتمام به‌دست آمد...» (منجم، ۱۳۶۶: ۱۵۸). شاهوردی به سمت غرب به حوالی رودخانه سیمره گریخت. مدتی در قلعه لایمردان پناه گرفت که زیاد به‌طول نکشید و پس از مدتی به شاهرخ سنجق از اقوام خود که از جانب عثمانی در قلعه چنگله از توابع بغداد حاکم بود، پناه برد. در این هنگام تعداد زیادی از سران قبایل الوار به نزد شاه عباس در خرم‌آباد آمده و اظهار اطاعت نمودند؛ شاه عباس حسین خان، ولد منصوریک سلویزی را مأمور حفاظت از ایل و الوس لرستان نمود. الهوردیخان، یکی از فرماندهان چنگی شاه عباس، در پایان ماه صفر به پای قلعه چنگله رسید و به نوعی وارد خاک عثمانی شد و قرارداد ۹۹۸ق بین شاه عباس و عثمانی را نقض نمود. قلعه چنگله، بسیار مستحکم و غیر قابل نفوذ بود، الهوردیخان چاره گشودن قلعه را در سوراخ کردن چند موضع از آن و آتش زدن درهای آن دید

زياده‌خواهی بعضی از سران قزلباش کنار بیايد. اين روند تحولات قدرت‌های محلی را به شدت مترصد استقلال نمود. حکام محلی بعد از اين شکست، از يك‌سو هنوز در فضای تاریخي دوران انفعالی دولت صفوی سیر می‌كردند و به خود اجازه هرگونه تمرد و خودسری را می‌دادند و از سوی ديگر؛ اين حکام متمرد، دولت عثمانی را حمایت کننده خود فرض می‌كردند، از اين‌رو، قبول اطاعت شاه تازه به قدرت رسیده صفوی برای آنان چندان ساده نبود. در اين بین واليان لرستان که هم‌مرز با عثمانی بودند، در دوره افول اقتدار صفویان، به دنبال استفاده از فرصت به گروهی به طرفداری از صفویه و گروهی با استفاده از فشار عثمانی حکومت لرستان را به چنگ می‌آورдند. شاهورديخان و پدرش محمدی جزو گروه دوم بودند. اينان در تدارک استفاده از پیامدهای شکست چالدران و صلح آمامیه بودند. وجود قشون صفوی در نزدیکی لرستان آنان را به مماشات با حکومت مرکزی وامی داشت؛ اما زمانی که در سرحدات شرقی در جنگ با ازبکان دل-مشغولی هایی برای حکومت صفوی به وجود می‌آمد، نوای استقلال سرداده با عثمانی بر سر‌حکومت خود و بغداد وارد مذاکره می‌شدند. اين روش برای صفویان بسیار نگران‌کننده بود. سرانجام با جلوس شاه عباس اول بر تخت حکومت صفویه و تغيير شريوط عثمانی، زمان تبيه و يكسره کردن کار شاهورديخان فرا رسید. شاهوردي که به مانند

تعداد زيادي از حامیان شاهورديخان را به قتل رساند و حکومت لرستان به حسين خان سلویزی واگذار نمود (منجم، ۱۳۶۶: ۶۰-۱۵۸). و در بازگشت به قزوین، سر شاهورديخان را با صد سر ديگر در ميدان شهر قزوین به تماسا گذاشت و سه روز و سه شب شهر چراغاني شد و به شادی و پاي‌کوبی پرداختند (نوایی، ۱۳۷۰: ۳۵۲). شاه عباس صفوی با اقتدار، تمامی دشمنان داخلی خود را از بين برد و در نجد ايران ثبات و آرامش برقرار نمود و خود به عنوان شاهی مقتدر و قدرتمند بر اريکه سلطنت نشست. او در ۱۰۷ به سوی خراسان شتافت و ازبکان را از هرات بیرون نمود؛ و از اين تاریخ به بعد به فکر پس گرفتن سرزمین‌های اشغال شده به دست امپراتوری عثمانی و آباد کردن ایران زمین و ابراز وجود در منطقه در برابر دول اروپایی، به عنوان يك دولت قدرتمند مهم در دنيا آن روزگار بود.

بحث و نتیجه‌گیری

روند حوادث تاریخ ایران که از شکست صفویان در نبرد چالدران تا جلوس شاه عباس اول، نشان از افول اقتدار حکومت مرکزی صفوی می‌داد، در اکثر نواحی ایران باعث افزایش بي‌حد و حصر قدرت حکومت ملوك‌الطوايفي گردید. وجود بحران در روابط ایران با عثمانی و تسلط مستقیم یا غيرمستقیم عثمانی بر نواحی غربی ایران، قدرت حکومت مرکزی صفوی را در برخورد با حکام محلی، به چالش کشانید. دولت صفویه مجبور بود با پیامدهای شکست چالدران و

- تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی (۱۳۶۶).
از شیخ صفی تا شاه صفی. به اهتمام احسان
اشراقی. تهران: علمی.
حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵).
ریاض الفردوس خانی. تصحیح ایرج افشار و
فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات محمود
افشار.
دوبد، بارون، سیسیل جان ادموندز و ولادیمیر
مینورسکی (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان.
ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی
بختیاری. تهران: انتشارات بابک.
رویمر، هانس روپرت (۱۳۸۲). جانشینان تیمور،
تاریخ تیموریان کمبریج. ج. ۶. ترجمه یعقوب
آژند. تهران: انتشارات جامی.
رهبرن، کلاوس میشائل (۱۳۸۲). نظام ایالات در
دوره صفویه. ترجمه کیکاووس جهانداری.
تهران: علمی و فرهنگی.
سیوری، راجر (۱۳۸۲). ایران عصر صفوی. ترجمه
کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
صفا، ذبیح الله (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات در ایران. ج. ۳.
تهران: فردوسی.
عالّم آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۴). تصحیح اصغر منتظر
صاحب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷). فواید الصفویه. تصحیح
مریم میراحمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی.
کتبی، محمود (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر. به اهتمام و
تحشیه عبدالحسین نوابی. تهران: امیرکبیر.
کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). ایران و قضیه ایران. ج.
۲. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران:
علمی و فرهنگی.
لکهارت، لارنس (۱۳۸۳). انقراض سلسله صفویه.
ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: علمی
و فرهنگی.
لسترنج، گای (۱۳۸۳). جغرافیای تاریخی سرزمین-
های خلافت شرقی. ترجمه محمد عرفان. تهران:

اسلافش می‌نگریست و از سویی عثمانی را
حامی خود می‌دانست، به ناسازگاری با دولت
صفوی روی آورد و در این بین نیز یاغیان و
اشرار منتظر و مترصد، به نام او به تاراج
اموال مردمان و ایجاد ناامانی در لرستان
پرداختند. سرانجام شاه عباس، برای تادیب او،
راهی لرستان گردید و در این ماجرا خوانین
 محلی به همراه سپاه صفوی در منکوب کردن
او وارد عمل شدند و فصلی از روند فقدان
سلط حکومت مرکزی بر بخشی از ولایات
غربی با سلط نیروی صفوی در لرستان ورق
خورد.

منابع

- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۸۱). زندگی شنگفت
آورتیمور. ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: علمی
و فرهنگی.
افوشهای نظری، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۲).
نقاؤة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه. به
اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.
بدلیسی، شرف خان (بی‌تا). شرفنامه یا تاریخ
کردستان. تصحیح محمد عباسی. تهران: علمی.
بهرامی، روح الله (۱۳۷۷). «آل خورشید و دولت
شیعه صفویان». مجله لرستان پژوهی. شماره
۱۰۲. سال اول.
بهرامی، روح الله (۱۳۸۸). سلسله والیان لرستان.
تهران: حروفیه.
ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای
عباسی. ۲ جلد. زیر نظر ایرج افشار. تهران:
امیرکبیر.
جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸). روضه الصفویه. تصحیح
غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: بنیاد موقوفات
محمود افشار.
جوینی، علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد
بن محمد (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای جوینی.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۳). شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲). خلابرین. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

هایت، رضاقلی خان (۱۳۷۳). فهرس التواریخ. به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

یزدی، شرف الدین علی (۱۳۸۷). ظفرنامه. جلد اول. تصحیح سید سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

علمی و فرهنگی. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). نزهه القلوب. تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.

مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵). زیادة التواریخ. تصحیح بهروز گودرزی. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

منجم، ملا جلال الدین (۱۳۶۶). تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال. به کوشش سیف الله وحیدنیا. تهران: وحید.

میرزا سمعیا، محمد سمعیع (۱۳۷۸). تذکرہ الملوك. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: امیر کبیر.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰). تاریخ ایران و جهان از مغول تا قاجاریه. جلد اول. تهران: هما.

شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی

در استان چهارمحال و بختیاری به مرکزیت شهر کرد

عباس کشاورز شکری^{*} / میریم نیکوزاد^{**}

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۹/۰۵

چکیده

در پژوهش حاضر هدف اصلی شناسایی روند شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی در استان چهارمحال و بختیاری به مرکزیت شهر کرد است. روش تحقیق کیفی - توصیفی از نوع مطالعات تاریخی است و روش گردآوری داده‌ها استناد و مدارک مربوط به انقلاب به تحلیل این روند به نحوی شایسته دست یابیم. در این راستا با تأکید بر مردمی بودن انقلاب ایران و نقش مؤثر رهبری، ایدئولوژی و مذهب در انقلاب اسلامی، با استفاده از نظریه پیخش «تورستن‌هاگستراند»، ضمن بررسی راههای نفوذ و انتقال جریانها و امواج انقلابیه استان، به چگونگی پیدایش و روند و قوع انقلاب اسلامی در شهر کرد پرداخته می‌شود. نتایج تحقیق حاکی از آن است که مردم این استان در جریان انقلاب اسلامی، با وجود مراکزی چون حوزه‌های علمیه و مساجد استان که مرکز نقل انقلاب و هسته اولیه تشکیلات آن محسوب می‌شد، و با تکیه بر شخصیت‌های انقلابی و روحانیون که مروج ارزش‌های انقلابی در بین مردم بودند، دست به اقدام عملی زده و با شرکت فعال در راهپیمایی‌ها، تظاهرات، و سایر اقدامات مبارزاتی، به نوبه خود نقش بسزایی در تحقق انقلاب ایفا کردند. در پایان کارشنکنی‌ها و فعالیت‌های سازمان‌ها و گروه‌های مخالف انقلاب به ویژه سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی مدرن یعنی ساواک در ایجاد خلل در روند فعالیت‌های انقلابیون در استان بررسی شده است.

کلیدواژه: انقلاب اسلامی، چهارمحال و بختیاری، شهر کرد، شبکه‌های مؤثر انقلابی، ساواک

*. استادیار علوم سیاسی دانشگاه شاهد (نویسنده مسئول) abbaskeshavarz1@yahoo.com

**. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته جامعه شناسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد. m.nikoozad@yahoo.com

مقدمه

بی‌شک شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی، مرهون همت و تلاش و اخلاص و مجاهدت مردان و زنانی است که با درک صحیح از جایگاه و رسالت خویش به مخالفت و مبارزه با رژیم ستم شاهی به پا خاستند و در راه امحای زشتی‌ها و استقرار خوبی‌ها از بذل جان و مال و هستی خویش دریغ نکردند. از ویژگی‌های بارز انقلاب اسلامی ایران، حضور گسترده و تعیین کننده مردم در آن بود؛ به طوری‌که مردم شهرهای مختلف کشور در مراحل شکل‌گیری انقلاب نقش اساسی را به‌عهده داشتند و غالباً علماء و روحانیون به عنوان مرجع ارزش‌ها و تعالیم انقلاب در میان اقشار مختلف مردم دارای نقش بسزایی بودند. شبکه گسترده روحانیون در شهرها و مناطق مختلف کشور مانند رسانه‌ای پرقدرت، به سازماندهی و انتقال اطلاعات مربوط به انقلاب مشغول بودند و پیام‌های امام خمینی (ره) در شهرها و مناطق مختلف کشور از این طریق انتقال پیدا می‌کرد (صباح جدید، ۱۳۸۶: ۱۹).

پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران / پاییز و زمستان ۱۳۹۲

استان چهارمحال و بختیاری واقع در جنوب شرقی کشور به مرکزیت شهرکرد، در جنوب اصفهان و شمال استان خوزستان واقع شده است. این استان به لحاظ قدمت تاریخی، همیشه در مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دخیل بوده و سوابق مکتوب آن در کتب تاریخی و پس از مشروطیت که مردم استان دخالت مستقیم در ایجاد آن داشته‌اند موجود است. نگاهی گذرا به گوشاهی از سوابق بر جای‌مانده از انقلاب، گویای آن است که مردم این استان، از آغازین روزهای حرکت امام خمینی (ره)، در صحنه‌های

گوناگونان انقلاب اسلامی حضور داشته‌اند

(نیکزاد امیرحسینی، ۱۳۵۴: ۷۷).

حضور هزاران تن از مردم شهرکرد در همراهی با مردم فارسان در تشییع جنازه و خاکسپاری شهید داودی (در ۱۳۵۶ بهمن ۱۳۵۶)، شرکت گسترده مردم شهرکرد در راهپیمایی روز ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ در حمایت از دولت بازرگان و پیوستن اکثر سازمان‌های اداری شهرکرد با صدور اطلاعیه‌ها به تظاهرکنندگان و تدارک راهپیمایی بزرگ حمایت از دولت منتخب امام در روز ۱۸ بهمن ۱۳۵۷، از جمله فعالیت‌های مردم در این روزها است. در شهر بروجن نیز به همین مناسبت تظاهراتی در ۱۸ بهمن برگزار گردید. راهپیمایی‌های مردم در تأیید دولت امام مستلزم نفی دولت شاه یعنی برکناری شاپور بختیار بود. شاپور بختیار علی رغم خاستگاه ایلی نه تنها نتوانست هیچ جایگاهی در میان مردم استان چهارمحال و بختیاری بدست آورد بلکه به عنوان فردی خائن و وابسته که مانع بر سر راه خواسته‌های مردم بود مورد استهzae مردم قرار گرفت (اداره کل اطلاعات استان چ و ب، ۱۳۸۸: ۱۷). این پژوهش برآن است که ضمن بررسی راه‌های نفوذ و انتقال جریان‌ها و امواج انقلابی به استان، به چگونگی پیدایش و روند وقوع انقلاب اسلامی در شهرکرد پردازد. به عبارتی بر آن است نشان دهد که شهرکرد و اهالی آن با پیشینه تاریخی و مذهبی بر جسته‌ای که داراست، در فرایند انقلاب چه نقشی را ایفا کرده‌اند و کانون‌ها و شبکه‌های موثر انقلابی و ضدانقلابی در آن کدام بوده‌اند. در راستای پاسخ‌گویی به سؤال اصلی، مسائل زیر مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

توصیفی به مطالعه آن پرداخته است. تفاوت این کار با پژوهش حاضر در منطقه و شهر مورد بررسی می‌باشد.

سید اصغر ابن‌الرسول (۱۳۸۳) در کتاب خود با عنوان انقلاب اسلامی در کاشان، ضمن تأکید بر نقش ایدئولوژی و رهبری امام خمینی(ره) و نحوه فعالیت و ارتباط طرفداران با ایشان در کاشان، می‌نویسد: «مذهب تشیع و ارادت دین دارانه مردم این مرز و بوم نسبت به آن،

زمینه اصلی پذیرش امام خمینی بوده است. در کتب دیگر نیز با تأکید بر نقش مذهب و رهبری امام خمینی(ره)، روند شکل‌گیری انقلاب در چند منطقه دیگر کشور مورد بررسی قرار گرفته است. از آن جمله نقی دادرسی (۱۳۸۲) در انقلاب اسلامی در خوی می‌نویسد: «شهرستان خوی با حوزه علمیه باسابقه و نهادهای مذهبی در تاریخ معاصر و خصوصاً انقلاب اسلامی که به علت وجہ مذهبی آن به شدت فراگیر شد، نقش بسزایی داشته است. تفاوت این نوع بررسی‌های تاریخی با پژوهش حاضر در منطقه جغرافیایی مورد مطالعه می‌باشد. اما در زمینه تاریخ استان چهارمحال و بختیاری، تألیفات مغیدی در دست است؛ از جمله سیاوش اعتمادی (۱۳۸۱)، در بختیاری در گذرگاه زمان، می‌نویسد: «آنچه قلی اسیوندکه در تمام جنگ‌های مشروطه دلاورانه پیکار نمود، از مردان بنام بختیاری بوده و یک سال قبل از مشروطه از طرف سردار جنگ به نگهداری و نگهبانی از شهر کرد تا اصفهان برگزیده شد و همیشه با چهل سوار گزیده همراه کالای لینچ حرکت می‌کرد. او مردی بسیار غیور و با رشادت بود...». در این کتاب از شورش‌های

- ۱- اماكن و کانون‌های نشر عقاید انقلابی در استان چهارمحال و بختیاری
- ۲- نقش شخصیت‌ها و گروه‌های انقلابی در استان
- ۳- بررسی فعالیت احزاب سیاسی مؤثر و نقش آن در استان
- ۴- فعالیت‌های ضد انقلاب در استان

نگاهی به پیشینه تحقیق

در زمینه روند تحقق انقلاب اسلامی به عنوان اصلی‌ترین رویداد سیاسی کشور ایران، کتب، تحقیقات و تألیفات متعددی در دست است که روند انقلاب و چگونگی شکل‌گیری آن را از جریانات و زمینه‌های قبل از رویداد، نهضت‌ها و شورش‌ها، بی‌عدالتی و ظلم و زمینه‌های ظهور انقلاب تا تحقق و پیروزی آن در سال ۵۷ را به رشته تحریر درآورده‌اند. بخشی از این منابع شامل روند انقلاب در مناطق و بخش‌های خاصی از کشور می‌باشد که وجه غالب در آنها تأثیر مذهب، رهبری و ایدئولوژی در تحقق انقلاب بوده است.

از آن جمله نسیم باغ پرور (۱۳۸۸) در پایان نامه خود با عنوان روند شکل‌گیری انقلاب در اردبیل، نقش مذهب و ایدئولوژی را کلیدی‌ترین عامل در پیشروی و تحقق انقلاب عنوان کرده است. فرضیه او این است که براساس نظریه «پخش» هاگر استرنند^۱، انقلاب اسلامی به عنوان یک نوآوری سیاسی و فرهنگی عمده‌ای به صورت پخش از مراکز اصلی انقلاب به دیگر مناطق از جمله اردبیل گسترش یافته که با روش کیفی و



ایذه برساند و طبق رسم سنتی خوانین خیمه و خرگاه بربا کند و به عنوان نماینده حاج ایلخانی به حل و فصل مشکلات ایل پردازد.»

اما در زمینه روند شکل‌گیری انقلاب در شهرکرد تاکنون تحقیقی صورت نگرفته و پژوهش حاضر اولین مورد در این زمینه است.

الف) مبانی نظری

ماهیت مذهبی و مردمی بودن انقلاب اسلامی ایران باعث شد که این انقلاب در فاصله سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ ش به مناطق مختلف کشور راه پیدا کند. در پژوهش حاضر به روش‌های مربوط به انتقال عقاید انقلابی در شهرکرد پرداخته و نحوه مشارکت مردم در انقلاب و فعالیت آنها نشان داده می‌شود. در این راستا از نظریه پخش استفاده خواهیم کرد.

الف) نظریه پخش

نظریه «پخش» یا «اشاعه» از سوی تورستن هاگستراند، ابتدا در سال ۱۹۵۳ م، مطرح و سپس اصول آن در سال ۱۹۶۸ در کتاب انتشار فضایی فرآیند نوآوری بسط داده شد. «پخش» اصولاً چگونگی گسترش یک پدیده را از کانون یا کانون‌های اصلی آن در بین مردم توضیح می‌دهد. «پخش» در جغرافیا به معنی انتشار، گسترش، پراکندگی و، بهم آمیختگی است. هرچند، خاستگاه این نظریه درسته جغرافیای انسانی است اما در موضوعات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نیز به کار گرفته می‌شود. فرآیند «پخش» ممکن است بلافصله پس از ظهور پدیده صورت گیرد و یا در طول قرن‌ها عملی گردد. در مجموع، این نظریه، گسترش هرنوع

خوانین بختیاری بر ضد رضاشاه، سرکوب شورش کهکیلویه و ممسنی به دست بختیاری‌ها و دیگر اقدامات ایشان در راستای تحقق انقلاب سخن به میان آمده است.

اداره کل اطلاعات استان چهار محال و بختیاری (۱۳۸۸) در روایت اسناد در استان چهارمحال و بختیاری ضمن بررسی اسناد مربوط به ساواک در این استان، می‌نویسد: «اولین سازمان مربوط به اطلاعات در چهارمحال و بختیاری به ریاست سرهنگ ترابی در فروردین ۱۳۴۳ اش تشکیل شد و در مقطع متنه‌ی به انقلاب سرگرد مجتبی کامکار رئیس ساواک استان بوده و علاوه بر شهرکرد، در بروجن نیز تشکیلات ساواک وجود داشته است. تفاوت این کار با پژوهش حاضر در این است که به جمع‌آوری اسناد ساواک در کل استان پرداخته و لذا هم از نظر قلمرو زمانی و هم قلمرو موضوعی متفاوت می‌باشد.

جن. راف. گارثویت (۱۳۸۱) در کتاب تاریخ سیاسی اجتماعی ایل بختیاری (ترجمه مهراب امیری) می‌نویسد: «شکی نیست که سردار اسعد بختیاری یک ناسیونالیزم به تمام معنی و یک آزادیخواه واقعی بودکه نوشه‌ها و راهنمایی‌هایش در حمایت از آزادیخواهان در جنبش مشروطیت بسیار مؤثر بود».

همچنین اسفندیار آهنگیده (۱۳۷۸) در ایل بختیاری و مشروطیت می‌نویسد: «از خانواده حاج ایلخانی بختیاری که نخستین پایه‌گذار جنبش ۱۳۲۲ بود، گروهی از سواران بختیاری که تعدادی از کلانتران آنها را یاری می‌کردند، از چهارمحال به سمت بختیاری حرکت کردند و در بین راه گروه بسیاری از سواران بختیاری به آنها پیوستند. او توانست با همه موانع خود را به

۳. پخش سرایتی یا واگیردار

این «پخش» در مقابل «پخش سلسله مراتبی» است. در این نوع «پخش»، گسترش عمومی ایده‌ها، بدون در نظر گرفتن سلسله مراتب، صورت می‌گیرد (برزگر، ۱۳۸۲: ۴۳-۴۴)، مانند اشاعه بیماری‌های مسری. از آنجا که در این نوع، «پخش» با تماس مستقیم منتشر می‌شود، لذا این فرایند به شدت تحت تأثیر «فاصله» قرار دارد. از این‌رو، افراد و نواحی نزدیک نسبت به افراد و نواحی دوردست، احتمال تماس بیشتری دارند. «پخش سلسله مراتبی» و «سرایتی» نسبت به دیگر انواع «پخش» دارای سرعت انتشار بالایی هستند و در آنها افکار، اندیشه‌ها و مفاهیم، از سرزمین میزبان به سرزمین میهمان و جدید مهاجرت می‌کنند، اما بالاترین سرعت انتشار در «پخش سلسله مراتبی» است، زیرا با پذیرش نوآوری از سوی فرد مهم، پدیده به سرعت به کل قاعده منتقل می‌شود.

پ) مؤلفه‌های نظریه «پخش»

هاگستاند، شش عامل را در این خصوص مطرح می‌کند: ۱. حوزه یا محیط جغرافیایی، این محیط می‌تواند محیط پذیرا، همگرا، محیط ناپذیرا و واگرا باشند. ۲. زمان عاملی است که می‌تواند به صورت مداوم یا به حالت دوره‌های متمایز از یکدیگر و متوالی در نظر گرفته شود. ۳. موضوع «پخش» ممکن است امراض واگیردار، نوآوری‌های کشاورزی و تکنولوژیک، موضوعات فرهنگی و یا پدیده‌های فیزیکی - فرهنگی نظیر مبارزات انقلابی و چریکی دهقانان روسیه،

نوآوری فکری یا فیزیکی را تبیین می‌کند.

مفهوم دیگر مرتبط با نظریه «پخش»، «پخش فضایی» است که فرایندی است که طی آن، نگرش و رفتار مردم تغییر می‌یابد. «پخش فضایی» عبارت است از گسترش یک پدیده از کانون یا کانون‌های اصلی در بین مردمی که آماده پذیرش آن پدیده‌اند. بنابراین، در «پخش فضایی» دو موضوع را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: (الف) وجود پدیده یا پدیده‌ها، (ب) امر گسترش حرکت پدیده از خاستگاه اصلی خود، که «پخش فضایی» را موجب می‌شود. این پدیده ممکن است یک شیوه رفتار، عقاید خاص سیاسی- اجتماعی، یک امر مادی، نظیر مد و لباس و یا نوعی کالای ویژه باشد.

ب) انواع «پخش»
از نظر هاگستاند چند نوع «پخش» وجود دارد:

۱. پخش جابه‌جایی

این «پخش» زمانی رخ می‌دهد که افراد یا گروه‌های دارای ایده‌ای مخصوص، به‌طور فیزیکی، از مکانی به مکان دیگر حرکت کنند و به‌این‌طریق، ابداعات و نوآوری‌ها در سرزمین جدید گسترش یابند. مذاهب با اعزام مبلغان مذهبی به شیوه پخش جابه‌جایی اشاعه یافته‌اند.

۲. پخش سلسله مراتبی

در این نوع «پخش»، پدیده‌ها و نوآوری در قالب سلسله مراتب و از طریق توالی نظم دسته‌ها و طبقات، انتقال و گسترش می‌یابد. ایده‌ها از یک فرد مهم به فرد دیگر و یا از یک مرکز شهری مهم به مرکز دیگر گسترش پیدا می‌کند.



نوآوری‌ها، به دلیل افزایش زمان و مسافت، سدها و موانع نیز موجب توقف یا کند شدن روند پخش نوآوری گردیده یا پیشرفت‌های بعدی را متوقف می‌سازند (برزگر، ۱۳۸۲: ۴۸-۴۷).

انقلاب اسلامی ایران با پیامدهای عظیم و گسترش‌های که در سطح ملی و بین‌المللی داشت، با جاذبۀ فراگیر و گسترش چشمگیر در مناطق مختلف کشور نفوذ پیدا کرد. این پژوهش ضمن بررسی روند انقلاب اسلامی به چگونگی تطابق این نظریه با گسترش انقلاب در مناطق مختلف کشور و، از آن جمله شهرکرد، می‌پردازد.

ث) انقلاب اسلامی در استان چهار محال و بختیاری (کاربرد نظریۀ «پخش»)

۱. عقیده انقلابی

عقیده انقلابی همان ایده تشکیل حکومت اسلامی است که در دوران معاصر از اندیشه امام خمینی (ره) در کشف‌الاسرار پی‌گرفته شود. امام خمینی این کتاب را در سال ۱۳۲۴ش، در پاسخ به کتاب اسرار هزار ساله حکمی زاده نوشته بودند. امام در این کتاب خواهان شکل‌گیری حکومت اسلامی به رهبری روحانیت نبوده و بیشتر به رعایت قوانین شرعی و نظارت مجتهدان بر قوانین مجلس مقنه تأکید داشتند. اصرار زیاد ایشان بر اجرای قوانین اسلامی را می‌توان پایه‌های تفکری دانست که وقتی مسلم شد شاه و اطرافیانش نمی‌خواهند قوانین اسلامی را اجرا کنند، بسیار قوت گرفت و آن تفکر تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام شرع به

انقلابیون کوبا و جنگجویان ویتنامی باشد.^۴ مبدأ «پخش» مکان‌هایی است که خاستگاه نوآوری‌ها و صدور پیام‌ها و ارزش‌ها هستند.^۵ مقصد «پخش»، مکان‌هایی که محتوای «پخش» یا جریان مداوم «پخش» به آنها می‌رسد.^۶ مسیر حرکت پدیده‌ها و مجاری انتقال نوآوری از مبدأ به مقصد، فاصله جغرافیایی و فاصله اجتماعی - اقتصادی مسئله‌ای مهم در ارتباط با پدیده‌ها می‌باشد (شکویی، ۱۳۷۸: ۳۰۳).

ت) عوامل کاهش‌دهنده «پخش»
عوامل مؤثر بر تقلیل در سرعت و روند گسترش پخش عبارت‌اند از:

۱. مسافت

اگر سنگی را به درون استخری بیندازیم و پخش امواج آن را نظاره کنیم، خواهیم دید که دوایر با دور شدن از نقطه اثر، به تدریج، ضعیف و ضعیفتر می‌شوند. به همین قیاس، میزان پذیرش نوآوری‌های فرهنگی نیز با افزایش مسافت کاهش می‌یابد.

۲. زمان

گذشت زمان نیز عامل مهمی تلقی می‌شود. انتشار و پخش نوآوری در نقطه دورتر، مستلزم صرف زمان بیشتری است، چرا که تعداد پذیرندگان با افزایش مسافت کاهش می‌یابد. بنابراین، میزان پذیرش نیز با افزایش زمان با کاهش مواجه می‌شود.

۳. موضع تراویش

علاوه بر ضعف و کاهش طبیعی ابداعات و

می‌پرداختند (کرانی، ۱۳۷۵: ۶۷). در کنار این تلاش‌ها رفت و آمد بزرگانی چون شیخ حسین‌نوری، شیخ علی‌اکبر مسعودی و دیگران از قم، اصفهان و سایر شهرها، در ایام مختلف به این شهر، و ایراد وعظ و خطابه در مساجد و حسینیه‌ها در اشاعه عقاید انقلابی و آگاهی‌بخشی به اشاره مختلف مردم نسبت به اوضاع و احوال سیاسی کشور، نقش مؤثری داشت. همچنین تبعید نیروهای انقلابی به شهرهای مختلف کشور که با تبعید این افراد به شهرها و محل‌های دور افتاده و دور از فعالیت سیاسی، همراه بود، به رغم خواست رژیم، موجب نشر عقاید انقلابی در نقاط مختلف کشور شد و آنها را به تحرک انقلابی واداشت. به عنوان مثال تبعید شیخ مجدالدین محلاتی از سوی رژیم شاه از شیراز به شهرکرد (از سیزدهم فروردین ۱۳۵۲ ش - دوم تیر ۱۳۵۲ ش) که باقی مانده سه سال تبعید وی به ایرانشهر بوده است، و به‌دلیل آن مراجعت و ملاقات افرادی چون عبدالکریم قاسم نژاد و حسن بنا از شیراز، جعفر خوانساری از تهران و سید احمد موسوی از قم، زمینه‌های نفوذ و نشر هرچه بیشتر افکار انقلابی را به این منطقه فراهم نمود (آهنگیده، ۱۳۸۴: ۲۲).

تکثیر نوار سخنرانی‌های امام، دایر کردن کتابخانه، پخش اعلامیه و عرضه آن به جوانان نیز از اقدامات دیگری بود که در این راستا نقش بسزایی ایفا کرد. ارتباط با شخصیت‌های بزرگی چون آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله منتظری، سید محمد مدنی و علی‌اصغر آل اسحاق از طریق روحانیون شهرکرد، و

دست متولیان شرع بود که با سخنرانی‌های پسی درپی امام (ره) و حمایت مردم در ۱۳۴۲ ش به اوج خود رسید و نهضت عظیمی را تشکیل داد که در ۱۳۵۷ ش به پیروزی رسید (باغ پرور، ۱۳۸۸: ۹۱).

۲. شیوه‌های انتقال عقاید انقلابی در شهرکرد
جریان انتقال این عقیده انقلابی و نوآوری سیاسی به شهرکرد به سه صورت «پخش جابه‌جایی»، «پخش سرایتی» و «پخش سلسه مراتبی» اتفاق افتاد. در ذیل به تفصیل آنها پرداخته می‌شود.

۱-۲- انتقال به شیوه جابه‌جایی (فیزیکی)
از جمله مهم‌ترین راه‌های پخش این عقاید را می‌توان تبلیغات هم‌فکران و مریدان امام و پخش اعلامیه‌ها و حمایت نهاد مرجعیت و شبکه روحانیت دانست. از جمله مریدان امام که نقش مؤثری در انتقال عقاید انقلابی و گسترش آن در بین اشاره مختلف مردم در شهرکرد داشتند، می‌توان به شخصیت‌هایی چون شیخ محمدعلی صفرنورالله، آیت‌الله شمس‌آبادی، سید محمد تقی (آیت‌اللهزاده بروجنی)، آیت‌الله حاج هاشمی، شهید رحمان استکی، سید جواد وانانی، شیخ احمد فقیهی، محمدعلی مولوی، شیخ محمد تقی بشارت، شیخ علی صدری و شیخ حسن نوری اشاره نمود. اینان از واعظان فعال در مجالس و مساجد بودند و طی جلساتی که پیرامون مسائل سیاسی کشور می‌گرفتند و با توجه به تصمیماتی که در این جلسات گرفته می‌شد، هریک به نوعی در سخنرانی‌هایی که داشتند به روشنگری مردم، به‌ویژه جوانان،



محل درآمد رقبات وقفی و کمک‌های مردمی، از دیگر اقدامات شاخص ایشان است. مسئولان اداری از استانداری گرفته تا رؤسای ساواک و شهربانی و سایر ادارات، از نفوذ کلام و محبوبیت اجتماعی حاج آقا مصطفی حساب می‌بردند. از این‌رو در گرفتاری‌ها که معمولاً برای عاظ و سایر دستگیرشدگان پیش می‌آمد، بعضاً دخالت و پادرمیانی ایشان به استخلاص آنان می‌انجامید و پشتونانه محکمی برای متدينان محسوب می‌شد. ایشان در شب سه‌شنبه پنجم دی ماه ۱۳۵۸ش مطابق ششم صفر ۱۴۰۰ق، بر اثر سکته قلبی به رحمت ایزدی پیوست و در جوار مزار پدرش دفن گردید.

۲-۱-۱-۲- حاج شیخ محمد علی صفرنورالله معروف به نوراللهی
حجت‌الاسلام محمد علی صفرنورالله (نوراللهی) متولد ۱۳۱۰ش در نجف‌آباد است. ایشان از سال ۱۳۴۵ش به عنوان مدرس مدرسه امامیه شهرکرد به تربیت طلاب و اقامه نماز جماعت در مساجد شهر و دعوت شخصیت‌های مذهبی و برگزاری جلسات دینی و وعظ و سخنرانی و تدریس اهتمام داشته است. مسئولیت و حضور وی در شهرکرد که تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز استمرار یافت، در طول دوران ستم شاهی همواره با حساسیت و مراقبت ساواک همراه بوده است. به رغم اطلاع داشتن ساواک از نقش محوری وی و چند نوبت احضار مشاریه، به سبب در دست نبودن مدرک و معتبر و محکمه پسند ساواک موفق به اقدام

اطلاع از تبعید و غربت این مروجان عقاید امام خمینی که نشان از ترس رژیم شاه از فعالیت‌های این افراد بود، نقش تأثیرگذاری در ایجاد روحیه انقلابی در مردم داشت. درواقع این نوع انتقال و ترویج اندیشه‌های امام (ره) توسط اشخاص و فعالان انقلابی یکی از مهم‌ترین راه‌های انتقال و پخش عقاید انقلابی به استان و به ویژه شهرکرد به عنوان مرکز استان چهارمحال و بختیاری و مرکز تقلیل فعالیت‌های انقلابی بود. در این راستا معرفی شخصیت‌های اثرگذار انقلابی در استان به عنوان مهم‌ترین عامل در پخش بهشیوهٔ فیزیکی ضروری است:

۱-۱-۲- شخصیت‌های انقلابی

۱-۱-۱-۲- حاج آقا سید مصطفی

حاج آقا سید مصطفی السید، فرزند مرحوم میر سید محمد، از علماء و بزرگان شهرکرد در سال ۱۳۱۵ق به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه امامیه شهرکرد، نزد مرحوم جناب فاضل، به انجام رسانده و به اصفهان مسافرت و با برادرش، حاج آقا مرتضی (متولد ۱۳۱۳ق)، معروف به حاج آقا میرزا، نزد علمای مشهور آن زمان مانند مرحوم شیخ محمد حکیم خراسانی و شیخ علی یزدی و میر سید محمد نجف‌آبادی به کسب علوم فقه و اصول پرداخت و از اصفهان به زاد بوم خویش بازگشت و به پیشوایی اهالی محل همت گماشت. اقامه نماز جماعت مسجد خان (جامع) و بعضاً پاسخ‌گویی به مراجعات مردم و رفع مشکلات آنان از اموری بود که حاج آقا مصطفی در آن مداومت داشت. زمامت حوزه علمیه امامیه شهرکرد و تعمیر اماکن مذهبی از

اقامه کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای مدتی تصدی کمیته مردمی انتظامی را به عهده داشت که بر سر موضوع انحلال آن و تشکیل سپاه، طرفدارانش در بروجن دست به تحرکاتی زدند که تا مرز درگیری مسلحانه و بروز بحران جلو رفتند؛ لذا با مداخله آیت‌الله یزدی و آیت‌الله شاهرخی، به نمایندگی از مرکز و حضور جمعی از پاسداران سپاه اصفهان زیر نظر سردار صفوی، موضوع فیصله یافت (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲: ۱۷۰).

۴-۱-۱-۲- حسین قلی بنایی

حسین قلی بنایی متولد ۱۳۱۲ش در بروجن است. وی از فعالان هیئت محمدیه و کانون جوانان اسلامی بروجن بوده که بنایه گزارشات ساواک به عنوان فرد افراطی مذهبی و از طرفداران سرسخت امام خمینی(ره) قلمداد شده است که دوست دارد انقلابیون در جلسات هیئت و کانون سخنرانی نماید و از افرادی که در جلسات انقلابی صحبت نکنند، شدیداً انتقاد می‌کند. در اسناد مربوط به ساواک بارها به وی اشاره شده و فعالیت‌هایش از طرف آنها تحت کنترل و مراقبت بوده است.

۵-۱-۱-۲- شیخ علی صفردری

حجت‌الاسلام علی صفردری هرسینی از مبلغان اسلامی در بخش فارسان از توابع شهرستان شهرکرد بود. ایشان از فعالان و واعظان بنام در دوره انقلاب بوده‌اند که نقش بسزایی در شکل‌دهی به حرکات و قیام‌های مردمی ایفا می‌کرد. در دوره طاغوت در چند

مؤثری علیه وی نشده و تنها در ۱۳۴۶ش ضمن مخالفت با صدور گذرنامه از عزیمت ایشان به سفر حج ممانعت به عمل آورد. حجت‌الاسلام والملمین حاج آقا نوراللهی پس از انقلاب در سمت‌های مسئولیت بنیاد شهید مبارکه و امامت جماعت فریدون‌شهر، منشأ خدمات ارزنده‌ای بود. مرحوم نوراللهی در جنگ تحمیلی با حضور در جبهه‌ها، رزم‌نده‌گان اسلام را حمایت می‌نمود و از هرجهت (مادی و معنوی) پشتیبان جبهه‌ها بود. یکی از فرزندان ایشان در عملیات خیبر به شهادت رسید. خود ایشان نیز در ۱۳۷۳ش به رحمت ایزدی پیوست (هاشمی دهکردی، ۱۳۷۶: ۶۷).

۳-۱-۱-۲- سید محمد متقی، معروف به آیت‌الله زاده

سید‌محمد متقی، معروف به آیت‌الله زاده در ۱۳۰۱ش در نجف اشرف به دنیا آمد. در ۱۳۳۰ش پس از رحلت پدرش، به ایران آمد و در شهر بروجن ساکن شد و به اقامه نماز جماعت پرداخت. وی که در شهر بروجن با انحراف فرقه‌های دراویش و محفل بهایت به مبارزه پرداخته بود، در ۱۳۴۰ش به اصفهان تبعید شد. در ۱۳۵۰ش با ساخت سینما در بروجن به مخالفت برخاست و اعلامیه‌ای در این خصوص پخش کرد که به دنبال آن به سه سال اقامت اجباری در گنبدکاووس محکوم گردید. محل تبعید وی در ۱۳۵۱ش به شهرستان سیرجان تغییر یافت. وی در ۱۳۵۳ش پس از دوران تبعید، به بروجن بازگشت و در مسجد شیخ علی نماز جماعت



بوده است. در نامه محترمانه مدیر کل وقت آموزش پرورش با اشاره به حرکت مذهبی‌ها و پیروان مكتب امام خمینی (ره) در مخالفت با رژیم و دودمان پهلوی، از شهید استکی به عنوان سردسته فرهنگیان نام برده شده است که دانش آموزان و معلمان را به حرکت واداشته و شبانه‌روز فعالیت دارد. شهید استکی با پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان مدیر کل آموزش و پرورش استان انتخاب و در دوره اول به عنوان نماینده مردم شهرستان شهرکرد به مجلس شورای اسلامی راه یافت. سرانجام در هفت تیر ۱۳۶۰، در محل دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، به دست منافقان به فیض شهادت نایل شد.

۷-۱-۱-۲- محمدابراهیم فلسفی، معروف به حاج هاشمی

محمدابراهیم فلسفی، که در شهرکرد با نام مستعار هاشمی معروف شده بود، متولد ۱۳۲۳ ش در قروه کردستان است. او در دوران شاه بارها بازداشت و ممنوع‌المنبر شد. دوره حضوری در شهرکرد، ایام پربار، پرکار و مؤثری بود. او پس از پیروزی انقلاب در جیرفت، شمال خراسان و قزوین به قضاوت مشغول شد. در دوران دفاع مقدس در جبهه‌های حق علیه باطل حضور داشت و، در ۱۳۷۲ ش، امام جمعه بندر ماهشهر شد که تا کنون ادامه دارد. تدریس در دانشگاه از دیگر اشتغالات اوست. سخنان محکم و قاطع وی بارها مأموران ساواک را به مراقبت و کنترل وی واداشته بود.

نوبت، ساواک نسبت به سخنرانی‌های وی واکنش نشان داده و با احضار و تذکر مواجه شده است. از جمله به سخنرانی‌های تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۶ش، سخنرانی ۲۷ اسفند ۱۳۵۶ش در حسینیه سنندج، سخنرانی چهلم شهداي ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ش در جمع فرهنگیان و، همچنین، سخنرانی نماز عید قربان در آبان ماه ۱۳۵۷ش می‌توان اشاره کرد. وی پس از پیروزی انقلاب عمدها در مشاغل قضایی خدمت نموده است. حاکم شرع دادگاه‌های استان چهارمحال و بختیاری، رئیس کل دادگستری‌های استان‌های اصفهان و تهران و دادستان انتظامی قضاط، آخرین مسئولیت‌های ایشان را شامل می‌شود. او پس از بازنشستگی، امام جماعت یکی از مساجد تهران بود.

۷-۱-۱-۲- رحمان استکی

شهید رحمان استکی در سال ۱۳۲۹ ش، در خانواده‌ای مذهبی، در شهرکرد به دنیا آمد. پس از اخذ دیپلم و اتمام دوره سربازی به شغل آموزگاری روی آورد. در ۱۳۵۳ ش وارد دانشگاه شده و در ۱۳۵۷ ش فارغ‌التحصیل شد. در دوران دانشجویی در جلسات درس استاد محمد تقی جعفری و شهید بهشتی حاضر شد. شهید استکی براساس بیانش اسلامی، از مخالفان جدی رژیم ستم‌شاهی بود که در همین راستا طی سال‌های متنهی به پیروزی در زمینه سخنرانی‌های مذهبی و تدریس قرآن به فعالیت مشغول و از جمله محركان اصلی اعتصاب و تظاهرات معلمان و دانش آموزان علیه رژیم طاغوت در شهرکرد

نمایندگان رسمی امام خمینی در استان، با توجه به آنچه در اسناد ساواک آمده، آقایان حسینعلی بنایی(بنایان)، حاج آقاعلی نیلیه، حاج محمد عباسیان، حسین و حسن ناصری بوده‌اند. فعالان انقلابی در استان چهارمحال و بختیاری و در شهرستان شهرکرد افراد زیادی بودند که در این مجلمل به ذکر شاخص‌ترین افراد در این زمینه اکتفا می‌شود. آنچه که از اسناد ساواک پیداست، تعداد این افراد بسیار زیاد بوده‌اند از جمله می‌توان به شیخ غلامعلی خلدی فراز، آیت‌الله شمس آبادی، جعفرقلی رستمی، احمد بنایی، حسینعلی داودی، سید محمد مدنی، شیخ علی صدری، سید جلال طاهری حسین آبادی، شیخ علی اکبر مسعودی، شیخ محمد تقی بشارت دهاقانی، علی نقی نیکزاد، شیخ احمد فقیهی و کریم پور شیرازی اشاره کرد.

۲-۲- انتقال به شیوه سرایتی

از جمله راه‌های انتقال عقاید انقلابی به شیوه سرایتی انتشار اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام (ره) بوده است. این سخنرانی‌ها و اعلامیه‌ها بر طبق اسناد ساواک، به وسیله نمایندگان معتمد امام خمینی به استان انتقال یافته و سپس به دست سایر انقلابیون توزیع و منتشر می‌شد. در سند مورخ ۱۳۵۴/۴/۷ ساواک، آقایان حسینقلی بنایی، آیت‌الله بنائی (بنایان)، حاج آقا علی نیلیه و حاج محمد نمایندگان امام در بروجن بوده‌اند. با پخش اعلامیه‌ها در بین انقلابیون آنها در جریان کم و کیف موضع امام قرار می‌گرفتند. این مورد را می‌توان از موارد انتقال سرایتی برشمرد که نقش مهمی

۲-۱-۱-۸- محمدعلی مولوی

شهید محمدعلی مولوی متولد ۱۳۴۰ش در روستای وردنجان شهرکرد، پس از گذراندن دوره ابتدایی، در حوزه علمیه شهرکرد به تحصیل علوم دینی مشغول گردید و برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه اصفهان عزیمت نمود. در ضمن تحصیل وارد فعالیت‌های سیاسی - مذهبی و مدتی در اصفهان زندانی شد. با پیروزی انقلاب اسلامی در واحد فرهنگی جهاد سازندگی به فعالیت پرداخت. در جنگ تحمیلی در عملیات شکست حصر آبادان تا عملیات پیروزمندانه والفجر^۸، همپای سایر رزمندگان حضور داشت و، سرانجام، در عملیات آزاد سازی فاو در ۶۴/۱۱/۲۶ به شهادت رسید. وی به سبب فعالیت‌های انقلابی، در زمینه نشر افکار و آراء امام خمینی (ره)، بارها از سوی رژیم و مأموران ساواک مورد تهدید قرار گرفته است.

۲-۱-۱-۹- علی اکبر مسعودی واعظ

حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی اکبر مسعودی، از شاگردان حضرت امام (ره) و یاران امام در طول سال‌های پیش از انقلاب اسلامی است. نام برده جزو مدرسان حوزه علمیه قم بود و تولیت آستانه حضرت معصومه (س) را نیز به عهده داشت. کتاب خاطرات او از دوران مبارزه علیه رژیم شاه در ۱۳۸۲ش، از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. سخنرانی صریح ایشان در بهمن ماه ۱۳۵۲ش در بروجن که از اعمال شاه با تعییر بیزیدگونه یاد می‌کرد، از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین سخنرانی‌ها در آن دوران است.



ایفا می‌کرد. از آنجایی که در آن زمان دانشگاه‌ها اکثراً در شهرهای بزرگ تأسیس شده بود، جوانان شهرستانی برای ادامه تحصیل در این دانشگاه‌ها حضور می‌یافتدند و با شنیدن افکار شخصیت‌هایی چون دکتر علی شریعتی، که فضای دانشگاه را تحت تأثیر قرار داده بود، روحیه انقلابی و مبارزاتی پیدا کرده و در دانشگاه با دیدن فعالیت سیاسی سایر جوانان وارد فعالیت سیاسی شده و عقاید انقلابی را به شهرهای مختلف کشور می‌رسانندند. آخرین شبکه، شبکه روحانیت بود که به طور وسیع در تمام شهرها حضور داشته و با ارتباط با حوزه علمیه قم در جریان فعالیت‌های انقلابی قرار گرفته و آنها را به شهر خود انتقال می‌دادند. از جمله این روحانیون می‌توان به آیت‌الله سید ابوالحسن آل رسول، معروف به شمس‌آبادی، اشاره کرد. ایشان در ۱۲۸۶ش در اصفهان متولد شدند و پس از فراگیری مقدمات علوم اسلامی در اصفهان، نزد اساتیدی مانند ابوالقاسم زفره‌ای، سید علی نجف‌آبادی و احمد حسین‌آبادی، عازم حوزه نجف اشرف گردید و از محضر درس مراجع بزرگی چون مرحوم آیت‌الله العظمی آقاسید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء‌الدین عراقی، آقا جمال‌الدین گلپایگانی، سید عبدالهادی شیرازی و سید محسن حکیم استفاده نمود و پس از ۱۲ سال برای تدریس و ارشاد به اصفهان بازگشت و با ارتباط و آمد و شد با روحانیون شهرکرد، با نشرآراء و اندیشه‌های انقلاب و امام(ره)، بر روحیه انقلابی مردم استان هرچه بیشتر افزود. در این راستا کانون‌های انقلابی مهم‌ترین نقش

در انتقال عقاید و اندیشه‌های انقلابی به شهرهای مختلف ایفا کرده است. در این مورد برای ذکر نمونه‌هایی از پخش اعلامیه‌های انقلابی و تبلیغات انقلابیون می‌توان به اسناد زیر اشاره کرد: پخش اعلامیه توسط افراد ناشناس، یا موضوع کشف اعلامیه‌هایی از امام خمینی به مناسب هفتمین روز فاجعه خونین تهران در ۹۷-۹۸ در خیابان‌های شهرکرد، تبلیغات انقلابی در بخش‌های حوالی شهرکرد، برگزاری مراسم عزاداری در شهر سامان، ارسال اعلامیه‌هایی به مناطق عشايرنشین استان، پخش اعلامیه و نوار در شهرستان فارسان و

۲-۳-۲- انتقال به شیوه سلسله مراتبی
از دیگر شیوه‌های انتقال و پخش نوآوری‌های سیاسی در شهرکرد، شیوه پخش سلسله مراتبی است. فرض این نوع انتقال آن است که مردم تابع نخبگان هستند و تا نخبگان آنان را هدایت نکنند حرکتی انجام نمی‌دهند. در انقلاب اسلامی نخبگان متشکل از چند شبکه بودند. یکی از این شبکه‌ها بازار بود که پیام انقلاب را دریافت می‌کرد و بنا به طبع بازار، که مستلزم ارتباط با شهرهای مختلف است، به راحتی می‌توانست آن را به شهرهای دیگر انتقال دهد. ارتباط بازاریان شهرکرد با بازار جامع اسلامی تهران مسیری بود برای انتقال عقاید انقلابی و اطلاع از کم و کیف رویدادها و فعالیت‌های انقلاب و آغاز حرکت‌های مردمی. شبکه دیگر دانشگاه بود که تأثیر فضای آن بر تفکرات دانشجویان به عنوان مکان تبادل افکار و اندیشه‌ها نقش مهمی

مسجد جامع شهرکرد، مسجد جامع شهر کیان (نکویی شهرکی، ۱۳۸۸: ۷۱)، حسینیه اعظم شهرکرد، مسجد جامع چالشتر، مسجد جامع فرخ شهر و مسجد اتابکان که هر کدام به نوبه خود محلی بودند برای آگاه‌سازی مردم از کم و کیف وقایع انقلابی و تشکیل جلسات انقلابیون برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی. علمای عظام و عواظی این مساجد بارها به‌سبب سخنرانی و افشاگری، از سوی ساواک محلی مورد تهدید قرار می‌گرفتند. از جمله روحانیون شاخص، شیخ محمد نورالله‌ی و حاج آقا مصطفی را می‌توان نام برد. در شهرکرد مسجد خان یا مسجد جامع و مسجد صاحب‌الزمان از جمله این مساجد است که در دوره انقلاب به عنوان مرکز ثقل و تجمع انقلابیون به شمار می‌رفت. همچنین حسینیه اعظم شهرکرد و مسجد جامع شهر کیان (نکویی شهرکی، ۱۳۸۸: ۷۱)، از جمله مکان‌هایی بودند که برای بررسی تأثیر آنها در تاریخ انقلاب اسلامی ضروری به نظر می‌رسد.

۲-۱-۳-۲- دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها

از دیگر اماکنی که در تبلیغ و نشر اندیشه‌های انقلابی از آنها استفاده می‌شد، باید از دانشگاه‌ها و مدارس نام برد. دانش‌آموزان و دانشجویان انسستیتو تکنولوژی دانشکده دامپوری شهرکرد، دانشگاه شهرکرد، دبیرستان امیرکبیر، دبیرستان محمد رضا شاه، دبیرستان دانش فرخ شهر، دبیرستان‌های شاهپور و نوربخش، از جمله مهم‌ترین این مراکز بودند.

۲-۱-۳-۲- مدرسه علمیه امامیه شهرکرد

مدرسه علمیه امامیه شهرکرد در سال ۱۳۱۵ق،

را در این نوع انتقال عقاید به عهده داشتند. نگاهی به مهم‌ترین کانون‌های انقلابی موجود در استان با توجه به نقش کلیدی آنها در انتقال عقاید انقلابی به شیوه سلسله مراتبی در استان، ضروری می‌نماید:

۲-۱-۳-۲- اماکن و کانون‌های نشر عقاید انقلابی در استان

در استان چهارمحال و بختیاری، مانند سایر نقاط کشور، انقلابیون مکان‌هایی را به عنوان مرکز نشر عقاید انقلابی و محلی برای تشکیل جلسات خود قرار داده بودند. انتخاب این مکان‌ها وابسته به ماهیت انقلاب اسلامی و شبکه‌های نشر عقاید انقلابی بود و از آنجا که این انقلاب متاثر از آموزه‌های مکتب تشیع بود، اماکن و کانون‌های تجمع فعالان انقلابی نیز با شبکه‌های بازار، روحانیت و دانشگاه‌ها بودند. از جمله مساجد، حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها، هیئت‌های مذهبی و مدارس را می‌توان نام برد که در ذیل ضمناً بررسی نقش مسجد، به عنوان مهم‌ترین مرکز نشر عقاید انقلابی در استان، به معرفی سایر اماکن و کانون‌های انقلابی و ائتلافات انقلابی مربوط در استان چهارمحال و بختیاری اشاره می‌شود.

۲-۱-۳-۲- نقش مساجد در حوادث انقلابی در شهرکرد

همان‌طور که قبل‌اً اشاره شد استان چهارمحال و بختیاری دارای مساجد زیادی بوده که غالباً از نظر سیاسی و تاریخی حائز اهمیت است. از جمله مسجد صاحب‌الزمان شهرکرد،



به دستور و نظارت عالم ربانی مرحوم سید محمد حسنی دهکردی، امام جمعه دهکرد (شهرکرد فعلی)، در نزدیکی مرقد امامزادگان، حلیمه خاتون و حکیمه خاتون و در کنار بازار قدیمی شهر، بنا گردید. ساختمان این مدرسه مانند دیگر بنای‌های قدیمی از روح و زیبایی و صفاتی خاصی برخوردار بود. دارای ایوان‌هایی در ضلع شمالی و جنوبی بوده و حجرات نیز دور تا دور مدرسه در یک طبقه قرار داشتند. با فوت میر سید محمد حسنی در ۱۳۴۰ق، مدتی شیخ حسنعلی سدهی به تعلیم و تربیت چند نفر طلبه اشتغال داشته است. پس از مرحوم حسنی امور مذهبی شهرکرد در اختیار روحانی جلیل‌القدر حاج سید محمد باقر امامی و آقا جلال بت شکن، (مقتول در ۱۳۰۶ش) قرار گرفت.

پس از یک رکود نسبتاً طولانی در دهه‌های ۱۳۴۰ش، مرحوم میرزا محمد مهدوی حدود شش سال به تربیت طلاب این مدرسه اهتمام ورزیدند. در سال‌های متنهی به ۱۳۴۵ش، مرحوم حاج جواد اصولی هرچگانی به پرورش طلاب در این مدرسه همت گماشت. از ۱۳۴۵ش، با حضور مرحوم حاج شیخ محمدعلی نوراللهی نجف‌آبادی و حمایت و مساعدت دو عالم جلیل‌القدر حاج آقا میرزا و حاج آقا مصطفی السید دهکردی، تعلیم و تربیت طلاب رونق بیشتری یافت و در سال‌های آخر متنهی به پیروزی انقلاب اسلامی ایران مدرسه به عنوان کانون اصلی هدایت مبارزات مردمی شناخته گردید.

حاج آقا نوراللهی تا ۱۳۵۸ش امور مدرسه را به عهده داشت. از ۱۳۶۰ش به بعد، این مدرسه

موردن تجدید بنا قرار گرفت و پس از سال‌ها در سه طبقه و چهل و پنج حجره و تأسیسات جانبی (کتابخانه و سالن مطالعه و مسجد)، مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

۴-۱-۳-۲- انجمن مبارزه با بهائیت
انجمن مبارزه با بهائیت (انجمن خیریهٔ حجتیه مهدویه)، ۱۳۳۲ش با تلاش حاج شیخ محمود حلبی (متولد ۱۲۸۰ش و متوفی ۱۳۷۶ش)، فعالیت خود را آغاز کرد. وی تا سال ۱۳۳۲ش در مشهد به عنوان یک روحانی سیاسی فعال شناخته می‌شد اما، به دلیل سرخوردگی از مسائل سیاسی مشهد، این شهر را رها کرد و به تهران آمد و به مدت ۱۱سال، حتی برای زیارت به مشهد برنگشت. در مشهد برخی از فعالیت‌های وی مبارزه با بهائیت بود و زمانی که به تهران آمد، این جریان را به عنوان هدف اصلی خود انتخاب کرده و از سیاست دور شد. وی با همکاری جمع زیادی از متدينین- که تحت عنوان هیئت مدیره، امور انجمن را اداره می‌کردند- تا آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، به فعالیت فرهنگی برضد این فرقه اشتغال داشت و از هرچهert تلاش می‌کرد تا افزون بر جمع آوری اطلاعات، به تربیت نیرو برای مقابله با بهائیان و تبلیغات آنان پردازد. انجمن طی بیست و پنج سال، ضمن مبارزه با بهائیت، توانست جمع زیادی از نیروهای جوان را به خود جذب کرده و آنان را با مسائل اعتقادی آشنا کند. این آشنازی و تربیت فکری در جهت ایجادگی در برابر اندیشه‌های الحادی، از جمله مارکسیسم، نیز

سبزی فروش، محمدحسین آرامش مغازه‌دار و قربانعلی حجتی شاگرد مسگر. آخرین گزارش‌های ساوک راجع به فعالیت تشكل مذکور، مربوط به اوخر تیر ماه ۱۳۵۴ش است. در گزارش مورخ ۵۲/۹/۱۳ ساوک آمده است که اعضای کانون مذکور با بعضی از طلاب قم من جمله علی‌اصغر آل‌اسحاق و سید محمد مدنی در ارتباط بوده‌اند و موجبات نشر عقاید انقلابی را به استان فراهم کرده‌اند.

۶-۱-۳-۲- انجمن مددکاران امام زمان (عج)
این انجمن متشكل از گروهی از انقلابیون مذهبی در بروجن بود. از مؤسسان این انجمن شهید فریدون مهدیه، از متولد ۱۳۱۵ش، در بروجن بود. وی در فعالیت‌های انقلابی در شهر بروجن و خارج از آن شرکت داشت. مشارکت در تأسیس و اداره انجمن مددکاری امام زمان (عج) و صندوق قرض‌الحسنه ولی‌عصر (عج) و شرکت مستمر در جلسات مذهبی از فعالیت‌های قبل انقلاب شهید مهدیه است. حضور در جبهه‌های حق علیه باطل و شهادت در عملیات محرم ۱۹ آبان ۱۳۶۱ش) برگ دیگری از کارنامه این شهید گران‌قدر است. یکی از فرزندان این شهید، روحانی و جانباز جنگ تحملی است. این انجمن ضمن بررسی و شناسایی افراد نیازمند و کمک به آنها، در فعالیت‌های انقلابی پیشرو بوده است (اداره کل اطلاعات چهارمحال و بختیاری، ۱۳۸۸: ۲۰۰).

۷-۱-۳-۲- هیئت محمدیه بروجن
در بهار سال ۱۳۵۳ش، ساوک در یک

کارکرد داشته است.

مع‌الوصف، نکتهٔ موردتوجه اهداف مبارزاتی آنان بود که اولاً ریشهٔ نشر بهائیت، خود رژیم پهلوی است و ثانیاً اینکه مبارزه با بهائیت، نوعی انحراف از مسیر مبارزه بر ضد رژیم پهلوی بود و انرژی فعال جوانان و تحصیل‌کرگانی که می‌توانستند بار مبارزه را بر دوش بکشند، صرف آینین بهائیت و شیوه‌های تبلیغی علیه این مسلک می‌شد. پس از انقلاب اعتراضاتی بر ضد انجمن آغاز شد و در محافل مختلف فعالیت علیه فعالان آن بالا گرفت. پس از اشارهٔ غیر مستقیم رهبر انقلاب به انجمن که بدون تصریح به اسم صورت گرفته، از آنان خواسته شده بود که اعوجاجات خود را کنار بگذارند. انجمن در ۱۳۶۲ش رسماً تعطیلی خود را اعلام کرد و لی پس از چندی شماری از وابستگان به انجمن به‌طور پنهانی فعالیت خویش را استمرار بخشیدند. این در حالی بود که در جریان انقلاب، بسیاری از اعضای انجمن از آن جدا شده و با نهضت همگامی و همکاری چشمگیری داشتند (مردانی، ۱۳۷۵: ۹۹).

۲-۱-۳-۲- کانون جوانان اسلامی بروجن
کانون جوانان اسلامی بروجن از ۱۳۵۲ش، به توصیهٔ آیت‌الله حسین نوری و همکاری سید محمد مدنی (ساکن بروجن و قم)، فعالیت خود را آغاز کرده است. برابر گزارش مورخ ۵۲/۸/۱۲ ساوک بروجن، افراد مؤسس کانون و گردانندگان آن عبارت‌اند از: امیر‌حسین غلامی جوشکار، ابراهیم منصوری شاگرد خواروبار فروشی، سید خلیل اسحاقی



دانش و موافق شهربانی، به مدت سه روز، به مناسبت میلاد حضرت قائم (عج)، در محل دبیرستان محمد رضا شاه از تاریخ ۵۷/۴/۳۱ تا ۵۷/۵/۲ پیش، برگزار گردیده که مقرر شده برابر لیست ارائه شده به معرض تماشا و فروش بگذارد. هم‌زمان نمایشگاه کتابی در حسینیه کاروان بروجن و بعداً نمایشگاه‌های دیگری در مسجد صاحب‌الزمان شهرکرد و فرخ شهر و سایر شهرها برگزار گردید. از مهم‌ترین کتابخانه‌های استان کتابخانه مدرسه علمیه امامیه شهرکرد است که در شعبان‌المعظم ۱۳۹۹ق، به همت سید حسین طباطبائی، محمد علی صادقی و لطف‌الله داوودی تأسیس گردید. این کتابخانه تا زمان بازسازی ساختمان حوزه، یکی از کانون‌های اصلی تردد، برنامه‌ریزی و فعالیت جوانان مذهبی شهرستان شهرکرد بوده است (اداره کل اطلاعات چهارمحال و بختیاری، ۱۳۸۸: ۴۱۳).

۱۰-۱-۳-۲- سالن ورزشی انقلاب شهرکرد
علاوه بر مساجد و خیابان‌ها، یکی از محل‌های تجمع مردم در ماه‌های آخر متهی به پیروزی انقلاب اسلامی، سالن‌های ورزشی بوده که قابلیت استقرار چند هزار نفر را برای استماع سخنرانی‌ها داشته است. در یکی از گردهمایی‌های مردم در سالن ورزشی انقلاب شهرکرد که تصاویری نیز از آن وجود دارد، آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری و شهید رحمان استکی سخنرانی کردند.
به این ترتیب، می‌بینیم که هرسه نوع راه‌های انتقال که در نظریه «پخش» مطرح شد، در انتقال عقاید انقلابی به شهرکرد دخیل بوده‌اند.

ارزیابی از این هیئت گزارش می‌کند که دارای اعضایی بوده که محوریت برنامه‌های خود را دفاع از آرمان‌های انقلاب و امام خمینی (ره) قرار داده‌اند و در مجالسی که برگزار می‌کنند از امام و برنامه‌های انقلابی اش حمایت و تمجید می‌کنند. لذا به سواک بروجن دستور مراقبت و کنترل فعالیت اعضایش را می‌دهد. یکی از اعضای فعال این هیئت فریدون شایق بروجنی است که مراقبت و کنترل رفتار و اعمالش جزء برنامه‌های سواک بوده است.

۸-۱-۳-۲- هیئت ابوالفضل (ع)
بنا به گزارش مورخ ۴۹/۹/۲۲، سواک، در شهرکرد هیئتی به نام هیئت ابوالفضل (ع) وجود دارد که توسط آقایان محمد مشرف و احد فدایی اداره می‌شود. این هیئت علاوه بر انجمن قرآن، که به دست چند نفر از طلاب مدرسه امامیه اداره می‌شود، در صبح‌های جمعه توسط آقای نوراللهی و با شرکت چند نفر از افراد بازاری دعای ندبه برگزار می‌کنند. در واقع، مساجد و هیئت‌های مذهبی مأمن مناسبی برای نشر عقاید انقلاب و آرمان‌های امام در بین افشار مختلف مردم و در مناطق مختلف کشور بود.

۹-۱-۳-۲- کتابخانه‌ها
بر اساس گزارش مورخ ۵۹/۹/۲ و اظهار نگرانی سواک از ایجاد کتابخانه در منطقه وانان در استان چهارمحال و بختیاری، نقش و اهمیت آن بارزتر می‌گردد. برابر سوابق موجود در ۱۳۵۷ش، اولین نمایشگاه کتاب‌های مذهبی به تقاضای آقای محمد

باورانه و ظلم ستیزانه و جلوگیری از گسترش نهضت‌های اسلامی بود (اداره کل اطلاعات استان چهارمحال و بختیاری، ۱۳۸۸: مقدمه). در فروردین ۱۳۴۳ش، سازمان اطلاعات و امنیت فرمانداری کل چهارمحال و بختیاری به ریاست سرهنگ ستاد، حسین ترابی، در شهرکرد شد. در سال‌های بعد، به ترتیب، افرادی به نام سرگرد نصرت‌الله نگهبانی (۴۵-۱۳۴۴ش)، سرهنگ احمد فرزانه (۴۷-۱۳۴۶ش)، سرهنگ غلامحسین محبوبیان (۵۳-۱۳۴۷ش)، محمود سیاحتگر (۵۵-۱۳۵۳ش)، ریاست ساواک را بر عهده داشتند. در مقطع منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، سرگرد مجتبی کامکار رئیس ساواک استان بوده است. نامبرده از ۱۳۵۵ش تصدی این سمت را به عهده داشته است. علاوه بر شهرکرد، در شهرستان بروجن نیز تشکیلات ساواک وجود داشته است.

۲. اقدامات ساواک در استان

در این مجلمل کلیاتی از نحوه فعالیت و کارشکنی‌های ساواک علیه انقلابیون در استان را مورد توجه قرار می‌دهیم. حساسیت ساواک به وضع حال در آن زمان محدود نمی‌شد و از شهربانی خواسته شده بود که سوابق افرادی را که در شانزده سال پیش، در ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ش، اقداماتی را علیه سلطنت انجام داده‌اند، مشخص و اعلام گردد. اسامی تعداد مدارس علوم دینی، نحوه نظارت اوقاف بر حوزه‌های علمیه، میزان شهریه طلاب و پرداخت‌کنندگان آن، اسامی هیئت‌ها، انجمن‌ها، کانون‌ها، جمعیت‌ها و سایر مجامع مذهبی و مراکز نشر عقاید انقلابی با تعیین

این مسیرها در کنار خصوصیت مذهبی مردم این استان باعث می‌شد که جریان‌های انقلابی در قم مورد توجه اهالی این شهر، خصوصاً جوانان تحصیل کرده مذهبی قرار گرفته و حرکت‌های انقلابی در سراسر استان، به‌ویژه در شهرکرد، مرکز استان شکل بگیرد.

فعالیت ساواک بر ضد انقلاب در استان چهارمحال و بختیاری

۱. تاریخچه ساواک در استان چهارمحال و بختیاری از خرداد ۱۳۴۲ش، که رژیم شاه با جدی‌ترین چالش از ناحیه نهضت‌های اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) مواجه شد، در صدد برآمد تا برای حفظ وضع موجود و تحکیم پایه‌های قدرت، همه اقسام و افراد تأثیرگذار اجتماعی را، با دقت هرچه بیشتر، زیر نظر قرار دهد. تقویت ساواک و گستراندن سیطره آن در سراسر کشور، یکی از تدبیر اجرایی رژیم بود. براین اساس تأسیس ساواک مستقبل برای چهارمحال و بختیاری که نیازمندی‌های اطلاعاتی مربوط به آن پیش‌ازاین به‌وسیله ساواک اصفهان تأمین می‌گردید، در دستور کار قرار گرفت. یکی از عوامل توجیه‌کننده داشتن تشکیلات اطلاعاتی مجزا، عشايري بودن منطقه و سوابق اصطکاک‌های جدی بین بختیاری‌ها و دربار، در زمان پهلوی اول و دوم و، اساساً پتانسیل‌ها و پیشینه تاریخی حضور جماعت‌های ایلی و عشايري در صحنه‌های سیاسی و نظامی کشور بود. اما نکته و علت اساسی‌تر، رصد کردن موج فزاینده تأثیرپذیری مردم از رویکردهای دین



افراتی یا غیر افراتی بودن آنها و، همچنین، توجه و تعقیب افرادی که نماز جمعه برپا می‌کنند، از اهداف و نیازمندی‌های ساواک در استان تلقی می‌شد.

با ورود به دهه ۱۳۵۰ش و شفاف و جسوسرانه‌تر شدن فعالیت‌های تبلیغاتی انقلابیون، اقدامات مقابله‌ای ساواک نیز سازمان یافته‌تر می‌شود. به رغم فضاسازی رژیم برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تعقیب و تهدید شمار زیادی از روحاویون طرفدار امام خمینی (ره) و تشدید فضای اختناق، سخنان بهزعم ساواک تحریک آمیز و عاظ در منابر بیشتر می‌شود و حتی مبلغان زن نیز با هدف روشنگری به سخنرانی می‌پردازند و ضمن شبهه‌زدایی، مخاطبان را به تقلید از امام خمینی فرا می‌خوانند (سنده ۵۲). رژیم برای برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تدبیر امنیتی ویژه‌ای اتخاذ می‌نماید. ساواک مقرر می‌کند که افراد مظنون هر منطقه، اعم از دانشجویان، اساتید، آموزگاران و دانش‌آموزان شناسایی شده تا در موقع لزوم دستگیر شوند. در ۱۳۵۱ش، در استمرار اقدامات مراقبتی رژیم، بازدید از کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها برای جمع‌آوری کتب مضرمه، در دستور کار قرار می‌گیرد و فعالیت‌های مرتبط با نهضت امام همچنان با حساسیت دنبال شده و مشخصات و سوابق افراد مورد نظر به مرکز اعلام می‌گردد. کنترل منابر روحاویون، جلوگیری از فروش کتب مضرمه، از جمله کتاب‌های امام خمینی، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی، گزارش تحرکات افراد انقلابی خصوصاً و عاظ و روحاویون و، به‌ویژه، تمرکز بر فعالیت

کانون جوانان اسلامی بروجن که در پیوند با روحاویون مقیم قم از جمله سید محمد مدنی و علی‌اصغر آل‌اسحاق بوده است، اطلاع‌یابی‌ها و اقدامات کنترلی ساواک در ۱۳۵۲ش را نشان می‌دهد (صدر، ۱۳۸۸: ۱۴۴).

سال ۱۳۵۴ش برای ساواک استان، سال پر مشغله‌ای بوده است. از همان ابتدای سال با شعارنویسی و پخش استفتائیه و اعلامیه مواجه شده که عمدتاً در واکنش به تحمیل حزب رستاخیز به ملت ایران صورت گرفته است. در کنار فعالیت طلاب مبنی بر منع اقدامات رژیم و تمجید از آراء حضرت امام، متن استفتائیه از محضر امام خمینی در زمینه منع مردم از عضویت و حرام بودن شرکت مردم در این حزب، در برخی مساجد و مدارس توزیع یا نصب می‌شود. ساواک در واکنش به این واقعه ضمن احساس خطر از رخدادهای پیش‌آمده و دستگیری افرادی که وجوده شرعی خود را به نماینده امام در استان می‌دادند، پیشنهاد می‌کند که عده‌ای از روحاویون از جمله آقای نوراللهی از این شهر اخراج یا از فعالیت و تدریس وی در مدرسه طلاب ممانعت به عمل آید.

در سال ۱۳۵۵ش، و یک سال پس از تظاهرات ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۴ش، درباره لزوم مراقبت از برخی طلاب آزادشده، توصیه‌هایی از جانب ساواک صورت می‌گیرد. در کنار فعالیت‌هایی چون پخش اعلامیه‌های تایپی و خطی درباره مسائل داخلی و خارجی از جمله وضع ظفار فلسطین و توزیع تراکت‌هایی حاوی موج و ساعت پخش برنامه‌های رادیویی مخالف رژیم، اقدامات

به شدت تحت تأثیر قرار داد و، به همین مناسبت، با اعلامیه‌های مراجع قم و فضلای حوزه علمیه این شهر، دو شنبه ۲۴ مهرماه روز عزای عمومی و روز بزرگداشت شهدای ۱۷ شهریور اعلام شد و اقدامات حفاظتی ساواک گسترش یافت و بر اختناق موجود افزود.

تجمعات و تظاهرات معلمان در آبان‌ماه با انسجام و شدت بیشتری استمرار یافت و در مواردی به خشونت کشیده شد. در تظاهرات ششم آبان ۱۳۵۷ش، در تجمع صدها دانش‌آموز دبیرستان شاهپور شهرکرد، شماری از چماق به‌دست‌ها، با شعار جاوید شاه، به جمعیت حمله کرده و به مقابله با آنان می‌پردازند. ساواک در گزارش خود می‌گوید: چون مأموران نظامی موجود جهت مقابله با تظاهرکنندگان کافی نبودند، لذا در ساعت ۲۱ همان روز شورای تأمین استان تشکیل و اعزام یک گروهان نیروی کمکی از مرکز توپخانه اصفهان تقاضا گردید. در این گزارش وضع و حال مردم شهرکرد بسیار نگران و مشوش اعلام شده است.

در هفته اول آذرماه ساواک از پیوستن برخی مقامات اداری به جمع تظاهرکنندگان اظهار تأسف می‌کند. برابر گزارش ساواک بروجن، رئیس دادگستری این شهر به اتفاق سایر کارمندان در جلو راه‌پیمایان حرکت و یکی از کارمندان دادگستری با خواندن اشعار و اهانت به شاه، خواسته‌های کارکنان دادگستری را، مبنی بر برچیدن رژیم فعلی و ساواک و روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی، اعلام نموده است. در فلکه شهرداری آقای فرماندار به جمع تظاهرکنندگان

امنیتی ساواک همچنان استمرار دارد.

گزارشات نیمه اول ۱۳۵۶ش، به جز برخی اقدامات موردي، تحرک ویژه و تازه‌ای را در استان نشان نمی‌دهد. این روند تا آذر و دی ۱۳۵۶ش، که مصادف با محرم و قیام مردم قم در ۱۹ دی در اعتراض به مقاله توھین‌آمیز روزنامه اطلاعات علیه امام خمینی می‌باشد، ادامه دارد. با وقوع قیام مردم قم، موج جدیدی از مبارزات مردمی آغاز و فضای عمومی کل کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در همین حال و هوا مردم استان در کنار ملت مسلمان ایران با استقبال از تحریم عید نوروز برای برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز آماده می‌شوند.

با شروع تابستان ۱۳۵۷ش، توزیع اعلامیه‌های مربوط به حوادث انقلابی در مناطق هم‌جوار استان ادامه و گسترش می‌یابد. در این سال با حلول ماه مبارک رمضان که مهم‌ترین پیوند را با فعالیت‌های انقلابی مردم داشت، و فاجعه سینما رکس آبادان، و روی کار آمدن شریف‌امامی، امام دولت شریف‌امامی را توطئه خطرناک شاه اعلام کرد و هدف آن توطئه را اغفال ملت و شکستن نهضت اسلامی خواند. در این راستا فعالیت‌های انقلابی و تبلیغاتی مردم انقلابی در استان فزوی می‌یابد و به تظاهرات و اعتصبات دامن می‌زنند. ساواک در واکنش به این اقدامات عده‌ای از تظاهرکنندگان را شناسایی و دستگیر و اعلامیه‌های مضره را کشف و ضبط می‌کند. از مناسبت‌های مهم مهرماه، چهلم شهدای جمعه سیاه میدان ژاله (۱۷ شهریور) بود که فضای عمومی کشور را



پیوسته و اظهار نموده خواسته‌های شما بر حق است و من با شما هستم.

شاه در ۲۶ دی ماه از ایران خارج شد و امام در پیامی ضمن تبریک رفتن شاه آن را اولین طلیعه پیروزی خواندند. ساختمان ساواک چند روز در اختیار مردم قرار داشت و مردم با نصب پارچه‌ای از عکس امام، ساختمان را در اختیار شهرداری قرار دادند. از ۳ روز قبل از فرار شاه، ساواک شهرکرد سرگرم بسته‌بندی و انتقال اسناد خود به ساواک اصفهان بود لذا از ۲۴ دی به بعد، از عملکرد ساواک استان در زمینه انعکاس تحرکات انقلابی مردم هیچ نشانی به جز یکی دو مکاتبه اداری مربوط به کارمندان و ساختمان ساواک وجود ندارد.

بحث و نتیجه‌گیری

باتوجه به چارچوب نظری این مقاله، برای بررسی چگونگی انتقال عقاید و جریانات انقلابی به استان چهارمحال و بختیاری به مرکزیت شهرکرد، سه نوع «پخش» در مورد انتقال عقاید انقلابی و معرفی مهم‌ترین فرایندهای موجود در آنها به کاربرده شد: «پخش جابه‌جایی» یا فیزیکی، «پخش سرایتی» و «پخش سلسله مراتبی».

موضوع پخش در انقلاب اسلامی ایران همان عقیده انقلابی یا همان ایده تشکیل حکومت اسلامی بود. چگونگی انتشار این عقیده به سایر نقاط کشور از جمله شهرکرد به سه صورت (فیزیکی)، (سرایتی) و (سلسله مراتبی) قابل بررسی است. در انتقال عقاید به شیوه فیزیکی تبلیغات همفکران و مریدان امام و حمایت نهاد

مرجعیت و شبکه روحانیت مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کردند. از جمله مریدان امام در شهرکرد شخصیت‌هایی چون حاج آقاسید مصطفی، شیخ محمدعلی صفرنورالله، سید محمد متqi، رحمn استکی، حسینقلی بنائیان، شیخ علی صفردری و... بودند.

در کنار این نوع انتقال، انتشار عقاید به شیوه سرایتی نیز وجود داشته است که جلوه بارز آن انتشار اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام (ره) بوده است. این سخنرانی‌ها و اعلامیه‌ها همان طور که از اسناد ساواک نیز پیداست، به وسیله نمایندگان معتمد امام به استان انتقال یافته و سپس به دست سایر انقلابیون توزیع و منتشر می‌شد. با پخش اعلامیه‌ها در بین انقلابیون، آنها در جریان کم و کیف مواضع امام قرار می‌گرفتند. این موارد را می‌توان از موارد «انتقال سرایتی» برشمرد که نقش مهمی در انتقال عقاید و اندیشه‌های انقلابی به شهرهای مختلف ایفا کرده است. از دیگر شیوه‌های انتقال و «پخش» نوآوری‌های سیاسی در شهرکرد، شیوه پخش «سلسله مراتبی» می‌باشد. بازار، روحانیت و دانشگاه‌ها مهم‌ترین شبکه‌های انتقال عقاید در این نوع پخش به شمار می‌روند. در این نوع پخش عقاید انقلابی به صورت سلسله مراتبی از یک مرکز اصلی به سایر نقاط انتشار پیدا می‌کند. اماکنی که مرکز تجمع و ثقل فعالان انقلابی و عقاید آنها به شمار می‌روند، مهم‌ترین نقش را در این نوع انتقال عقاید به عهده دارند. مهم‌ترین کانون‌های انقلابی موجود در استان عبارت بودند از: مساجد، دانشگاه‌ها، مدرسه‌امامیه شهرکرد، هیئت محمدیه بروجن، هیئت

انقلاب اسلامی در شهر اردبیل (پایان نامه کارشناسی ارشد). تهران: دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد.

شکویی، حسین (۱۳۷۸). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا. جلد اول. تهران: انتشارات گیتاشناسی.

پایدار، حسین (۱۳۸۶). انقلاب اسلامی در بجنورد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

دادرسی، نقی (۱۳۸۲). انقلاب اسلامی در خوی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

سعادی، علی اکبر (۱۳۸۸ دی). «مجله الکترونیکی مصباح». شماره ۱۲.

جن. راف، گارثویت (۱۳۷۸). تاریخ سیاسی ایل بختیاری. ترجمه مهراب امیری. نشر آذان.

صباغ جدید، محمد حسین (۱۳۸۶). گذری بر انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

صدر، سید محمد (۱۳۸۸). «نگاهی گذرا به روند شکل‌گیری انقلاب در ایران». مجله متین. شماره ۲۴۱. ص ۲۵.

عبداللهی، خسرو (۱۳۸۴). فرهنگ ایل بختیاری. تهران: فرهنگسرای.

مردانی کرانی، سعید (۱۳۷۵). پژوهشی در تاریخ، فرهنگ و تمدن چهارمحال و بختیاری. شهرکرد: انتشارات ایل.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۸۲). از جنوب لبنان تا جنوب ایران. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نکویی، شهرام (۱۳۸۸). شهرکیان در گذر تاریخ. تهران: انتشارات سترگ.

نیکزاد امیر حسینی، کریم (۱۳۵۴). شناخت سرزمین چهارمحال و بختیاری. تهران: چاپ نشاط.

هاشمی دهکردی، سید جواد (۱۳۷۶). مشاهیر امّه‌بی استان چهارمحال و بختیاری. مرکز مطالعات و تحقیقات استان چهارمحال و بختیاری.

ابوالفضل (ع)، انجمن مبارزه با بهائیت، کانون جوانان اسلامی بروجن، انجمن مددکاران امام زمان (عج)، کتابخانه‌ها و سالن ورزشی انقلاب شهرکرد. بهاین ترتیب می‌بینیم که هر سه نوع راههای انتقال که در نظریه پخش مطرح شد، در انتقال عقاید انقلابی به شهرکرد دخیل بوده‌اند. این مسیرهای در کنار خصوصیت مذهبی مردم این استان باعث می‌شد که جریان‌های انقلابی در قم مورد توجه اهالی این شهر خصوصاً جوانان تحصیل کرده مذهبی قرار گرفته و حرکت‌های انقلابی در سراسر استان، به‌ویژه در شهرکرد مرکز استان، شکل بگیرد. در ادامه اقدامات و کارشکنی‌های سواک، به عنوان مهم‌ترین مانع انتشار عقاید انقلابی در استان، مورد بررسی قرار گرفت.

منابع قرآن کریم

- اداره کل اطلاعات استان چهارمحال و بختیاری (۱۳۸۸). روایت اسناد سواک در استان چهارمحال و بختیاری. وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران.
- دانشجویان پیرو خط امام (۷ خرداد ۱۳۵۸ ش). «اسناد لانه جاسوسی لانه آمریکا»، ۷، مجله امید ایران. اعتمادی، سیاوش (۱۳۸۱ ش). بختیاری در گذرگاه زمان. تهران: نشرسیاست.
- الله‌یاری، فریدون (۱۳۸۸). انقلاب اسلامی در اصفهان. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- آهنگیده، اسفندیار (۱۳۸۴ ش). ایل بختیاری و مسروطیت. نشر ذره‌بین، بی‌جا.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۲ ش). «نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی». مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۸.
- باغ پرور، نسیم (۱۳۸۸ ش). چگونگی شکل‌گیری

فرم اشتراک

علاقه مندان به اشتراک مجله «پژوهشنامه تاریخ های محلی ایران» می توانند فرم زیر را تکمیل کنند و به همراه فیش بانکی به شماره حساب: ۲۱۷۸۶۰۹۰۰۱۰۰۷ نزد بانک ملی ایران، شعبه بنفشه، کد: ۱۵۰۸، به دفتر مجله ارسال دارند تا مجله برای آنان فرستاده شود.

نام خانوادگی:
نام:
نشانی:
شماره تلفن:
کد پستی:

«رونوشت فرم قابل قبول است»